

بسم الله الرحمن الرحيم

فصلنامه

ششم معرفت

«ویره مریان عقیدتی سیاسی بحث»

معاونت تریت و آموزش عقیدتی سیاسی
نمایندگی ولی فقیه درسازمان بحث مستضعنین

شمیم معرفت

فصلنامه کمک آموزشی مریبان عقیدتی سیاسی

شماره ۲۶ - بهار ۱۳۹۰

صاحب امتیاز: نمایندگی ولی فقیه در سازمان بسیج مستضعفین

مدیر مسئول: علی رضایی

سردییر: علی اصغر علی مردانی

دبیر تحریریه: عباس داودی

صفحه بندی و طرح جلد: کانون تبلیغاتی تندیس هنر

نشانی: تهران، بزرگراه بسیج، سازمان بسیج مستضعفین، معاونت تربیت

و آموزش عقیدتی سیاسی، مدیریت اسنادی، مریبان و مدیران

صندوق پستی: ۱۷۸۴۵/۱۶۹ (بر روی پاکت حتماً بنویسید نشریه شمیم معرفت)

تلفن: ۳۳۲۳۹۶۵۶

پست الکترونیک دبیر تحریریه: AbbasDavudi@yahoo.com

نشریه در تلحیص، برداشت و تصحیح مقالات رسیده آزاد است

فهرست

عنوان	صفحه
سرمقاله - مربیان و جهاد اقتصادی	۴
اگر خودت را بشناسی...	۵
بحثی کوتاه دربارهی عصمت ائمه	۱۵
نگاهی اجمالی به مسیحیت - این کتاب آسمانی نیست	۳۳
دلایل دوری از دین	۵۵
شش سرآمد گناه - شرحی کوتاه از حضرت آیت‌الله مجتبی تهرانی	۶۸
عوامل عزت و محبوبیت از دیدگاه اسلام	۶۹
راه فهم اسلام در بیان مقام معظم رهبری	۸۵
بحثی دربارهی مد گرایی و تاملی بر نگاه اسلام به شکل ظاهر و پوشش	۹۱
چند استفتاء از مقام معظم رهبری در خصوص شکل ظاهر و نوع پوشش	۱۰۶
منشأهای خطای ذهن از نظر قرآن	۱۰۹
توبه غیبت	۱۲۰
انسان آزاد آفریده شده است - انسان آزاد آفریده نشده است	۱۲۱
مهارتی برای برگزاری جلسات آموزشی	۱۴۱
پاکی از غل و غش و حسد و ریا و فسق و فجور	۱۴۸
معجزات آخرین سال	۱۴۹
اسامی فرستندگان مقالات	۱۵۸
پرسشنامه	۱۵۹

سرمقاله

مربیان و جهاد اقتصادی

خداؤند در قرآن کریم می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ أَعَظَمُ ذَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ» - آن‌ها که ایمان آوردن، و هجرت کردند، و با اموال و جان‌هایشان در راه خدا جهاد نمودند، مقامشان نزد خدا برتر است و آن‌ها پیروز و رستگارند! (توبه / ۲۰) خداوند در این آیه بر جهاد با جان و مال تاکید نموده و کسانی را که این‌گونه جهاد نمایند را از رستگاران خوانده است. جهاد با اموال در چند آیه‌ی دیگر قرآن تکرار شده است. از طرفی بدون شک همان‌گونه که از روایات و آیات مشخص می‌گردد هر گونه تلاشی در راه خدا و برای انجام تکلیف الهی، جهاد است.

در سال جهاد اقتصادی، اقدام برای پیشبرد اهداف اقتصادی نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، تکلیفی است که همه‌ی مؤمنین موظف به ادای آن هستند. اگر چه به نظر می‌آید کسانی که در بخش اقتصادی فعالیت می‌کنند مهم‌ترین نقش را در این جبهه دارند، اما دیگران نیز باید به سهم خود در این حرکت مقدس شرکت کنند.

یکی از بزرگ‌ترین مشکلات اقتصادی در تمام ایام انقلاب، پای‌بندی اندک بخشن مهمنی از مردم به مبانی اقتصاد اسلامی و چگونگی کار و تلاش در این زمینه بر می‌گردد. از همین‌رو قبل از جهاد اقتصادی نیاز بود تا بحث قناعت و صرفه‌جویی و اصلاح‌الگوی مصرف در میان مردم نهادینه شود و پس از آن با آمادگی لازم وارد میدان جهاد اقتصادی گردند.

هنوز هم این نیاز به صورت بسیار ضروری احساس می‌گردد. نقش مربیان مؤمن و فهیم در این جبهه تدوین مبانی اقتصاد اسلامی و اهمیت کار و تلاش در نظام مقدس جمهوری اسلامی است. از طرفی افزایش میزان پای‌بندی آحاد مردم به اخلاق اسلامی، نتیجه‌ی مستقیمی در پیشبرد این هدف دارد. زیرا وقتی جهاد محقق خواهد شد که جهادگران، به منافع شخصی خود نیندیشیده و تمام همت خود را مصروف انجام وظیفه نمایند.

به دیگر بیان به فرموده‌ی امیرالمؤمنین علی علیه السلام: «فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجِنَّةِ فَتَحَّةُ اللَّهِ لِخَاصَّةٍ أُولَئِيَّاهُ» - جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند آن را به روی خاصان از اولیاء خودش باز می‌کند.» پس برای باز شدن این در باید ابتدا به مقامی بررسیم که از اولیاء الهی گردیم و این امر با پای‌بندی به اخلاق و ادای تکلیف الهی میسر است.

بدون شک در ترویج این مهم و تبلیغ فرهنگی که در سایه‌ی آن این درب بهشت بر روی مردم ایران باز شود مربیان نقش اساسی و نقش اول را ایفاء می‌کنند.

فعالیت اقتصادی وقتی می‌تواند به صورت یک جهاد صورت پذیرد که رضای الهی و تبعیت از ولی‌امر را در سرلوحه خود داشته باشد، در غیر این‌صورت منفعت‌طلبی بیش نخواهد بود.

اکر خودت را پشاوی . . .

نویسنده: عباس داؤدی

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ
تفسیرهای هفتگانه
نفست خود راه است، نه راه رو
روح خودم
اتصال به معدن عظمت الهی
خداگونه شدن
من (خدا) مطیع کسی هستم که از من اطاعت کند

اگر خودت را بشناسی... •

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده‌اند:

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ»

هر که بشناسد نفس خود را، بشناسد پروردگار خود را!^۱

البته این حدیث با اضافه «فقد» به صورت «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» نیز از آن حضرت و نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است.^۲

همچنین از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است

«أَعْرِفُكُمْ بِنَفْسِكُمْ أَعْرِفُكُمْ بِرَبِّهِ»^۳

در کتاب کلیات حدیث قدسی نیز آمده است که: «يقول الربُّ الجليل في الإنجيل: اعرف نفسك أيها الإنسان تعرف ربّك، ظاهرك للفناء، و باطنك للبقاء.

خداؤند در انجیل(حقیقی) فرموده: ای انسان، خود را خوب بشناس تا خدایت را بشناسی. می‌بینی که ظاهرت برای فانی شدن است و باطنت برای باقی ماندن.»^۴

تفسیرهای هفتگانه

برای این حدیث شریف، تفسیرهای گوناگونی گفته شده، از جمله:

۱- این حدیث در حقیقت اشاره به «برهان نظم» است، یعنی هر کس شگفتی‌های ساختمان روح و جسم خود را بداند و به اسرار و نظامات پیچیده و حیرت‌انگیز این اعجوبه خلقت پی برد، راهی به خدا به روی او گشوده می‌شود؛ زیرا این نظم عجیب و آفرینش شگفت‌انگیز نمی‌تواند از غیر مبدأ عالم و قادری سرچشمه گرفته باشد. بنابراین، شناختن خویشتن سبب معرفة الله است.

۲- ممکن است این حدیث اشاره به «برهان وجوب و امکان» باشد، چرا که اگر انسان دقت در وجود خویش کند می‌بیند وجودی است از هر نظر وابسته و غیر مستقل، علم و قدرت و توانایی و هوشیاری و سلامت و بالاخره تمام هستی او با شاخ و برگ‌هایش، وجودی است غیر مستقل و نیازمند که بدون اتکا به یک وجود مستقل و بینیاز، یک لحظه امکان ادامه بقاء او نیست. او به اصطلاح شبیه به معانی حرفیه است که در ضمن جمله به کار می‌روند، و در واقع بدون وابستگی معانی اسمیه، مفهوم و معنی خود را به کلی از دست می‌دهند؛ (به عنوان مثال، هنگامی که گفته می‌شود: «من از خانه به سوی مسجد رفتم» واژه‌ی «از» و «تا» بدون تکیه بر «خانه» و «مسجد»، هیچ مفهومی ندارد. بنابراین، معانی اسمیه است که به معانی حرفیه مفهوم می‌بخشد). و به این ترتیب هر کس خود را با این ویژگی بشناسد خدای خود را خواهد شناخت، چرا که وجود وابسته بدون وجود مستقل غیر ممکن است.

۳- حدیث می‌تواند اشاره به «برهان علت و معلول» باشد؛ برای این که انسان هرگاه در وجود خویش کمی دقت کند می‌فهمد که روح و جسم او معلول علت دیگری است که او را در آن زمان و مکان خاص به وجود آورده، هنگامی که به سراغ علت وجود خویش (به عنوان مثال پدر و مادر) می‌رود باز آن‌ها را معلول علت دیگری می‌بیند، و هنگامی که سلسله‌ی این علت و معلول را پی‌گیری می‌کند، به اینجا می‌رسد که آن‌ها نمی‌توانند تا بی‌نهایت پیش بروند چرا که تسلسل لازم می‌آید و بطلان تسلسل بر همه‌ی دانشمندان مسلم است.

بنابراین، باید این سلسله به جایی ختم شود که علت نخستین و به تعبیر دیگر علة‌العلل و واجب‌الوجود است، هستی‌اش از درون ذاتش می‌جوشد و در هستی خود محتاج دیگری نیست. هنگامی که انسان خودش را با این وصف بشناسد به خدای خویش پی‌می‌برد.

۴- این حدیث می‌تواند اشاره به «برهان فطرت» باشد، یعنی هرگاه انسان به زوایای قلب خود و اعماق روح خود پی ببرد، نور الهی و توحید که در درون فطرت اوست، بر او آشکار می‌شود، و از «معرفة النفس» به «معرفة الله» می‌رسد، بی‌آن که نیازی به دلیل و استدلال داشته باشد.

۵- این حدیث می‌تواند ناظر به «مسئله‌ی صفات خدا» باشد، به این معنی که هر کس خویشن را با صفات ویژه ممکنات و مخلوقات که در اوست بشناسد، به صفات پروردگار پی خواهد برد؛ از محدودیت خویش پی به نامحدود بودن حق تعالی می‌برد؛ چرا که اگر او هم محدود باشد مخلوق است! و از فنای خویش پی به بقای او می‌برد، چه اگر او هم فانی می‌شد مخلوق بود نه خالق، و همچنین از نیاز خویش پی به بی‌نیازی او، و از ضعف خویش پی به قدرت او می‌برد. این همان است که امیر مؤمنان علیه السلام در نخستین خطبه به آن اشاره کرده، می‌فرماید: «وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصَّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةُ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصَّفَةِ» - نهایت ایمان خالصانه به خداوند آن است که وی را از صفات ممکنات پیراسته بدانند، چرا که هر صفتی (از صفات مخلوقات) گواهی می‌دهد که غیر از موصوف است و هر موصوفی شهادت می‌دهد غیر از صفت است.^۵

۶- تفسیر دیگری که گفته شده این که جمله «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» از قبیل تعلیق به محال است، یعنی همان‌گونه که انسان نمی‌تواند نفس و روح خود را بشناسد خدا را نیز نمی‌تواند به حقیقت کامل بشناسد.

البته علامه طباطبایی فرموده است: «[این سخن مردود است، اول به دلیل این که در روایت دیگری دارد:] اعرافکم بنفسه اعرافکم بربه» نفس‌شناس‌ترین شما خداشناس‌ترین شما است، دوم به دلیل این که حدیث مذبور در حقیقت عکس نقیض آیه شریفه "وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَسْوُ اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ" (حشر/۱۹) است و نیز در کتاب غررالحكم از آن جنب نقل کرده که فرمود: «زیر کسی است که خود را بشناسد و اعمال خود را خالص کند.»^۶

به یقین آن چه علامه فرموده است در خصوص شناخت اجمالی است زیرا حقیقت کامل خدا را کسی نمی‌تواند بشناسد. و حتی کسی به حقیقت نفس پی نخواهد برد. اگر تمام یا بخشی از حقیقت نفس، روح آدمی باشد،^۷ در این خصوص علم اندکی به انسان داده شده است. «وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّيِ وَ مَا أُوتِيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» - و از تو درباره‌ی "روح" سؤال می‌کنند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است و جز اندکی از دانش، به شما داده نشده است» (اسراء/۸۵)

۷- علامه‌ی مجلسی تفسیر دیگری از بعضی از علماء درباره‌ی این حدیث نقل می‌کند که خلاصه‌اش این است:

روح انسان یک موجود لطیف لاهوتی است در صفت ناسوتی (یعنی از جهان ماؤراء طبیعت است که با صفات عالم طبیعت ظاهر گشته) و از ده طریق دلالت بر یگانگی و ربویت خداوند می‌کند:

- ۱) از آن جا که روح مدلبر بدن است می‌دانیم که جهان هستی مدلبری دارد.
- ۲) از آن جا که یگانه است دلالت بر یگانگی خالق دارد.
- ۳) از آن جا که قدرت بر حرکت دادن تن دارد دلیل بر قدرت خداست.
- ۴) از آن جا که از بدن آگاه است دلیل بر آگاهی خداوند است.
- ۵) از آن جا که سلطه بر اعضاء دارد دلیل بر سلطه‌ی او بر مخلوقات است.
- ۶) از آن جا که قبل از بدن بوده و بعد از آن نیز خواهد بود دلیل بر ازلیت و ابدیت خداست.
- ۷) چون انسان از حقیقت نفس آگاه نیست، معلوم می‌شود: احاطه به کنه ذات خدا امکان ندارد.
- ۸) از آن جا که انسان محلی برای روح در بدن نمی‌شناسد دلیل بر این است که خدا محلی ندارد.
- ۹) از آن جا که روح را نمی‌توان لمس کرد دلیل بر این است که خداوند لمس کردنی نیست.
- ۱۰) و از آن جا که روح و نفس آدمی دیده نمی‌شود، پس خالق روح قابل رویت نیست.^۴

از آن جا احادیث اهل‌بیت همگی به منبع وحی متصل است و هرچه که آن‌ها بگویند مانند وحی است، «وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهُوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» - و هرگز (پیامبر) از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید * آن‌چه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست.» (نجم/۳و۴) هیچ مانعی ندارد که مانند قرآن، معانی مختلفی داشته و تمام تفسیرهای بالا در مفهوم این حدیث شریف و پر محتوا جمع باشد.

آری! هرکس خود را بشناسد خدا را خواهد شناخت، و خودشناسی راهی است به خداشناسی و به یقین خداشناسی، مهمترین وسیله‌ی تهذیب اخلاق و پاکسازی روح و دل از آلودگی‌های اخلاقی است چرا که ذات پاکش منبع تمام کمالات و فضائل است و از آن جا روشن می‌شود که یکی از مهمترین گامهای سیر و سلوک و تهذیب نفوس خودشناسی است.

پایان سخن علامه‌ی مجلسی

نفست خود راه است، نه راهرو

مضمون آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسُكُمْ» - ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر شما باد رعایت نفس خودتان«(مائده/۱۰/۵) نیز مانند همین حدیث است و مؤمنین را به نگرش به درون دعوت می‌نماید.

خلاصه‌ی شرح مبسوطی که علامه طباطبایی در خصوص این آیه داده این است که:^۹

از این که با جمله‌ی «عَلَيْكُمْ أَنفُسُكُمْ» مؤمنین را امر به پرداختن به نفس خود نموده، به خوبی فهمیده می‌شود که راهی که به سلوک آن امر فرموده همان نفس مؤمن است، زیرا وقتی گفته می‌شود: زنهار راه را گم مکن، معنایش نگهداری خود راه است نه جدا نشدن از راهروان، پس در اینجا هم که می‌فرماید: زنهار که نفس‌هایتان را از دست دهید، معلوم می‌شود نفس‌ها همان راه هستند نه راهرو، چنان که نظیر این معنا در آیه: «وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَشْغُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» و به درستی این است راه و روش من در حالی که راه مستقیم و همواری است، پس پیروی کنید این روش را و پیرو هر راه و روشی نباشید که خدا به کیفر این عملتان شما را از راه خود متفرق سازد.«(انعام/۱۵۳) به چشم می‌خورد.

طریق انسان به سوی خداوند همان نفس انسان است که به منتهای مسیر می‌رسد: «وَ أَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى» (نجم/۴۲)

پس اگر فرمود: بر شما باد نفس‌تان، مقصود این است که شما ملازمت کنید نفس خود را از جهت این که نفس شما راه هدایت شما است، نه از جهت این که نفس یکی از رهروان راه هدایت است، به عبارت دیگر اگر خدای تعالیٰ مؤمنین را در مقام تحریک به حفظ راه هدایت امر می‌کند به ملازمت نفس خود، معلوم می‌شود نفس مؤمن همان طریقی است که باید آن را سلوک نماید، بنابراین نفس مؤمن طریق و خط سیری است که منتهی به پروردگار می‌شود، نفس مؤمن راه هدایت اوست، راهی است که او را به سعادتش می‌رساند.

پس آیه مورد بحث مطلبی را به طور روشن بیان کرده است که آیات ۱۸ تا ۲۰ سوره‌ی حشر به اجمال به آن پرداخته‌اند:

«يَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا تُنْهَىٰ نُفُسُكُمْ مَا قَدَّمْتُمْ لَعْنَدَ وَإِنَّمَا تُنْهَىٰ نُفُسُكُمْ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۸)

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِنَّكُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۹)

لَا يَسْتُوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائزُونَ (۲۰)

هان اى کسانی که ایمان آوردهایدا بپرهیزید از عذاب خدا، و باید که هر کسی در انتظار پاداشی باشد که خود برای فردای خود پیش فرستاده و بپرهیزید از عذاب خدا، بهدرستی خداوند با خبر است از آن چه که می کنید * و مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خداوند به کیفر این فراموشی شان نفس شان را از یادشان بردا، ایشان همانا فاسقند * یکسان نیستند اهل آتش و اهل بهشت، چون اهل بهشت همانا رستگارانند.»

(خداوند در این آیات) دستور می دهد نفس را زیر نظر گرفته و اعمال صالح او را که سرمایه و توشه فردای اوست (و بهترین توشه تقوا است) تحت مراقبت قرار دهنده، زیرا برای نفس امروز و فردایی است، و نفس هر آنی در حرکت و در طی مسافت است، و منتهای سیرش خدای سبحان است، چون نزد اوست حسن ثواب یعنی بهشت.

بنابراین بر انسان لازم است که این راه را ادامه داده و همواره بهیاد خدای خود باشد و لحظه‌ای فراموشش نکند، چون خدای سبحان غایت و هدف است، و انسان عاقل هدف را از یاد نمی برد، زیرا می داند که فراموش کردن هدف باعث از یاد بردن راه است. روی این حساب اگر کسی خدای خود را فراموش کند خود را هم فراموش کرده و در نتیجه برای روز واپسین خود زاد و توشه‌ای که مایه زندگیش باشد نیندوخته است، و این همان هلاکت است. رسول الله (ص) هم در روایتی که شیعه و سنی آن را نقل کرده‌اند فرموده: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ - هر که خود را شناخت خدای خود را شناخته» و این معنا نکته‌ای است که وقت زیاد و تدبیر تمام آن را ثابت می کند، و به اعتبار نزدیک است، زیرا انسان در مسیر زندگیش اگرچه به هر نقطه‌ای امتداد داشته باشد هیچ همی جز خیر و سعادت زندگی خوبیش ندارد. اگر چه منافع و عوابد کارهایش به ظاهر عاید دیگران شود. خدای تعالی هم در این‌باره می فرماید: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَأَهَا - اگر نیکی کنید به نفس خود نیکی کرده‌اید و اگر هم بدی کنید باز بر ضرر خود کرده‌اید.» (اسراء/۷)

روح خودم

از طرفی آن‌چه در نفس آدمی وجود دارد «روح» اوست که به دلیل عظمتش، خداوند در بیان داستان خلقت آدم علیه‌السلام، آن روح را به خود نسبت داده است و کسی از حقیقت و چیستی آن آگاه نیست. (اسراء/۸۵)

«ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ

آن گاه وی را پرداخت، و از روح خویش در او بدمید.» (سجده/۹)

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ ساجِدِينَ

هنگامی که کار آن را به پایان رساندم و در او از روح خود دمیدم، همگی برای او سجده کنید.» (حجر/۲۹ و ص/۷۲)

«از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که انسان از دو چیز مختلف آفریده شده که یکی در حد اعلای عظمت، و دیگری ظاهرًا در حد ادنی از نظر ارزش. جنبه مادی انسان را گل بد بوی تیره رنگ (لجن) تشکیل می‌دهد، و جنبه معنوی او را چیزی که به عنوان روح خدا از آن یاد شده است. البته خدا نه جسم دارد و نه روح، و اضافه روح به خدا به اصطلاح "اضافه تشریفی" است و دلیل بر این است که روحی بسیار پر عظمت در کالبد انسان دمیده شده، همان‌گونه که خانه کعبه را به خاطر عظمتش "بیت‌الله" می‌خوانند، و ماه مبارک رمضان را به خاطر برکتش "شهر‌الله" می‌نامند.»^{۱۰}

اتصال به معدن عظمت الهی

این روح آن قدر عظمت دارد که اگر در مسیر الهی قدم بردارد و معرفت خود را افزایش دهد می‌تواند به معدن عظمت الهی متصل گردد، چنان‌چه امیر المؤمنین علی علیه‌السلام در مناجات شعبانیه می‌فرماید: «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْأَنْقَطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْرِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجْبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعْلَقَةً بَعْزٌ قُدْسٌ - خدایا بریدن کاملی از خلق بهسوی خود به من عنایت کن و دیده‌های دل مان را به نور توجهشان بهسوی خود روشن گردان تا دیده‌های دل پرده‌های نور را پاره کند و به مخزن اصلی بزرگی و عظمت برسد و ارواح ما آویخته به عزت مقدس‌گردد.»^{۱۱}

هر چهقدر این روح به معدن عظمت الهی نزدیک‌تر شود، خداگونه‌تر خواهد شد و صفات خدا را بیشتر در خود جلوه‌گر خواهد نمود.

خدائگونه شدن

انسان می‌تواند به مقامی برسد که صفات خدا را در مرتبه‌ای نازل‌تر در خود متجلی کند. به عنوان مثال می‌تواند مهریان، جلیل، جواد، غفور، رئوف و... باشد. حتی می‌تواند خالق باشد. چنان‌چه در احوالات انبیاء و اولیاء و علماء شاهد معجزات و کراماتی هستیم که به اذن الهی انجام می‌گردد.

نمونه‌ی این معجزات را در داستان عیسیٰ علیه السلام می‌خوانیم:

«...وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينَ كَهْيَةً الطَّيْرِ يَأْذِنِ فَتَسْفُحُ فِيهَا فَنَكُونُ طَيْرًا يَأْذِنِ - به یاد آور زمانی (را) که مجسمه‌ای از گل به صورت مرغی می‌ساختی و در آن می‌دمیدی و به اذن من پرنده می‌شد و به پرواز در می‌آمد.» (مائده: ۱۱۰)

دقت در روایتی که حضرت امام خمینی(ره) آن را در کتب خود نقل فرموده است مؤید این مطلب است که خداوند صفاتی همچون «حی» و «قیوم» و «لا یموت» را به بندگان برگزیده‌ی خود اعطا می‌نماید.

بعضی از اهل معرفت روایت نمودند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم راجع به اهل بهشت که ملکی می‌آید پیش آن‌ها، پس از آن که اذن ورود می‌طلبید وارد می‌شود و نامه‌ای از جناب ربوبیت به آن‌ها می‌دهد بعد از آن که از خدای تعالیٰ به آن‌ها سلام ابلاغ نماید. و در آن نامه است برای هر انسانی که مخاطب به آن است:

من الحی القیوم الذي لا یموت إلى الحی القیوم الذي لا یموت. اما بعد، فائی اقول للشیء
کن فیکون، و قد جعلتك تقول للشیء کن فیکون. فقال صلی الله علیه و آله: فلا یقول احد من
اهل الجنة للشیء کن الا و یکون.

از حیٰ قیومی که نمی‌میرد به [سوی] حیٰ قیومی که نمی‌میرد. اما بعد، من چون به (هر) چیز گوییم «باش»، پس (موجود) می‌شود، تو را (نیز) چنان قرار دادم که به (هر) چیز بگویی «باش» موجود شود.

آن‌گاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: احدی از اهل بهشت به چیزی نمی‌گوید «باش» مگر آن که (موجود) شود.^{۱۲}

من (خدا) مطیع کسی هستم که از من اطاعت کند

شهید ثانی در کتاب **مسکن الفواد** خود درباره اخبار حضرت داود علیه السلام آورده است
که خداوند فرمود:

يَا دَاؤْدَ أَبْلَغْ أَهْلَ أَرْضِي أَتَى حَبِيبُ مَنْ أَحَبَّنِي وَ جَلِيسُ مَنْ جَالَسَنِي وَ مُؤْنسُ لَمَنْ آنَسَ بِذَكْرِي وَ
صَاحِبُ لَمَنْ صَاحَبَنِي وَ مُخْتَارُ لَمَنْ اخْتَارَنِي وَ مُطْبِعٌ لِمَنْ أَطَاغَنِي مَا أَحَبَّنِي أَحَدُ أَعْلَمُ ذَلِكَ يَقِينًا مِنْ قَلْبِهِ
إِلَّا قَبْلَتُهُ لَنَفْسِي وَ أَحَيْتُهُ حَيَاةً لَا يَتَقدَّمُهُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِي مَنْ طَلَبَنِي بِالْحَقِّ وَ جَدَنِي وَ مَنْ طَلَبَ غَيْرِي لَمْ
يَجِدْنِي فَأَرْضُصُوا يَا أَهْلَ الْأَرْضِ مَا أَتَشْتَمُ عَلَيْهِ مِنْ غُرُورِهَا وَ هَلَّمُوا إِلَيْ كَرَامَتِي وَ مُصَاحَبَتِي وَ مُحَالَسَتِي وَ
مُؤَانَسَتِي وَ آنِسُوا بِي أُوَانِسْكُمْ وَ أَسَارِعْ إِلَى مَعْهِيَتُكُمْ

ای داود، به مردم زمین از قول من بگو: هر کس مرا دوست بدارد، دوست من است و من
همنشین کسی هستم که با من مجالست کند (نشست و برخاستش با من باشد) و مونس
کسی هستم که با من هم صحبت شود. کسی را برمی گزینم که مرا اختیار کند.
مطیع کسی هستم که از من اطاعت کند (یعنی هر خواهش او را انجام می دهم). هر بندهای که
مرا دوست بدارد و من از قلب او این محبت را ببینم، چنان او را دوست می دارم که کسی بر
وی سبقت نگرفته باشد. و هر کس حقیقتاً مرا طلب کند، مرا می باید و هر کس غیر از من را
طلب کند هرگز مرا نمی باید. پس ای مردم روی زمین، غرورهای خود را از خود دور کنید و
به سوی کرامت و مصاحبত من ببایید. با من مجالست کنید و انس بگیرید، تا من هم با شما

مانوس شوم و به محبت شما پیش دستی کنم.^{۱۳}

پی‌نوشت‌ها:

(۱) غرر الحكم ص ۲۳۲

(۲) بحار الانوار ج ۲ ص ۲۲

(۳) الجوهر السنیه-کلیات حدیث قدسی ص ۲۳۴

(۴) همان

(۵) نهج البلاغه خطبه اول ص ۳۹

(۶) ترجمه المیزان، ج ۶ ص ۲۵۰

(۷) از مجموع قرائی موجود در آیه و خارج آن چنین استفاده می شود که پرسش کنندگان از حقیقت روح
آدمی سوال کردند - تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۵۲

(۸) بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۹۹ و ۱۰۰

(۹) ترجمه المیزان، ج ۶، صفحات ۲۴۳ تا ۲۵۶

(۱۰) تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۷۸

(۱۱) اقبال الأعمال ص ۶۸۷

(۱۲) آداب الصلاه امام خمینی(ره) ص ۳۳ و چهل حدیث ص ۴۷ - علم اليقین، ج ۲، ص ۱۰۶۱ (با اندکی اختلاف)

(۱۳) مسکن الفواد، ص ۱۷

بجھی کوتاہ دبارہ ہی

عصمت ائمہ

نویسنده: سعید حصاری

۱) انکار عصمت موجب تسلسل

۲) قاعده‌ی نقض غرض

۳) انکار عصمت، سقوط از انسانیت

ادله‌ی نقلی

الف) آیه‌ی امامت

ب) آیه‌ی تطهیر

ج) دعای پیامبر هنگام نزول این آیه

د) حدیث ثقلین

ه) روایات متعدد

عصمت حضرت زهراء سلام الله علیها

معنای لغوی عصمت

معنای اصطلاحی عصمت

ریشه و سرچشمہ عصمت

چرا علماً معصوم نیستند

عصمت و تبعیض ناروا

اعطای روح القدس بر چه اساسی است؟

عصمت ائمہ و تعارض آن با بعض روایات

چه کسانی معصوم هستند؟

بعضی از ادله‌ی عقلی

بِحَشْ كُوتاھ دِبَاره می

عَصْمَتْ أُمَّه

از اعتقادات شیعه در موضوع امامت، مسأله عصمت ائمه است که از شرایط اولیه و ضروری مقام امامت است. شیعه معتقد است همان‌گونه که عصمت شرط لازم برای پیامبران است شرط لازم برای امامان نیز هست و امام مانند پیامبر، باید از جمیع رذائل اخلاقی و زشتی‌ها و آلودگی‌های ظاهری و باطنی، چه عمدى و چه سهوی، از تولد تا هنگام رحلت، منزه و پاک باشد؛ چنان‌که باید از خطأ و نسیان و فراموش‌کاری نیز منزه و مصون باشد.

معنای لغوی عصمت

عصمت از ریشه "عَصِمَ" است و ماده عصم به معنای حفظ همراه با دفاع می‌آید و با ملاحظه‌ی همین دو قید (حفظ و دفاع) در قرآن کریم به کار رفته است: «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (۱)؛ بنابراین معصوم کسی است که برای حفظ او از گزند خطر یا آسیب عیب، از وی دفاع می‌شود. چنان‌که از بحث لغوی عصمت روشن می‌شود معنای آن عام است و حفاظت و دفاع از هرگونه گزندی را شامل می‌گردد.

معنای اصطلاحی عصمت

عصمت به حسب طینت و فطرت ملکه‌ای است نفسانی که شخص امام را از هرگونه معصیت و لغش بازمی‌دارد و گویا قدرت ارتکاب گناه را از او سلب می‌کند، هر چند امکان ارتکاب افعال رشت و معاصی برای او وجود دارد. عصمت درجه والایی از تقوا و خداترسی و علم تخلفناپذیر به عواقب مخالفت و عصيان، و عشق و علاقه به کمال و جمال حق است.

حضرت آیت‌الله جوادی آملی در تعریف عصمت چنین فرموده‌اند: «عصمت در مباحث کلامی به حفظ و نگهداری در برابر گناه و اشتباه اطلاق می‌شود که نتیجه آن ترک گناه و خطاست.» (۲)

فاضل مقداد از متكلمين برجسته شيعه در تعريف عصمت می‌گويد: «عصمت، لطفی است که خداوند در حق مکلف به جای می‌آورده، به گونه‌ای که انگيزه‌ای برای ترك اطاعت و يا انجام معصيت در او باقی نمی‌ماند، هر چند این لطف، توان انجام گناه را از وی نمی‌ستاند» (۳) هشام بن حکم در تعريف عصمت چنین فرموده است: «امام باید دارای نیروی باشد که در مرحله‌ی اعتقاد و فکر و بيان احکام و فتوا مصون از خطأ و اشتباه و سهو و نسيان باشد. به علاوه در اخلاق و اعمال چنان باشد که به اختیار خود مصون از انحراف باشتد اعتماد مردم را به خود جلب کند و مردم با اطمینان خاطر اطاعت‌ش را بپذیرند. با این جهت دامن امام باید در تمام مدت حیات، چه قبل از امامت و چه در مدت امامت، از لوث معاصی اعم از کبیره و صغیره پاک باشد.» (۴)

مرحوم علامه طباطبائی در تعريف عصمت چنین فرموده‌اند: «از ظاهر آیه ۱۱۳ سوره نساء برمی‌آید، آن چیزی که عصمت به وسیله آن تحقق می‌باید و شخص معصوم به وسیله‌ی آن معصوم می‌شود نوعی از علم است. علمی است که نمی‌گذارد صاحب‌ش مرتكب معصیت و خطأ گردد و به عبارتی دیگر علمی است که مانع از ضلالت می‌شود.» (۵)

ریشه و سرچشمه عصمت

از تعاریف فوق معلوم شد که عصمت نیروی عظیم در نفس انسان معصوم است که او را از هرگونه گناه و خطأ و سهو و نسيان و مانند آن باز می‌دارد. حال باید دید سرچشمه و منشا این نیروی محافظ و مدافع چیست و از کجا پدید آمده است؟

حضرت آیت‌الله جوادی آملی در این خصوص چنین فرموده‌اند:

عصمت خاصی که در انبیا و ائمه علیهم السلام وجود دارد، جز با تأیید ویژه‌ی الهی ممکن نیست. در برخی روایات از این تأیید ویژه به "روح القدس" تعبیر شده است. توضیح این که اگرچه رهبران الهی همانند سایر انسان‌ها هستند و از ویژگی‌های زندگی انسانی برخوردارند: «فُلِ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ» (۵) - لیکن از خصوصیت‌هایی نیز برخوردارند که به کمک آن وظیفه سنگین رسالت و هدایت جامعه را تحمل می‌کنند. از این‌رو در ادامه‌ی آیه‌ی مزبور فرمود: «يُوحى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلْهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ» (۶). در آیه‌ای دیگر با اشاره به حالت بشری و طبع اوّلی و انسانی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «وَإِنْ كَادُوا لِيُتَقْتُلُوكُمْ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكُمْ لَتُقْتَلُوْنَّ عَلَيْنَا غَيْرُهُ - نزدیک بود که آن‌ها با تلاش‌ها و وسوسه‌های خود، تو را از آن‌چه به سویت وحی کردیم، فریب دهنده تا غیر آن را به ما نسبت بدهی» (۷); آن‌گاه به تشییت و توفیق الهی اشاره کرده، فرمود: «وَلَوْ لَا أَنْ تَبَشَّرَكُمْ لَقَدْ كَدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا - اگر ما گام‌هایت را استوار نمی‌کردیم نزدیک بود که به آن‌ها تمایل پیدا کنی (لیکن تشییت و توفیق ما مانع از این انعطاف شد).» (۸) این بیان قرآنی با تفصیل بیشتری در روایات آمده است:

مفضل می کند که امام صادق علیه السلام به من فرمودند: « يَا مُفْضِلُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَعَلَ لِلنَّبِيِّ صَ خَمْسَةً أَرْوَاحَ رُوحَ الْحَيَاةِ فِيهِ دَبَّ وَ دَرَجَ وَ رُوحَ الْقُوَّةِ فِيهِ نَهْضَ وَ جَاهَدَ وَ رُوحَ الشَّهَوَةِ فِيهِ أَكْلَ وَ شَرِبَ وَ أَكْتَى النَّسَاءَ مِنَ الْحَلَالِ وَ رُوحَ الْإِعْانَ فِيهِ أَمْرَ وَ عَدْلَ وَ رُوحَ الْقُدُسِ فِيهِ حَمْلَ النُّبُوَّةِ فَإِذَا قُضِيَ اللَّيْلُ صَ اتَّقَلَ رُوحُ الْقُدُسِ فَصَارَ فِي الْإِيمَامَ وَ رُوحُ الْقُدُسِ لَا يَنْأِمُ وَ لَا يَغْفُلُ وَ لَا يَلْهُو وَ لَا يَسْهُو وَ الْأَرْبَعَةُ الْأَرْوَاحُ ثَنَامُ وَ لَلَّهُوَ وَ تَغْفُلُ وَ تَسْهُو وَ رُوحُ الْقُدُسِ ثَابِتٌ يَرَى بِهِ مَا فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَربِهَا وَ بَرَّهَا وَ بَحْرِهَا قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ يَتَّنَاوِلُ الْإِيمَامُ مَا يَبْعَدُهُ بِيَدِهِ . قَالَ: تَعَمْ وَ مَا دُونَ الْعَرْشِ »

« ای مفضل! خداوند تعالی برای پیامبر صلی الله علیه وآلہ وسلم پنج روح قرار داده است:

۱- روح حیات که سبب راه رفتن و حرکت کردن است.

۲- روح قوت که موجب فعالیت و تلاش می گردد.

۳- روح شهوت که سبب خوردن، آشامیدن و همسر گزیدن می شود.

۴- روح ایمان که سبب عدالت ورزیدن می گردد.

۵- روح القدس که سبب تحمل مشکلات پیامبری می گردد.

هنگامی که پیامبر از دنیا رفت، روح القدس به امام منتقل می شود. روح القدس نمی خوابد، گرفتار غفلت، لهو و اشتباه نمی شود؛ در حالی که چهار روح دیگر مبتلا به خواب، لهو، غفلت و اشتباه می گردند. روح القدس نیروی ثابتی است که به کمک آن شرق و غرب زمین، خشکی و دریای آن دیده می شود.

به امام علیه السلام عرض کرد: فدایت گردم! آیا امام می تواند آن چه را در بغداد است با دست خود بگیرد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: بله، و حتی آن چه را پایین تر از عرش وجود دارد می تواند با دست خود بگیرد.»(۹).

بر این اساس شیخ صدق گفته است: « اعتقاد ما درباره ای انبیاء، رسولان و امامان این است که پنج روح در آنها وجود دارد: روح القدس، روح الایمان، روح القوّة، روح الشهوة، روح المدرج (این روح در روایت به عنوان روح الحياة آمده است). در مؤمنان چهار روح وجود دارد: روح الایمان، روح القوّة، روح الشهوة و روح المدرج و در کافران و چهار پایان سه روح وجود دارد: روح قوّت، روح شهوت و روح مدرج.»(۱۰)

بدین ترتیب کافر تنها از روح حیوانی برخوردار است، اما مؤمن، افزون بر آن از روح ایمانی نیز برخوردار است، در حالی که روح القدس به انبیاء و ائمه علیهم السلام اختصاص دارد.

پایان فرمایش آیت الله جوادی آملی(۱۱)

مرحوم علامه طباطبائی بعد از آن که عصمت را نوعی علم که صاحب خود را از آلوده شدن به معاصی و آلودگی‌ها حفظ می‌کند، تعریف می‌نماید؛ درباره‌ی منشاء آن چنین می‌فرماید: در اینجا این سؤال پیش می‌آید که اگر علم نافع و حکمت بالغه باعث می‌شود که صاحبش از وقوع در مهلهکه‌ها و رذایل، مصون و از آلوده شدن به پلیدی‌های معاصی محفوظ باشد، باید همه‌ی علماء این چنین معصوم باشند و حال آن که این‌طور نیستند.

در پاسخ می‌گوئیم: بله، علم نافع و حکمت بالغه چنین اثری دارد، همچنان که در بین رجال علم و حکمت و فضلای از اهل تقوا و دین مشاهده می‌کنیم، ولیکن این سببیت مانند سایر اسباب موجود در این عالم مادی و طبیعی، سبب غالباً است نه دائمی. به شهادت این که هیچ دارنده‌ی کمالی را نمی‌بینی که کمال او به‌طور دائم او را از نواقص حفظ کند و هیچ‌گاه تخلف نکند. بلکه هر قدر هم آن کمال قوی باشد جلوگیری‌اش از نقص غالباً است نه دائمی و این خود سنتی است جاری در همه‌ی اسبابی که می‌بینیم دست در کارند. و علت این دائمی نبودن اثر این است که قوای شعوری مختلفی که در انسان هست، بعضی باعث می‌شوند آدمی از حکم بعضی دیگر غفلت کند، و یا حداقل توجهش به آن ضعیف گردد. به عنوان مثال کسی که دارای ملکه‌ی تقوا است مدام که به فضیلت تقواخود توجه دارد هرگز به شهوت‌ها ناپسند و حرام می‌گذرد، بلکه به مقتضای تقواخود رفتار می‌کند. اما گاه می‌شود که آتش شهوت آن‌چنان شعله‌ور می‌شود و هوای نفس آن‌قدر تحت جاذبه‌ی شهوت قرار می‌گیرد که چه بسا مانع آن می‌شود که آن شخص متوجه فضیلت تقواخود شود و یا حداقل توجه و شعورش نسبت به تقواش ضعیف می‌شود و معلوم است که در چنین فرضی بدون درنگ عملی که نباید انجام دهد، می‌دهد، و ننگ شهوترانی را به‌خود می‌خرد. سایر اسباب شعوری که در انسان هست نیز همین حکم را دارند و اگر این غفلت نبود و سبب سببیت خود را از دست نمی‌داد، آدمی هرگز از حکم هیچ‌یک از این اسباب منحرف نمی‌شود و هیچ‌چیزی از تاثیر آن سبب جلوگیر نمی‌شود. پس هر چه تخلف می‌بینیم ریشه و علت‌ش برخورد و نبرد اسباب با یکدیگراند و غالب شدن یک سبب بر سبب دیگر است. از این‌جا روش می‌شود که آن نیرویی که نامش نیروی عصمت است، یک سبب علمی و معمولی نیست بلکه سببی است علمی و شعوری که به‌هیچ‌وجه مغلوب هیچ سبب دیگر نمی‌شود و اگر از این قبیل سبب‌های شعوری معمولی بود به‌طور یقین تخلف در آن راه می‌یافت و احياناً بی‌اثر می‌شد.

پس معلوم می‌شود این علم از غیر سنخ سایر علوم و ادراکات متعارفه است که از راه اکتساب و تعلم عاید می‌شود و در آیه‌ی مورد بحث می‌بینیم که خدای تعالی در خطابش به شخص رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم می‌فرماید: «وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَةَ وَعَلِمْكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمْ» - کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و علمی به تو تعلیم داد که خودت از راه اکتساب هرگز آن را نمی‌آموختی^(۱۲) و گو این که معنای این جمله را بدان جهت که خطابی است خاص، آن‌طور که باید نمی‌فهمیم، زیرا ما انسان‌های معمولی آن ذوقی که حقیقت این علم را درک کند نداریم.

از اینجا روشن می‌شود که مراد از انتزال و تعلیم در جمله‌ی: «وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» دو نوع علم است: یکی علمی که بهوسیله وحی و با نزول جبرئیل امین تعلیم آن جناب داده می‌شده و دوم بهوسیله نوعی القاء در قلب و الهام خفی الهی و بدون نازل شدن فرشته‌ی وحی تعلیمیش داده می‌شده و این دو نوع بودن تعلیم رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه‌وسلم چیزی است که روایات واردہ در علم النبی صلی الله علیه وآل‌ه‌وسلم آن را تایید می‌کند و بنابراین مراد از جمله‌ی: «وَعَلَمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» این است که خدای تعالی نوعی علم به تو داد که اگر نمی‌داد، اسباب عادی که در تعلم هر انسانی دست در کارند و علوم عادی را به انسان‌ها تعلیم می‌دهند در بهدست آوردن آن علم برایت کافی نبود. در روایات نیز آمده که رسول خدا و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین روحی داشته‌اند به نام روح القدس که آنان را تشدید می‌کرده و از معصیت و خطأ حفظ می‌نموده است.

پایان فرمایش علامه طباطبائی (۱۳)

پرچمدار علم کلام، شیخ مفید در این باره می‌فرماید: «العصمة تفضل من الله تعالى على من علم انه يتمسك بعصمه» یعنی عصمت بخششی است از جانب خداؤند درباره‌ی کسی که به عصمت او تممسک جوید. (۱۴)

هم چنین مرحوم سید مرتضی و علامه حلی و فاضل مقداد رحمة الله علیهم عصمت را موهبتی دانسته‌اند، نه اکتسابی.

برای موهبتی و بخششی بودن عصمت به آیاتی از قرآن مجید نیز تممسک شده است. از جمله آیاتی که مورد استشهاد قرار گرفته است آیه‌ی شریفه تطهیر است که در آن خداوند فرموده است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذَهِّبَ عَنْكُمُ الرِّجْسُ أَهْلُ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرُ كُمْ طَهْرًا» - خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد^(۱۵) از آن جایی که اراده تکوینی خداوند بر زدودن پلیدی از اهل بیت تعلق گرفته است فهمیده می‌شود که عصمت امر تفضیلی است.

عصمت و تبعیض ناروا

ممکن است این شباهه پیش آید که اعطای روح القدس به بعضی انسان‌ها بر چه مبنای اساسی است؟ آیا این تبعیض نیست؟ اگر چنین روحی به دیگران هم داده می‌شد آنان نیز می‌توانستند به مقام عصمت و ترک معصیت برسند. برای پاسخ به این شباهه از بیانات حکیم الهی حضرت آیت الله جوادی آملی مدد می‌گیریم. ایشان در این باره می‌فرمایند:

باید گفت خداوند متعال همه انسان‌ها را بر اساس فطرت توحیدی خلق کرده است: «فَطَرَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»^(۱۶) و تشخیص فجور و تقوا را به همگان الهام فرموده است: «فَأَنَّهُمْ هُنَّا فُجُورٌ هُنَّا وَ تَقْوَاهُنَّا»^(۱۷)، لیکن برخی از انسان‌ها همین فطرت را در میان گل و لای شهوت و غصب دفن می‌کنند: «وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا»^(۱۸) و راه ضلال و گمراهی را پیش

می‌گیرند، اما برخی دیگر به ندای فطرت پاسخ مثبت می‌دهند و به تزکیه نفس می‌پردازنند: «فَلَمْ أَفْلَحْ مِنْ رَّكَاهَا» (۱۹) خداوند متعال نیز بر اساس قانون کلی «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (۲۰) به پاسخ مثبت این گروه، اجر مضاعف داده و آن گروه را به حال خودشان واگذار می‌کند. این اجر با میزان صداقت در پاسخ‌گویی به ندای فطرت هماهنگ است. بدین معنا که هر کس در پاسخ گفتن صادق‌تر باشد اجر بیشتری خواهد یافت؛ تا جایی که اجر برخی به صورت "روح القدس" بروز می‌کند.

نکته قابل توجه در این مسأله آن است که خداوند متعال چون با علم بی‌انتهای خود، به نحوه‌ی پاسخ‌گویی انسان‌ها آگاهی داشت و می‌دانست که هر کس با اراده‌ی خود چه پاسخی خواهد داد و میزان صداقت او در پاسخ مثبت چیست، این اجر را در ابتدای خلقت و در حقیقت، پیش از عمل، به انبیا و ائمه علیهم السلام عنایت کرده است، در حالی که نسبت به دیگران چنین عنایتی نکرده است. این مطلب در دعای ندبه این‌گونه مورد اشاره قرار گرفته است: «الَّذِينَ اسْتَخْلَصُتُهُمْ لِنَفْسِكُ وَ دِينَكُ إِذَا اخْتَرْتَ لَهُمْ حَزِيلًا مَا عَنْدَكُ مِنَ النَّعِيمِ الْمُقْيِمِ الَّذِي لَا زَوَالَ لَهُ وَ لَا اضْمَحْلَالٌ بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الرُّهْدَةَ فِي درَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا وَ زُرْحُفَهَا وَ زَرْبَجَهَا فَشَرَطَوْا لَكَ ذَلِكَ وَ عَلِمْتَ مِنْهُمُ الْوَفَاءَ بِهِ فَقَبِلْتُهُمْ وَ قَرَبْتُهُمْ وَ قَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّكْرَ الْعَلِيَّ وَ الشَّنَاءَ الْحَلِيلَ وَ أَهْبَطْتَ عَلَيْهِمْ مَلَائِكَتَكَ وَ كَرَمَتْهُمْ بِوَحِيكَ وَ رَفَدَتْهُمْ بِعِلْمِكَ وَ جَعَلْتَهُمُ الذَّرَائِعَ إِلَيْكَ وَ الْوَسِيلَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ»
«اویلایی که آنان را برای خودت و دینت برگزیدی و برای آنان نعمت فراوان بی‌زوال در نظر گرفتی. لیکن زمانی این نعمت بی‌زوال را برای آنان در نظر گرفتی که با آنان شرط کردی که در این دنیا پست و در مقابل زیورها و نمایش‌های آن، زهد و پارسایی پیش گیرند. آن‌ها نیز این شرط و پیمان را پذیرفتند و تو از قبل می‌دانستی که آن‌ها به پیمان وفا خواهند کرد. از این‌رو آنان را قبول کردی و به خویش نزدیک گرداندی، نامی بلند و ستایشی ارجمند به آنان تقدیم داشتی. فرشتگانت را بر آنان فرو فرستادی، با وحی خود گرامی‌شان داشتی، با بذل دانش ویژه‌ی خود، از آنان پذیرایی کردی، آنان را وسیله‌ی رسیدن به خودت و ابزار دستیابی به بهشت

قراردادی»

لازم به تذکر است که همواره حفظ و نگهداری نعمت، دشوارتر از بهدست آوردن آن است؛ به‌ویژه نعمتی که میزان خطرپذیری آن زیاد باشد. عصمت، نعمتی است که با اندک غفلتی آسیب می‌بیند؛ از این جهت حفظ و نگهداری آن بیشتر از اصل بهدست آوردنش نیاز به مجاهده، تلاش و جدیت دارد. امام صادق علیهم السلام فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَكُلُّنَا إِلَيْ أَفْسِنَا وَ لَوْ وَكَلَّنَا إِلَيْ أَفْسِنَا لَكُنَّا كَبُّضُ النَّاسِ وَ لَكِنْ يَخْنُ الدِّينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (۲۱) - خداوند متعال ما را به خودمان واگذار نکرد و اگر به خودمان واگذار می‌کرد، همانند برخی مردم بودیم، لیکن ما از کسانی هستیم که خدای عزوجل به ما فرمود: مرا بخوانید تا اجباتتان کنم. (۲۲)

ذیل حدیث نشان می‌دهد که آن‌ها برای حفظ این مقام دائماً در حال تضرع، زاری، الحاج و استغاثه به درگاه خدا هستند. بنابراین نمی‌توان گفت: اگر ما نیز از روح القدس برخوردار می‌بودیم، به مقام عصمت می‌رسیدیم؛ زیرا ابزار دستیابی به "عدالت" که مرحله‌ی نازله‌ی عصمت و حداقل آن است در اختیار همگان هست، در حالی که بسیاری از انسان‌ها به آن نمی‌رسند. با این وصف، چگونه می‌توان ادعا کرد که اگر از ابزار مراحل بالاتر برخوردار می‌بودیم از آن استفاده‌ی صحیح می‌کردیم؟ پس اعطای مقام عصمت و ابزار دستیابی به آن، تبعیض ناروا نیست، بلکه اعطایی بر اساس استعداد و صداقت است.»

پایان فرمایش آیت‌الله جوادی آملی (۲۳)

علامه شهید آیت‌الله مطهری نیز درباره‌ی عصمت و رد شبهی تبعیض چنین فرموده‌اند: این که پیغمبران یا ائمه معصومند یعنی چه؟ می‌گویید این‌ها هرگز گناه نمی‌کنند. درست است، معنایش همین است. ولی بعد، از شما می‌پرسند چرا گناه نمی‌کنند؟ این چرا را دو جور ممکن است جواب بدھید. یکی این که پیغمبران و ائمه از آن جهت معصومند و گناه نمی‌کنند که خداوند به قهر و قصد مانع گناه کردنشان است، یعنی هر وقت می‌خواهند گناه کنند خداوند مانع می‌شود و جلویشان را می‌گیرد. اگر معنی عصمت این باشد، فضیلت و کمالی نیست. بند و شما هم اگر این‌جور باشد که هر وقت بخواهیم معصیت کنیم یک قوه‌ای از خارج جلوی ما را بگیرد، مانع و مزاحم بشود و حائل میان ما و گناه گردد، قهرآً معصیت نمی‌کنیم. پس آن‌ها چه فضیلتی بر ما دارند؟! در چنین صورتی فرقشان با ما فقط این خواهد بود که آن‌ها بندگانی هستند که خدا نسبت به آنان تبعیض قائل شده است؛ وقتی که آن‌ها می‌خواهند معصیت کنند جلویشان را می‌گیرد، ولی ما که می‌خواهیم معصیت کنیم جلوی ما را نمی‌گیرد. نه، اشتباه است. این که آن‌ها معصومند به این معنی نیست که آن‌ها می‌خواهند معصیت کنند ولی خدا مانع می‌شود! معنی عصمت، آن نهایت درجه‌ی ایمان است. ایمان به هر اندازه که زیادتر باشد، خدا بیشتر به یاد انسان است. به عنوان مثال: فرد بی‌ایمان یک روز تمام می‌گذرد، یک هفته می‌گذرد، یک ماه می‌گذرد، چیزی که به یادش نمی‌افتد خداست. این شخص، غافل مطلق است. بعضی از افراد این‌جور هستند که گاهی از اوقات به یاد خدا می‌افتنند، فکر می‌کنند که ما خدایی داریم، این خدا بالای سر ماست، خدا می‌بیند، ولی همین یک لحظه خدا در ذهنش می‌آید، بعد دو مرتبه فراموش می‌کند، گویی اساساً خدایی نیست. ولی بعضی از افراد که ایمانشان بیشتر است، گاهی در حال غفلتند و گاهی در حال حضور. وقتی که در حال غفلتند، معصیت از آن‌ها صادر می‌شود اما وقتی که در حال حضور هستند قهرآً معصیت از آن‌ها صادر نمی‌شود، چون در حالی که توجه به خدا دارند امکان ندارد معصیت کنند «لا يَرْئِي الزَّانِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ» - شخص مؤمن در آن حال که ایمان داشته باشد دست به زنا نمی‌زند» (۲۴). در حالی که ایمان واقعاً در روح انسان هست و حضور دارد، انسان معصیت نمی‌کند. حال اگر ایمان انسان به حد کمال

رسید به طوری که انسان دائم‌الحضور شد یعنی همیشه خدا در دل او حاضر بود، اصلاً غفلت به او دست نمی‌دهد، هر کاری را که می‌کند در عین حال به یاد خداست. قرآن می‌گوید: «رِجَالٌ لَا تُلْهِيْهِمْ تِجَارَةً وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...» (۲۵)؛ مردانی که معامله، خرید و فروش، تجارت، آن‌ها را از یاد خدا هرگز بازنمی‌دارد. نمی‌گوید مردانی که تجارت نمی‌کنند. اسلام نیامده است که به مردم بگوید معامله نکنید، تجارت نکنید؛ بر عکس تشویق کرده است که کار کنید، کسب کنید، معامله کنید، تجارت کنید. می‌فرماید مردانی که خرید و فروش می‌کنند، تجارت می‌کنند، کسب می‌کنند، مشاغل زندگی دارند ولی در حالی که همه‌ی این‌ها را دارند، آنی هم از خدا غافل نیستند؛ پشت ترازوی عطای و بقالی خودش است و دائماً هم مشغول حرف زدن و مکالمه و جنس تحويل دادن و پول گرفتن است، اما چیزی را که هرگز فراموش نمی‌کند خداست، خدا همیشه در ذهنش هست. اگر کسی دائم‌الحضور باشد، همیشه خدا در نظرش باشد، طبعاً هیچ وقت گناه نمی‌کند. البته ما یک چنین دائم‌الحضوری غیر از معصومین علیهم السلام نداریم. معصومین یعنی کسانی که هیچ وقت فراموش نمی‌کنند که خدایی دارند.

مثالی برایتان عرض کنم: آیا هیچ برای شما اتفاق افتاده است که دستان را در آتش ببرید یا بروید در آتش؟ در تمام عمر یکبار هم اتفاق نمی‌افتد که ما و شما اراده کنیم که خودمان را در آتش بیندازیم مگر وقتی که بخواهیم خودکشی کنیم. چرا؟ برای این‌که علم ما به سوزندگی آتش، علم ما به این‌که اگر در آتش بیفتیم قطعاً خواهیم مرد، یک علم قطعی یقینی است و تا آتش را می‌بینیم، آن علم در ذهن ما حاضر می‌شود و لحظه‌ای غفلت نمی‌کنیم. لهذا ما از این‌که خودمان را در آتش بیندازیم معصومیم؛ یعنی آن علم و یقین و ایمانی که ما به سوزندگی آتش داریم، همیشه جلوی ما را از این‌که خودمان را در آتش بیندازیم می‌گیرد. اولیای حق به همان اندازه که ما به سوزندگی آتش ایمان داریم، به سوزندگی گناه ایمان دارند و لهذا آن‌ها معصومند.»

پایان فرمایش آیت‌الله مرتضی مطهری (۲۶)

عصرت ائمه و تعارض آن با بعض روایات واردہ

همان‌گونه که تاکنون بیان شد، حضرات ائمه علیهم السلام دارای مقام عصرت بوده و از ارتکاب هرگونه معصیتی پاک و مبرأ هستند. با این وجود، چگونه است که آن وجودهای مقدس، در دعاها و مناجات‌ها در پیشگاه خداوند، اعتراف به گناه می‌نمایند و از خدا آمرزش گناهان خویش را طلب می‌کنند؟

یکی از وجوهی که در حل اشکال فوق از سوی بعضی از علماء مطرح شده آن است که: اعتراف حضرات معصومین به گناه در درگاه الهی و گریه و زاری و طلب بخشش نمودن از خدای متعال، به جهت ارائه‌ی سرمشق به بندگان و مؤمنین می‌باشد و خود آن ذوات مقدسه از این گونه امور برتر و منزه هستند.

تفسر گران قدر قرآن حضرت آیت‌الله جوادی آملی پس از ذکر وجه فوق، آن را جواب قانع کننده‌ای ندانسته، و خود این گونه می‌فرمایند:

«بهتر است در پاسخ شبهه بگوئیم: استغفاری که در این دعاها آمده، استغفار دفعی است؛ یعنی استغفاری که مانع عروض غفلت و گناه می‌شود، نه استغفار رفعی که برای آمرزش گناه و خطای موجود است. مثل آنان مثل کسی است که پارچه‌ای بر روی آینه‌ی شفاف آویزان می‌کند تا غبار بر آن ننشیند، نه مانند کسی که بر روی آینه‌ی غبار گرفته‌اش دستمال می‌کشد تا غبار آن را بزداید.» (۲۷)

پاسخ دیگری که صاحب کشف‌الغمہ نیز بدان اشاره کرده این است:

«گناه دارای اقسامی است:

الف: گناهی که از ارتکاب منهیات یا ترك واجبات ناشی می‌شود. بی‌گمان انسان‌های معصوم از این قسم گناه، مصون هستند.

ب: کارهایی که گناه اصطلاحی نیست، لیکن با عزّت و جلال خدای سبحان منافات دارد، هرچند که ناچار از انجام آن کارها باشد یا خود خداوند به آن‌ها فرمان داده باشد؛ مانند خوردن و آشامیدن در محضر پروردگار، فرمان دادن به فرزند یا شخص زیردست خود در حضور او، چنان که معجزات و خوارق عادتی که به فرمان الهی و برای اثبات ارتباط با او از انسان‌های کامل سر می‌زنند، در نظر خودشان گناه شمرده می‌شود؛ زیرا نوعی خودنمایی و دخالت در شئون روبیت است.

ذوات مقدس انبیا و ائمه علیهم السلام همیشه و با همه‌ی وجود، متوجه باری‌تعالی بوده، قلبشان مالامال از عشق به اوست و پیوسته مراقب این توجه و عشق هستند. عبادت و توجه آن‌ها به گونه‌ای است که گویا خدا را می‌بینند و متوجه این نکته هستند که خدای سبحان ناظر اعمال آن‌هاست: «اعْبُدِ اللَّهَ كَائِنَكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَكَ - آن گونه خدا را عبادت کن که گویا او را می‌بینی؛ زیرا اگر تو او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند.» (۲۸)؛ بزرگان اهل معرفت از این مقام به مقام احسان تعبیر می‌کنند. با توجه به این مرتبه و موقعیت است که حشر و نشر خود با مردم، انجام کارهای خارق‌العاده، ارتباط خود با عالم کثرت و مانند آن را مایه‌ی غبار گرفتگی دل می‌دانند و هرگاه از آن مرتبت رفیع پائین آمدند و به ماسوای خدا توجه کردند، خود را گناهکار به حساب می‌آورند؛ هر چند که این حشر و نشر با بندگان خدا برای دیگران امری مباح و پسندیده و مطلوب است. از این رو برای خلاصی از این گرفتگی و نجات از این بند، استغفار می‌کنند... در حدیثی معروف از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآل‌هی‌وسلم رسیده است: «إِنَّهُ لَيَعْلَمُ حَتَّى أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ سَعْيَنَ مَرَّةً - بر قلب و روح من غبار می‌نشیند، به گونه‌ای که من قلبي حتی أستغفر لله في اليوم سعرين مرّة - بر قلب و روح من غبار می‌نشیند، به گونه‌ای که من روزانه هفتادبار استغفار می‌کنم.» (۲۹)

مراد از غین و غبار در این گونه احادیث، غین و غبار اصطلاحی نیست، بلکه آن حضرت و سایر انسان‌های کامل در آن مقامات عالی چیزهایی را غبار روح و مانع مشاهده جمال الهی و رهزن توجه به او می‌دانند که آن امور نه تنها برای دیگران حالت رهزنی ندارد، حتی ممکن است مایه‌ی تقریب‌شان به خدا نیز گردد. از این جهت گفته‌اند: «حسنات ابرار و نیکان، سیئه و گناه برای مقربان محسوب می‌شود - حسنات الأبرار سیئات المقربین» (۳۰).

هرگاه فرزندی بهویژه اگر خردسال باشد یا از جهت عقلی رشد کافی نداشته باشد، مرتكب خلافی شود یا زیانی به دیگران وارد کند، پدر و مادر او شرمنده و خجالت زده شده، خود را ملزم به پوزش خواستن و جبران خسارت می‌دانند؛ به گونه‌ای که گویا آن عمل ناروا از خودشان سرزده است. گاهی نیز احساس شرمندگی آن‌ها بیشتر است، زیرا رشتی کار را بیشتر ادراک می‌کنند و اگر فرزندشان بی‌ادب و بی‌بندوبار باشد و اصلاً به این امور توجه نکنند، احساس شرمندگی آنان بسیار بیشتر خواهد بود.

در بسیاری از روایات از رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و علی علیه السلام به عنوان دو پدر برای امت اسلامی یاد شده است. رسول اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود: «أَنَا وَ عَلِيُّ أَبُوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ لَحَقَنَا عَلَيْهِمْ أَعْظَمُ مِنْ حَقَّ أَبُوِي وَ لِإِذْهِمْ إِنَّا نَقْدِحُهُمْ إِنَّ أَطَاعُوكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ وَ لَنُحَقِّهُمْ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ بِعِصَمِ الْأَحْرَارِ - من و علی دو پدر برای این امت هستیم. بی‌گمان حق ما بر آن‌ها بزرگ‌تر از حق پدر و مادر اطاعتمن کنند، از عذاب نجاتشان می‌دهیم، از بردگی رهایشان کرده، به آزاد مردان نیک‌کردار ملحق می‌کنیم.» (۳۱)

... بدین ترتیب، گناهانی که از امت اسلامی سرمی‌زند، مایه‌ی شرمندگی پدران معنوی امت خواهد شد که در شناخت خدا در بالاترین رتبه هستند. بهویژه آن که بسیاری از این گناهان با طغیان و گردنکشی همراه است، با توبه و امثال آن جبران نمی‌شود، با تکرار و اصرار، حریم اقدس الهی هتک می‌شود ... مؤید این توجیه، پاسخ امام صادق علیه السلام است که وقتی از آیه‌ی «لَيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقْدَمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأْخَرَ» (۳۲) سؤوال شد، فرمود: «وَ اللَّهُ مَا كَانَ لَهُ ذَنْبٌ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ ضَمِّنَ لَهُ أَنْ يَغْفِرَ ذُنُوبَ شِيعَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ مَا تَقْدَمَ مِنْ ذَنْبِهِمْ وَ مَا تَأْخَرَ - بخدا قسم پیغمبر کوچکترین گناهی نداشت ولی خداوند ضامن شده که گناهان گذشته و آینده شیعه‌ی علی را بخشد» (۳۳)، «قَالَ مَا كَانَ لَهُ ذَنْبٌ وَ لَا هُمْ بِذَنْبٍ وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَمَّلَهُ ذُنُوبَ شِيعَتِهِ ثُمَّ غَفَرَهَا لَهُ - پیامبر نه گناهی داشت و نه هرگز تصمیم بگناهی گرفت ولی خداوند گناهان شیعه را بحضورت تحمیل و بعداً همه را به احترام حضرتش بخشید.» (۳۴).

پایان فرمایش علی بن عیسیٰ اربیلی صاحب کشف الغممه (۳۵)

حضرت امام خمینی(ره) نیز در توضیح این آیه‌ی شریفه مطالبی بیان نموده‌اند که به‌طور خلاصه و با تغییر ادبیات متن در زیر آمده است.

بدان که علما، رضوان‌الله‌علیهم، توجیهاتی در آیه شریفه فرموده‌اند که مجملًا بیان می‌نماییم. یکی آن که مقصود از گناه، گناه امت است که به شفاعت حضرت آمرزیده شود. و نسبت گناهان امت به آن حضرت برای اتصالی است که بین آن حضرت و امت است. (که در قسمت‌های قبل نیز به همین موضوع اشاره شده است).

در حدیثی است که رسول اکرم، صلی‌الله‌علیه‌وآل‌هوسلم، به منزله‌ی ساقه درخت است، و ائمه هدی، علیهم‌السلام، به منزله‌ی شاخه‌های آن، و شیعیان به منزله‌ی برگ آن درخت هستند.^(۳۶) پس زینت شجره‌ی طبیبه ولایت به مظاہر است، و هر یک از مظاہر که نقصانی یابد، در شجره‌ی طبیبه نقصانی واقع گردد. پس، گناه جمیع موجودات گناه ولی مطلق است، و حق تعالیٰ به رحمت تامه خود رحمت بر نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآل‌هوسلم، فرموده؛ می‌فرماید: آن‌چه گناه است از پیشینیان و آن‌چه پس از این گناهی واقع شود، در تحت مغفرت کامل واقع گردد، و به شفاعت تو تمام دایره تحقق به سعادت کامله‌ی خود رسند.

توجیه دوم آن است که سید مرتضی ذکر فرمودند که «ذنب» مصدر است، و جایز است اضافه آن به فاعل و به مفعول، و در اینجا اضافه به مفعول شده و مراد گناه آن‌ها است در منع پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآل‌هوسلم از ورود به مکه و مسجدالحرام

و معنی "مغفرت" بنابر این تأویل باطل شدن دستوراتی است که دشمنان آن سوره صادر کرده‌اند، یعنی خدا آن دستورات را بافتح مکه باطل می‌فرماید پس زود است که داخل مکه شوی بعد از این. و از این جهت قرار داده است غفران را جزای جهاد و فایده فتح.

سوم آن که معنی چنین است که اگر گناهی برای تو باشد در گذشته یا پس از این، هر آینه امرزیدم تو را. و قضیه‌ی شرطیه مستلزم صدق و وقوع طرفین نیست. یعنی این جمله که «اگر گناهی کرده‌ای» به معنی وقوع حتمی گناه نیست.

چهارم آن که مراد به گناه ترک مستحب باشد، زیرا که واجبات از آن حضرت ترک نشده. و جایز است که به واسطه‌ی علوّ قدر و رفتغ مقام آن حضرت آن‌چه از دیگران گناه نیست نسبت به آن حضرت گناه شمرده شود. (که در قسمت‌های قبل نیز توضیح داده شد)

پنجم آن که این آیه برای تعظیم آن حضرت وارد است و در مقام حسن خطاب است، چنان‌چه گویی به عنوان مثال: غفر الله لك.

ششم توجیهی است که در حدیث شریف زیر از آیه مبارکه شده است. و حاصلش آن است که مراد، گناه آن بزرگوار است در نظر اهل شرک و به زعم فاسد آن‌ها.

«مامون به حضرت رضا عليه‌السلام عرض کرد: آیا شما نظرتان این نیست که پیامبران معصوم از گناه هستند؟ حضرت فرمود: همین‌طور است. مامون گفت: پس آیه شریفه لیغفر لَكَ اللَّهُ... چه معنایی دارد؟ حضرت فرمود: از نظر مشرکین احدی گناهکارتر و مجرم‌تر از رسول خدا نبود چون آنان ۳۶۰ بت و معبد داشتند که آن‌ها را پرستش می‌کردند و چون حضرت مبعوث به رسالت شد و آنان را به توحید دعوت نمود این عمل شگفت‌انگیز در نظر آنان بس بزرگ و

غیرقابل تحمل بود و آنان با تعجب می‌گفتند: **أَجْعَلَ اللَّهُمَّ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ** - آیا /ین شخص آمده و می‌خواهد بهجای /ین همه خدا/یان یک خدا را به ما بقبولاند؟ راستی عجیب است.(ص/۵) تا آن جا که گفتند: **إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ** - /ین عمل جز جعل و اقترا چیزی بیش نیست.(ص/۷) و هنگامی که حضرت با یاری و نصرت خداوند مکه را فتح نمود خداوند به حضرت خطاب کرد: یا محمد إِلَّا فَتَحْنَا لَكَ فَثَحًا مُبِينًا * لِيُغَفِّرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقْدَمَ مِنْ ذَلِكَ وَ مَا تَأْخُرَ - ای پیامبر عزیز تو که به جرم دعوت به توحید در نظر مشرکان مکه مقصو و در تحت تقویب بودی اکنون که مکه فتح شده آنان دیگر تو را مجرم نمی‌دانند چون گروهی مسلمان شده و گروهی فراری هستند و اگر معدودی هم باقی مانده‌اند قدرت انکار توحید و دعوت تو را ندارند پس به خاطر این پیروزی، گناهان حضرت و مجرم بودنش منتفی شده است.«(۳۷)

پایان فرمایش حضرت امام خمینی(ره)(۳۸)

چه کسانی معصوم هستند؟

به جز ائمه موصومین علیهم السلام کسی در تاریخ اسلام معصوم نبوده و حتی سایر خلفا و کسانی که در صف مخالف ائمه اطهار علیهم السلام بوده‌اند هیچ‌یک برای خود ادعای عصمت نکرده‌اند. از این طرف ائمه موصوم علیهم السلام، هم خود ادعای عصمت کرده‌اند و هم عموم پیروان و شیعیان و دوستانشان در طول زمان معتقد به عصمت ائمه اطهار بوده و هستند.

اما نه تنها هیچ‌یک از خلفا و اصحاب اکرم ادعای عصمت نداشته‌اند، بلکه به کرات اعتراف به خطأ و اشتباهات خود نموده‌اند. به عنوان نمونه: خلیفه اول و دوم در موارد متعددی از پاسخ دادن به سؤالات مراجعین درمانده شدند و یا پاسخ اشتباه دادند که در این موارد امیرمؤمنان علی علیه السلام به فریاد آنان رسیده است. لذا خلیفه دوم بارها جملاتی مانند: «لا أبُقَانِ اللَّهَ بِأَرْضِ لَسْتَ بِهَا يَا أَبَا الْحَسْنَ! - خداوند مرا بر زمینی که شما (علی علیه السلام) در آن حضور ندارید باقی نگذارد»(۳۹) و «لَوْلَا عَلَى لَهْلَكَ الْعُمَرِ - اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد»(۴۰) را بیان نموده است.

در سنن ابن ماجه از کتب معتبر اهل سنت آمده است: بعد از شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیر زنی به مسجد آمد و گفت: «خلیفه مسلمانان کیست؟» او را نزد خلیفه اول راهنمایی کردند. او گفت: «جَدَّه (مادر بزرگ) چه مقدار ارث می‌برد؟» خلیفه اول که در پاسخ درمانده شده بود، گفت: «در قرآن و سنت چیزی نیافته‌ام.» خلیفه دوم و سوم هم نتوانستند پاسخ دهند. مغیره بن شعبه که در آن جا حضور داشت گفت: «جناب خلیفه! ارث جدّه فلان مقدار است.«(۴۱)

از آن طرف احادیث فراوانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خود حضرات موصومین علیهم السلام وارد شده که علی علیه السلام و یا زده فرزند او را معصوم معرفی نموده‌اند. ابن عباس می‌گوید از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: «أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ - من و علی و حسن و حسین و نُه نفر دیگر از فرزندان حسین پاک و معصوم هستیم.»(۴۲) (در بخش ادله نقلی روایات دیگری نیز آمده است)

بعضی از ادله‌ی عقلی بر عصمت ائمه علیهم السلام

۱) انکار عصمت موجب تسلسل

اگر امام علیه السلام از خطأ و اشتباه مصنون نباشد، طبعاً او کسی است که در اندیشه و عمل دچار خطأ، اشتباه، انحراف و لغزش می‌شود و در نتیجه او نیز به امام و پیشوای دیگری محتاج است که او را راهنمایی و هدایت کند؛ زیرا انسان کور و نایینا نمی‌تواند عساکش کور و نایینای دیگری شود و فقط انسان عالم، آگاه و پاک است که می‌تواند انسان‌ها را از سقوط در وادی گناهان و لغزش‌ها نجات دهد. حال اگر مدعی امامت بعدی هم معصوم نباشد، این سخن به شخص بعدی سرایت می‌کند و به همین صورت باید برویم تا به انسان پاک و معصوم دست یابیم و این تسلسل است که در علم منطق و فلسفه، ممتنع و محال بودن آن اثبات شده است. بنابراین، طبق حکم عقل، الزاماً باید کسی که مدعی امامت است دارای ویژگی عصمت و مصونیت علمی و عملی باشد تا هیچ‌گاه در وادی گناهان و لغزش‌ها سقوط نکند.

۲) قاعده‌ی نقض غرض

غرض از وجود امام، حفظ شریعت و احکام آن و تکامل بشر به وسیله‌ی تخلق به فضائل اخلاقی و ملکات انسانی و راهنمایی آنان به طریق صواب و راه معرفت و خداشناسی و آنچه لازمه‌ی سعادت دنیا و آخرت اوست می‌باشد. اگر امام معصوم نباشد و احتمال فراموشی، اشتباه و معصیت درباره‌ی او برود، اطمینان به‌طور کامل از او سلب شده، باعث آسودگی دیگران نیز می‌شود؛ زیرا اگر بزرگ قومی مرتكب گناه و معصیت شود، جرأت زیردستان در انجام معاصی زیاد شده و آن را عذر خود می‌شمارند. بنابراین مقصود خداوند عالم از نصب امام حاصل نمی‌شود و نقض غرض خواهد شد. از طرفی چون جهل و عجز در خدای متعال راه ندارد، نقض غرض نیز درباره‌ی او محال است، زیرا کسی به غرض و مقصود خود نمی‌رسد که یا جاهم باشد و اشتباه کند، و یا عاجز و ناتوان باشد؛ که هر دو مورد از ذات اقدس او دور است. بنابراین علاوه‌ی لازم و واجب است که امام؛ معصوم از گناه و خطأ و نسیان باشد.

۳) انکار عصمت، سقوط از انسانیت

طبق حکم عقل و نقل، امام و پیشوای قوم باید کسی باشد که از نظر عقل و معرفت نسبت به خدا و همه‌ی شئون آفرینش اعلم و آگاه‌تر باشد؛ یعنی باید با دیگران قابل مقایسه نباشد. حال اگر شخصی که مدعی امامت و پیشوایی است دارای ویژگی عصمت و مصونیت نباشد، به پایین‌ترین مرتبه و درجه از انسانیت نزول می‌کند و در حد مردم عادی و بلکه پائین‌تر از آنان می‌شود. زیرا امام و پیشوای دین طبق فرض، عقل و معرفتی بیشتر از دیگران دارد و گرنه به امامت نمی‌رسید، حال اگر گناهی از او سرزنش، درجه و مرتبه‌ی او از همه‌ی مردم پست‌تر می‌شود، چون با معرفت و آگاهی کامل از خطر معصیت، تن به آسودگی داده است.

ادله‌ی نقلی بر عصمت ائمه علیهم السلام

در قرآن کریم آیات متعددی آمده که ناظر به عصمت اهل بیت هستند که در اینجا به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌شود:

(الف) آیه‌ی امامت

«وَ إِذْ أَبْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلْمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَ مَنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنْالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ - به یادآور زمانی که ابراهیم را خدا به اموری آزمایش نمود و ابراهیم از عهده‌ی آزمون خداوند برآمد، خدا به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم، ابراهیم گفت: از ذریه و نسل من چه طور؟ خداوند فرمود: عهد من به ظالمان نمی‌رسد.» (۴۳)

درباره‌ی این آیه‌ی مبارکه در اول، باید گفت که از نظر شیعیه‌ی امامیه، امامت همانند رسالت و نبوت عهد و منصب الهی است و تنها خداوند می‌داند که چه کسی این سمت (امامت) را می‌تواند به عهده بگیرد.

دوم این‌که، بر اساس حصر عقلی، مردم از چهار قسم بیرون نیستند. یا در همه‌ی عمر ظالم و ستم‌گرند، یا در هیچ مرحله‌ای از عمر ظالم نیستند، یا در اول عمر ستم کارند و در پایان زندگی از ستم توبه می‌کنند، یا در آغاز عمر صالحاند، ولی در پایان عمر ستم می‌کنند، شأن حضرت ابراهیم بالاتر از آن است که از خداوند درخواست کند که مقام امامت را به گروه اول و چهارم بدهد، پس به یقین، دعای ابراهیم شامل حال این دو دسته نمی‌شود، اما گروه دوم و سوم، یعنی کسانی که در همه‌ی عمر هیچ گاه اهل ستم نبودند، و افرادی که در ابتدای عمر ستم کرده و در پایان توبه نمودند، خداوند از میان این دو گروه در این آیه فرمود: (لا يَنْالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)، یعنی گروه دوم را نفی کرده و فرموده است: کسی که اهل ظلم و ستم باشد، عهد و منصب من به او نمی‌رسد. در نتیجه، تنها گروه سوم باقی می‌ماند که هیچ‌گاه اهل ستم نبوده‌اند، پس آنان معصومند، لذا عهد الهی، یعنی منصب امامت مربوط به آن‌هاست.

(ب) آیه‌ی تطهیر

یکی از آیاتی که دلالتش بر عصمت اهل بیت علیهم السلام، شهرت عمومی دارد، به گونه‌ای که بعد از شنیدن یا تلاوت آن، عصمت اهل بیت در ذهن همگان تداعی می‌شود و بزرگان اهل تفسیر و کلام نیز برای اثبات عصمت اهل بیت به آن استدلال می‌کنند، آیه تطهیر است که می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا» (۴۴)

بر اساس روایات فراوانی که اکثر آن‌ها در منابع اهل سنت نیز آمده، آیه‌ی تطهیر در شأن پیامبر و اهل بیت مکرم ایشان یعنی حضرت علی، حضرت زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السلام نازل شده است.

به‌طور خلاصه، مضمون آیه این است که اراده تخلفناپذیر خداوند بر آن تعلق گرفته است که اهل بیت از هرگونه ناپاکی و آلودگی ظاهری و معنوی پاکیزه بوده و در هر دو بعد

عقل نظری و عملی از مصونیت الهی و عصمت برخوردار باشند. بنابراین، از این آیه به آسانی علوم می‌شود که گناه و اشتباه در ساحت قدسی اهل بیت علیهم السلام هرگز راه ندارد و آن‌ها از عصمت کامل الهی برخوردار هستند.

ج) دعای پیامبر صلی الله علیه وآلہ وسلم هنگام نزول این آیه

«ام سلمه همسر پیامبر می‌گوید: رسول خدا در خانه‌ی من بود و جامه‌ای بر خود انداخته بود، فاطمه دختر پیامبر وارد شد، حضرت به او فرمود: همسر و دو فرزندت حسن و حسین را فرا بخوان، فاطمه آنان را فرا خواند، آن‌ها در حال صرف غذا بودند که آیه‌ی تطهیر نازل شد، بعد رسول خدا آن جامه را بر آنان انداخت و با دست خود به سوی آسمان اشله کرد و فرمود: اللَّهُمَّ هُوَلَاءُ أَهْلُ بَيْتِي وَ خَاصَّتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا - خداوندا این‌ها اهل بیت و خاصان من هستند، هر گونه آلودگی را از آنان دور بدار و آن‌ها را پاکیزه گردان.» (۴۵)

د) حدیث ثقلین

در این حدیث که بهطور متواتر از طریق شیعه و سنّی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآلہ وسلم رسیده است، حضرت فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِي كُمُّ الْتَّقَلِيلِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضُلُّوا كَاتِبَ اللَّهِ وَ عِرْتَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ - دو چیز گران‌بهای، در میان شما به جای می‌گذارم و می‌روم؛ مادامی که شما به آن دو چنگ بزنید و در پناه آن‌ها قرار گیرید، هرگز گمراه نمی‌شوید. آن دو یکی کتاب خدا [قرآن] و دیگری عترت من، اهل بیت من می‌باشند که از هم جدا نمی‌شوند تا زمانی که در کنار حوض بر من وارد شوند.» (۴۶)

این روایت از چند نظر بر عصمت اهل بیت دلالت می‌کند:

اول این که فرمود: «مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضُلُّوا» معلوم می‌شود که عترت پیامبر معصومند، زیرا اگر معصوم نباشند و گناه و سهو و اشتباه از آنان سر برزند، به عنوان مثال حکمی از احکام خدا را از قرآن اشتباه بفهمند یا اشتباه به مردم تفهیم کنند، موجب گمراهی مردم می‌شود، در صورتی که پیامبر فرمود: اگر از قرآن و عترت پیروی کنید گمراه نمی‌شوید. پس پیام این حدیث تنها در سایه‌ی عصمت عترت و عمل مردم به دستورات آن‌ها تحقق پیدا می‌کند.

دوم، این فراز کلام حضرت که فرمود: «إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا» نیز دلیل بر عصمت عترت است، زیرا صدور گناه و سهو و یا کار ناشایسته از عترت موجب جدایی آن‌ها از قرآن می‌شود، پس اگر حضرت فرمود: عترت هرگز از قرآن جدا نمی‌شود، معلوم می‌گردد که عترت همواره معصومند و هیچ‌گاه دچار معصیت و اشتباه نمی‌شوند.

سوم، به طور یقین، قرآن از هرگونه خطای مصون و محفوظ است، چنان‌که خداوند درباره‌ی آن فرمود: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ يَنْ يَدِيهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ - هیچ‌گونه باطلی، نه از پیش‌رو و نه از پشت‌سر، به سراغ آن نمی‌آید» (۴۷) و از آن‌جا که در حدیث ثقلین عترت به عنوان عدل قرآن معرفی شده، معلوم می‌شود که عترت باید همانند قرآن معصوم باشند و گرنه عدل قرآن نخواهند بود.

ه) روایات متعدد

در این خصوص روایات متعدد و بسیار زیادی به صورت متواتر نقل شده است که به یکی از آن‌ها در بخش‌های قبلی اشاره شد و سه حدیث دیگر در اینجا نقل می‌گردد.

(۱) حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره امامی که شایسته مقام امامت است می‌فرماید: «کسی که شایسته مقام امامت است نشانه‌هایی دارد، از جمله این که مأمورین خود را آگاه کند که او، از تمام گناهان کوچک و بزرگ معصوم است، لغتشی در فتوا ندارد و در جواب دادن اشتباه نمی‌کند، سهو و نسيان و لهو و بازی در امور دنیا ندارد... پنجم: عصمت از تمام گناهان داشته باشد، که با همین امتیاز از سایر مردم که معصوم نیستند مشخص می‌شود، زیرا چنانچه معصوم نباشد ممکن است مانند سایر مردم مرتکب گناهان هلاکتبار، شهوهات و لذات دنیوی شود. وقتی چنین کارهایی را کرد، باید شخص دیگری بر او حد جاری نماید؛ در چنین صورتی او، هم امام است و هم مأمور در حالی که جایز نیست امام دارای چنین خصوصیاتی باشد.» (۴۸) (توجه داشته باشید/ین بیان حضرت یکی از دلایل عقلی نیز می‌باشد.)

(۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره امام علی علیه السلام و سایر ائمه چنین فرموده‌اند: «... فَإِنَّهُمْ خَيْرُ الْلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ صَفْوَتُهُ وَ هُمُ الْمَعْصُومُونَ مِنْ كُلِّ ذُنْبٍ وَ خَطَايَا - آنان برگزیدگان خداوند هستند و از هر گناه و خطای معصوم می‌باشند.» (۴۹)

(۳) امام رضا علیه السلام در یک حدیث طولانی این‌گونه فرموده‌اند: «... الْإِمَامُ الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْمُبَرَّأُ عَنِ الْعُيُوبِ... - امام کسی است که از گناهان پاک و از عیوب متزه است.» (۵۰)

عصمت حضرت زهرا سلام الله علیها

برای اثبات عصمت حضرت زهرا سلام الله علیها ادلیه گوناگون و روایات فراوانی وجود دارد ولی به دلیل محدودیت‌های ویژه نشریه تنها یکی از آن‌ها را که محدثین شیعه و سنّی روایت نموده‌اند مورد بررسی قرار می‌دهیم.

درباره‌ی آیه‌ی تطهیر در مطالب قبلی نکاتی بیان شد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در روایتی که در کتاب‌های اهل سنت نقل گردیده است، پس از قرائت آیه‌ی تطهیر فرمودند: «فَأَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِي مُطَهَّرُونَ مِنَ الذُّنُوبِ - پس من و اهل بیت از گناه پیراسته‌ایم.» (۵۱)

بی‌تردید، فاطمه‌ی زهرا سلام الله علیها جزء اهل بیت پیامبر است. پیامبر در احادیث مشهوری که به موضوع جمع شدن اهل بیت در زیر کسae و نزول این آیه مربوط می‌شود آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم حضرت زهرا را جزو اهل بیت در زیر کسae آورد ولی در پاسخ به امسلمه که یکی از شایسته‌ترین همسران پیامبر بود و پیوستن به اصحاب کسae را درخواست می‌نمود، فرمودند: «رحمت خدا بر تو باد. تو همواره به راه خیر و رستگاری بوده‌ای و چه قدر من از تو راضی‌ام! لیکن این فضیلت ویژه‌ی من و این چند نفر است» (۵۲)

آن درختم و علی علیه السلام شاخه‌ی آن و امامان علیه السلام جوانه‌های آن هستند و داشت ما میوه‌ی آن و شیعیان ما برگ‌های آن می‌باشند، ای ابو حمزه آیا در درخت غیر از آن چه گفتم چیز دیگری هست؟ گفتم به خدا سوگند غیر از این چیز دیگری نیست سپس فرمود: ای ابو حمزه هر فرزندی که از شیعیان ما متولد شود در آن درخت برگی تازه و هر کس بمیرد یک برگ از آن درخت می‌افتد.

(بصائر الدرجات ص ۵۸)

- (۳۷) عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ۱ ص ۲۰۲ -
بحار الأنوار ج ۶۸ ص ۲۵

۳۸) چهل حدیث ص ۳۳۸ تا ۴۴

(۳۹) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۲ ص ۱۰۹
۴۰) در کتاب الفین ص ۹۳۲ آمده است: عمر بیش از هفتاد مرتبه در موضوعات احکام اسلامی و فقهه گفته است: لولا علی لهلك العمر و این قضیه را عده بسیاری از اهل سنت نوشتند من جمله: در کفایه الطالب باب طرق الحکمیه ص ۴۱ و ۵۳ و شرح تجرید ص ۴۰۷ و نور الابصار ص ۷۳ و استیعاب جلد دوم ص ۴۷۴ و هدایت المرتاب ص ۱۴۶ و ۱۵۲ و ینابیع الموده باب ۱۴ و اسد الغابه ج ۴ ص ۲۲ و تاریخ خلفاء ص ۶۶ و مناقب خوارزمی ص ۶۴۸ و فصول المهمه ص ۱۸ و اسعاف الراغبين ص ۱۵۲ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۶ و تذکره ابن جوزی ص ۸۵ و ۸۸ و تهذیب التهذیب ص ۲۳۷ چاپ حیدرآباد و اصایه ج ۲ ص ۵۰۹ چاپ مصر و تأویل مختلفالحادیث ص ۲۰۱ و ۲۰۲ و صواعق محرقه ص ۷۸ و نیز آیت الله امینی در الغدیر ج ۶ ص ۳۲۸ بهاین موضوع اشاره فرموده‌اند، بنا بر نوشه منشور مقدس در ص ۸۵.

(۴۱) سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۹۱

(۴۲) عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ۱ ص ۶۴
۴۳) البقره/ ۱۲۴/ (۴۴) الاحزاب/ ۳۳

(۴۵) بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۲۳

(۴۶) وسائل الشیعه ج ۲۷ ص ۲۳

(۴۷) فصلت ۴۲/ (۴۸) بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۱۶۵

(۴۹) عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ۲ ص ۵۷

(۵۰) اصول کافی ج ۱ ص ۱۹۸

(۵۱) الدرالمنثور ج ۵ ص ۱۹۹ (۵۲) همان ص ۱۹۸

پی‌نوشت‌ها:

(۱) المائدہ/ ۶۷

(۲) ادب فنای مقربان، ج ۳، ص ۲۴۸

(۳) ارشاد الطالبین، ص ۳۰۱ - ۳۰۲

(۴) خصال صدوق، باب چهارم

(۵) الکهف/ ۱۱۰ - فصلت ۶

(۶) همان (۷) الإسراء ۷۳/ ۸

(۹) بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۰۶، حدیث ۶

(۱۰) بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۷۹ و ۶۴، حدیث ۲۵۰

(۱۱) کتاب ادب فنای مقربان، ج ۳، ص ۲۵۲ تا ۲۵۴

(۱۲) النساء ۱۱۳/

(۱۳) ترجمه المیزان، ج ۵، ص ۱۲۴ تا ۱۲۷

(۱۴) کتاب منشور جاوید، ج ۵، ص ۲۲

(۱۵) الاحزاب/ ۳۳/ (۱۶) الروم/ ۳۰/ (۱۷) الشمس/ ۹

(۱۸) الشمس/ ۱۰/ (۱۹) الشمس/ ۹

(۲۰) ابراهیم/ ۷/ (۲۱) غافر/ ۶۰/

(۲۲) تأویل الآیات الظاهره ص ۵۱۹

(۲۳) ادب فنای مقربان، ج ۳، ص ۲۵۵ تا ۲۵۷

(۲۴) امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرموده است: «لَا يَرْبُزُ الرَّانِي وَ

هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَسْرِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَشْرَبُ الْحَمَرُ وَ

هُوَ مُؤْمِنٌ - شخص مؤمن در آن حال که ایمان

داشته باشد دست به زنا و دزدی و میگساری

نمی‌زند.» (أمالی المفيد ص ۳۷) (۲۵) النور/ ۳۷

(۲۶) مجموعه‌ی آثار ج ۲۲، ص ۵۱۹ تا ۵۲۱

(۲۷) ادب فنای مقربان، ج ۳، ص ۲۵۵ تا ۲۵۷

(۲۸) مصباح الشریعه ص ۷

(۲۹) مستدرک الوسائل ج ۵ ص ۳۷۵

(۳۰) بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۲۰۵

(۳۱) تفسیر الإمام العسکری ص ۳۳۰

(۳۲) الفتح/ ۲/ (۳۳) بحار الأنوار ج ۶۸ ص ۷۶

(۳۴) بحار الأنوار ج ۱۷ ص ۷۶

(۳۵) ادب فنای مقربان، ج ۳، ص ۲۶۳ تا ۲۶۶

(۳۶) ابو حمزه ثمالي نقل می‌کند که از حضرت باقر

علیه السلام سؤال کردم از تفسیر این آیه که

می‌فرماید: درختی که اصل ساقه‌ی آن برقرار است و

شاخه‌ی آن به آسمان بر شود. (کشحَة طَيِّبَةً أَصْلُهَا

ثابتٌ وَ فَرْعَهَا فِي السَّمَاءِ - ابراهیم/ ۲۴) فرمود رسول

خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند: من اصل ساقه‌ی

نگاهی اجمالی به مسیحیت این کتاب آسمانی نیست

تبیه و تدوین: سید روح الله طباطبائی

بعضی از تناقضات این کتاب
مطلوب متناقض در یک کتاب
تهمت به حضرت مسیح علیه السلام
خرافات و احکام غیر عملی
نمونه احکام انجیل
وارد شدن تثلیث در آئین مسیح
نظر قرآن درباره تثلیث
دلایل الوهیت عیسی در آئین مسیحی
مسیح علیه السلام پسر انسان و پیامبر الهی

انجیل چیست؟
انجیل از دیدگاه مسیحیت
۱) انجیل مرقس
۲) انجیل متّی
۳) انجیل لوقا
۴) انجیل یوحنا
انجیل برنابا
انجیل در منابع اسلامی

نگاهی اجمالی به مسیحیت

این کتاب آسمانی نیست

اشاره:

مسیحیت بعد از اسلام فرآگیرترین مذهب در سراسر جهان است. نگاهی به تاریخ این دین نشان می‌دهد که مدتی بعد از غایب شدن حضرت عیسیٰ علیه السلام دنیاً غرب (امپراتوری روم) به دلیل گرایش مردم به آیین الهی به جای مقابله با این دین در صدد برآمد تا با تحریف مفاهیم اصیل و توحیدی آن، از آیین مسیح در جهت سرکوب و استثمار توده‌ها بهره گیرد.

بعد از آن نیز کشورهای غربی برای توسعه فرهنگ غربی (نه توسعه آیین توحیدی) اقدام به اعزام مبلغین به سرتاسر جهان نمودند. در ایران نیز از حدود ۲۵۰ سال پیش این فعالیت‌ها آغاز شد و به مرور زمان شدت گرفت.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و جلوه‌گر شدن اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و سلم گسترش فرهنگ غذی شیعی در سراسر جهان باعث شد تا استکبار جهانی از مکتب اهل بیت احساس خطر جدی نموده و با توجه به گرایش مردم جهان به معنویت و دین در صدد برآید تا با ارائه‌ی مذاهب جعلی و انحرافی و تحریف شده نگذارند معارف حقیقی به مردم جهان برسد.

از طرفی مرکز جهان اسلام و تشیع را مورد هجمه‌ی این تبلیغات قرار دادند تا بتوانند از درون به فرهنگ ناب اسلامی ضربه بزنند. از این‌رو مدتی است که با تبلیغات شدید در مذاهی مانند زرتشتی، بهایی‌گری، وهابیت و مسیحیت روپرتو هستیم. در این میان ظاهرًا مسیحیت از توجیه بیشتری برخوردار بوده و با رواج داستان‌های جعلی درباره اسلام و نوع پیدایش آن سعی در فریب جوانان و سوق دادن آن‌ها به سوی این دین تحریف شده که عاری از مبارزه با ظالمان و مفسدان و مقابله با مفاسد است، نمایند.

به همین جهت بر آن شدیم تا در این شماره به بررسی اجمالی مسیحیت و عقاید آنان و بعضی خرافات وارد شده در این مذهب جعلی پیردازیم.

برای شروع کتاب انجیل را مورد کنکاش قرار داده و تناقضات آن و عدم اعتماد به آن به دلیل وجود نسخه‌های مختلف را بررسی می‌کنیم.

انجیل چیست؟

کتاب دینی مسیحیان انجیل نامیده می‌شود. واژه‌ی انجیل در لغت مغرب واژه‌ای یونانی (*en angelion*) به معنای مژده و بشارت است.^۱

در قرآن کریم و احادیث اسلامی انجیل نام کتاب حضرت مسیح است که از جانب خداوند به او وحی شده است اما در کتاب‌های تاریخ ادیان و بهویژه نزد مسیحیان کتاب‌هایی که در سده‌های نخستین مسیحیت برای ثبت گفتار و اعمال حضرت مسیح نگارش یافته‌ند انجیل نامیده می‌شود. نویسنده‌گان انجیل‌ها در نگارش شرح زندگانی حضرت عیسی مسیح از مطالبی استفاده کرده‌اند که از طریق شاگردان او و شاهدان عینی وقایع در دسترس آن‌ها قرار گرفته بود.^۲

انجیل از دیدگاه مسیحیت

مسیحیان عقیده ندارند که عیسی کتابی به نام انجیل آورد^۳ بلکه آنان معتقدند، بعد از عروج عیسی علیه‌السلام، پیروان وی، گفتار، اعمال و حوادثی را که برای آن حضرت اتفاق افتاده بود به صورت روایت‌هایی شفاهی، نقل می‌کردند و یک سنت شفاهی در بین آن‌ها، رایج بود.^۴ تنها در نیمه‌ی دوم قرن اول میلادی بود که فکر کتابت این سنت شفاهی در میان پیروان مسیحیت، قوت گرفت و عده‌ای به نوشتن گفتار و اعمال عیسی علیه‌السلام، که در آن زمان، رایج بود و از سوی حواریان و شاگردان آن‌ها نقل می‌شد، پرداختند. و این نوشته‌ها را «انجیل» نامیدند.^۵

نوشته شدن این انجیل‌ها زمانی شروع شد که مسیحیت توسط پُلس polus که سال‌ها

بعد از حضرت عیسی به این دین ایمان آورد^۶ در مناطق مختلفی از اروپا و آسیای صغیر پراکنده شده بود و عده‌ی زیادی از غیر یهودیان ساکن در مناطق نامبرده بدون این که شریعت موسی عليه‌السلام را که مورد تأیید عیسی عليه‌السلام^۷ و حواریان ساکن در فلسطین بود قبول کنند به آیین مسیحیت گرویده بودند و کلیساها متعددی در انطاکیه، ایکونیوم، لیسترا، پرگا، کورنت و... تشکیل شده بود.^۸ به همین دلیل هنگامی که نهضت کتابت سنت شفاهی مسیحیت، آغاز شد، هر کس، به تشخیص خود و سبک خاصی که داشت به تدوین اعمال، گفتار و حوادث مربوط به حضرت عیسی عليه‌السلام پرداخت.^۹ و بدین ترتیب نوشته‌های متعددی به نام «انجیل»، به وجود آمد.^{۱۰} که با محیط‌های مختلف، قابل انطباق بوده و نیازهای کلیساها را رفع می‌کردند.^{۱۱} تعدد متون فوق، باعث شد تا کلیسا معین کند که کدام یک از نوشته‌های مسیحی را معتبر و معیار می‌داند و البته این کار آسانی نبود؛ زیرا همه، نوشته‌های خود را اصیل و معتبر می‌دانستند. افرون بر انجیل‌های چهارگانه، کتاب «اعمال رسولان»، «نامه‌های رسولان» و هم چنین کتاب «مکافشه» که امروزه عهد جدید را تشکیل می‌دهند، متن‌های دیگری نیز تداول عام داشتند. انجیل توما، انجیل حقیقت، انجیل دوم متی، اعمال پطرس، اعمال یوحنا^{۱۲} و هم چنین انجیل برنابا، انجیل ناصريان، انجیل عبرانیان، انجیل مصریان و... از جمله این انجیل‌ها بودند.^{۱۳} با این حال در اواسط قرن دوم میلادی «مارسیون» مقامات کلیسا را سخت تحت فشار قرار داد که موضع خود را تعیین کنند. وی، مخالف سرسخت یهودیان بود و در آن موقع تمام عهد عتیق و آن‌چه را که از نوشته‌های پس از عیسی عليه‌السلام که خیلی مرتبط با عهد عتیق بود یا از اخبار و احادیث یهودی، نشأت می‌گرفت طرد می‌کرد. مارسیون، فقط انجیل لوقا و نوشته‌های پولس را معتبر می‌دانست؛ زیرا فکر می‌کرد، که لوقا سخن‌گوی پولس بوده است.^{۱۴}

کلیسا در واکنش به رفتار مارسیون، وی را کافر اعلام کرد و رساله‌های پولس را کنار گذاشت؛ اما بار دیگر انجیل‌های متی، مرقس، لوقا و یوحنا را معتبر شناخته و چند اثر دیگر مانند «اعمال رسولان» را بر آنها افزود؛ با این همه در قرن‌های نخستین میلادی، فهرست کتاب‌های عهد جدید، نهایی نشد و فهرست رسمی این کتاب‌ها با زمان تغییر می‌کرد و کم و زیاد می‌شد. به عنوان مثال نوشته‌هایی که بعدها غیر معتبر، شناخته شدند، در مجموعه‌ی قبلی درج شده بود و حال آن که نوشته‌های دیگری که در عهد جدید کنونی، قرار گرفته‌اند، در آن زمان، حذف شده بودند. شک و تردید در این موضوع تا مجمع روحانی «هیپون» در

سال (۳۹۳ میلادی) و مجمع روحانی «کارتاش» در سال (۳۹۷ میلادی) طول کشید.^{۱۵} و در مجمع اخیر بود که حذف‌های نهایی به عمل آمد و بیش از صد انجیل از بین برده شد و تنها چهار انجیل نگهداری شد تا در فهرست نوشته‌های عهد جدید که «کانن» نامیده می‌شود، وارد شوند^{۱۶} بدین ترتیب در اوایل قرن پنجم میلادی تنها چهار انجیل یاد شده در زیر توانستند به عنوان انجیل‌های رسمی جایگاه ثابتی را در عهد جدید، پیدا کنند.^{۱۷}

۱) انجیل مرقس

این انجیل در حوالي سال ۷۰ میلادی توسط شخصی به نام «مرقس» Marcus تألیف شده است.^{۱۸}

مرقس جنبه‌های بشری عیسی را به گونه‌ای برجسته، نشان می‌دهد و بدین وسیله بر انسان بودن او تأکید می‌ورزد. انجیل مرقس مژده عیسی را به شکل اساسی و نزدیک به صورت ابتدایی آن می‌آورد و اصول آن چنین است:

از گناه دور شوید و به درگاه الهی توبه کنید؛ زندگی خود را با شریعت خدا هماهنگ سازید و ملکوت همین است.^{۱۹}

رنج‌های عیسی علیه السلام جایگاه بسیار مهمی در این انجیل به خود اختصاص داده است.

۲) انجیل متّی

این انجیل توسط شخصی به نام «متّی» Matthew نوشته شده است. عده‌ای معتقدند که متّای حواری در اواخر سدهٔ اول میلادی مجموعه‌ای از سخنان عیسی علیه السلام را که احتمال دارد خودش گردآوری کرده و به زبان آرامی نوشته بود منبع اطلاعات خوبیش قرار داده و سپس آن را با انجیل مرقس درهم آمیخته و انجیلی دیگر خطاب به یهودیان و برای رد انتقادات آنان نگاشت.^{۲۰} برخی زمان تألیف این انجیل را سال‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی و مکان تألیف آن را سوریه و فلسطین می‌دانند. این کتاب، چون برای یهودیان نوشته شده از شواهد عهد عتیق، بسیار استفاده کرده است.^{۲۱}

این انجیل، عیسی علیه السلام را به عنوان متمم دین یهود، معلم اعظم، موسای جدید و صاحب شریعت عهد جدید، معرفی می‌کند. شیوه‌ی ادبی نویسنده این انجیل بر گردآوری گفتارها و کارهای عیسی بر اساس ترتیب اهمیت موضوعی، استوار است و نه ترتیب تاریخی آن‌ها.^{۲۲}

(۳) انجیل لوقا

این انجیل در سال‌های (۸۰ و ۹۰ میلادی) توسط شخصی به نام «لوقا» در انطاکیه و خطاب به مشرکین تألیف شده است.^{۲۳} لوقا را به عنوان یار غیر یهودی‌الاصل «پولس رسول» معرفی می‌کنند، پس وی یکی از دوازده شاگرد عیسیٰ علیه‌السلام نبوده است. وی، با آن که بسیار به انجیل مُرْقُس تکیه می‌کند، در نوشته‌ی خود برخی از اندیشه‌های کلامی را وارد کرده که در دو انجیل قبل وجود ندارد. یعنی حوادث زندگی عیسیٰ علیه‌السلام و تعالیم وی در این انجیل در پرتو مرگ و رستاخیز وی تفسیر می‌شود.^{۲۴} مهم‌ترین اندیشه‌های انجیل لوقا را می‌توان چنین خلاصه کرد: عمومیت رسالت عیسیٰ و این که وی نه تنها به سوی یهود، بلکه به سوی همه‌ی امت‌ها فرستاده شده است. عیسیٰ دوست گناه‌کاران و غم‌خوار رنج دیدگان... و مرد دعا است.^{۲۵}

(۴) انجیل یوحنا

این انجیل در بین سال‌های ۹۵ تا ۱۰۰ میلادی توسط شخصی به نام «یوحنا» yuhanna و در آسیای صغیر، تألیف شده است.^{۲۶} یک دقت کامل در انجیل مذکور روشن می‌کند که خوانندگان انجیل یوحنا از وقایعی که در انجیل‌های سه‌گانه (همنا)، نقل شده، اطلاع داشته‌اند. از این جهت معلوم است که انجیل یوحنا قدری عقب‌تر از انجیل‌های دیگر، نوشته شده است.^{۲۷} این انجیل مدعی شرح حال نویسی حضرت عیسیٰ علیه‌السلام نیست و مسیح را از لحاظ خداشناسی به عنوان «لوگوس» (کلمه) خداوند، آفریدگار جهان و رهاننده بشر، معرفی می‌کند و با انجیل‌های همنوا در بسیاری از جزئیات و هم چنین در توصیف کلی مسیح مغایرت دارد.^{۲۸} از دیدگاه انجیل یوحنا، حوادث زندگی عیسیٰ مسیح از تأثیر زندگی و کارهایش بر جامعه مسیحی حکایت می‌کند. انجیل یوحنا می‌گوید: عیسیٰ نور، حقیقت، حیات و کسی است که راه رسیدن به خدا را به ما نشان می‌دهد.^{۲۹} همه‌ی این تعالیم در سخنان طولانی عیسیٰ علیه‌السلام در شام آخری که با شاگردان صرف کرد، یافت می‌شود.^{۳۰} با آن که انجیل‌های مُرْقُس، متی و لوقا به دلیل ساختار و نحوی نقل کارها و سخنان عیسیٰ علیه‌السلام، «اناجیل همنوا و نظیر»، نامیده می‌شوند.^{۳۱} و اصل همه آن‌ها به زبان یونانی نوشته شده است.^{۳۲} با این همه میان یک انجیل با انجیل دیگر تناقضات فراوان، وجود دارد و در آن‌ها اطلاعات تاریخی مبهم، شباهت با افسانه‌های خدایان مشرکان، حوادث ساختگی برای اثبات تحقق یافتن پیش‌گویی‌های عهد قدیم و... موجود است.^{۳۳}

انجیل بِربنابا

نام اصلی نویسنده‌ی این انجیل «یوسف» می‌باشد. وی از پدر و مادری یهودی در جزیره‌ی قبرس به دنیا آمد. نژاد او به «سبط لاوی» از اسپاط خاندان اسرائیل می‌رسد و لقب «برنابا» که مرکب از «بر» و «نابا» یعنی فرزند «اندرز» یا فرزند «تسلیت»^{۳۴} می‌باشد، توسط حواریان عیسیٰ علیه السلام به وی عطا شده است.^{۳۵} نسخه‌ی اصلی انجیل بِربنابا که به زبان ایتالیایی در ۲۲۲ فصل کوچک و بزرگ و ۲۲۵ صفحه‌ی ضخیم در کتابخانه‌ای، در باروین، نگهداری می‌شود، برای اوّلین بار توسط راهب ایتالیایی «فرامارینو» در اواخر قرن شانزدهم میلادی از کتابخانه پاپ بیرون آورده شد و در معرض استفاده همگان قرار گرفت.^{۳۶} یکی از اهداف اصلی بِربنابا در نوشتن انجیل به گونه‌ای که خودش در اوّل کتاب گفته است، برافروختن چراغ توحید، می‌باشد و عیسیٰ علیه السلام نیز مانند پیامبران دیگر، همان را ترویج می‌کرده است.

جالب است که بِربنابا می‌نویسد: «چون آدم و حوا از بهشت بیرون شدند، مشاهده کردند که بالای دروازه‌ی بهشت نوشته‌اند: لاله إلّا الله محمّد رسول الله»^{۳۷} در این انجیل بارها به نماز خواندن مسیح، اشاره شده است.^{۳۸} بِربنابا، اظهار می‌دارد که عیسیٰ علیه السلام چندین بار مردم را جمع کرد و به آنان فرمود که او را پسر خدا نخوانند و حتی نیروی اعجاز خود را به دیگران داده که مردم از این خیال رشت، برگردند.^{۳۹} وی، به صلیب کشیده شدن عیسیٰ علیه السلام را انکار می‌کند^{۴۰} در این انجیل بیش از ده مرتبه نام پیامبر اسلام به لفظ «محمد صلی الله علیه و آله و سلم» آمده است.

هر چند دانشمندان مسلمان، انجیل بِربنابا را انجیل نازل شده بر حضرت عیسیٰ، نمی‌دانند؛ ولی از دیدگاه آنان این انجیل بیشتر از سایر انجیل‌ها با واقعیت‌های تاریخی، تطابق دارد. البته برخی از دانشمندان مسیحی به دلیل این که «فرامارینو» معرفی کننده‌ی «انجیل بِربنابا» به حاکم مسیحیت، بعد از خواندن این انجیل مسلمان شد، ارزش تاریخی این انجیل را زیر سوءال برده‌اند و آن را جعل شده از سوی وی، معرفی کرده‌اند.^{۴۱} ولی دلیلی بر گفتار خود ارائه نداده‌اند.

انجیل در منابع اسلامی

قرآن کریم که نخستین منبع معارف اسلامی است عیسی علیه السلام را یکی از پیامبران الهی می‌شمارد.^{۴۲} «انجیل» به عنوان کتاب آسمانی بر آن حضرت نازل شده است.^{۴۳} کلمه‌ی انجیل دوازده بار در قرآن، تکرار شده، ولی هیچ‌گاه به صورت جمع (اناجیل)، وارد نشده است و این یکی از ادلّه‌ای است که نشان می‌دهد، انجیل مورد نظر قرآن غیر از انجیل‌هایی است که مسیحیان آن‌ها را از جمله کتاب‌های مقدس خود می‌دانند. از دیدگاه قرآن، انجیل کتابی است آسمانی که از سوی خداوند نازل شده و همچون قرآن و تورات اصلی، نور، هدایت و موعظه برای تقوا پیشه‌گان بود.^{۴۴}؛ نه تنها شریعت تورات اصلی را نفی نمی‌کند، بلکه آن‌چه در تورات ذکر شده بود را تصدیق و تأیید می‌نماید^{۴۵} و تنها برخی از احکام آن را نسخ می‌کند^{۴۶} و به صراحت آمدن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را بشارت می‌دهد.^{۴۷}

در احادیث ائمه معصوم علیهم السلام، آمده است که انجیل در ماه رمضان بر عیسی علیه السلام نازل گردیده^{۴۸} و بر خلاف قرآن که آیات آن به صورت تدریجی و در غیر الواح و صحف نازل شده و به همین دلیل فرقان نامیده می‌شود، انجیل یکباره و در ورق نازل شده است.^{۴۹} از دیدگاه احادیث در کتاب انجیل به مسائلی چون اقامه‌ی نماز، امر به معروف، نهی از منکر، تحريم حرام و تحلیل حلال، امر شده و موعظه‌ها و امثال متعددی آمده است؛ با این همه به حکم قصاص، حدود و ارث، اشاره‌ای نشده است.^{۵۰} و در عوض به پیروان عیسی علیه السلام امر شده که به شریعت تورات عمل کنند.^{۵۱} مگر قسمت‌هایی که توسط آن حضرت، نسخ شده است.^{۵۲} این احکام نسخ شده، عبارتند از: حرمت کار کردن در روز شنبه، خوردن پیه حیوانات و پرنده‌گان که در دین عیسی علیه السلام حلال شده‌اند.^{۵۳}

بر اساس احادیث اسلامی، انجیل در اختیار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود و پس از او در اختیار ائمه معصوم علیهم السلام قرار گرفت.^{۵۴} و به هنگام ظهور امام مهدی عجل الله تعالى فرجه الشریف ظاهر خواهد شد.^{۵۵}

با این که از دیدگاه احادیث، انجیلی که بر عیسی علیه السلام، نازل شده، غیر از انجیل‌های موجود در عهد جدید و مورد استناد مسیحیان می‌باشد؛^{۵۶} ولی در برخی اوقات ائمه معصوم علیهم السلام در مناظرات‌شان با مسیحیان به همین انجیل‌های موجود، استناد

کرده و آنان را محکوم کرده‌اند.^{۵۷}

دانشمندان اسلامی ضمن تأکید بر این که انجیل اصلی یکی بوده و آن همان است که از جانب خداوند بر حضرت عیسی علیه السلام نازل شده است^{۵۸} در مورد انجیل‌های موجود دو احتمال داده‌اند:

احتمال اول این است که: بسیاری از قسمت‌های انجیل اصلی توسط نویسنده‌گان بعدی انجیل حذف شده و خرافات زیادی بر آن افروده شده و همین امر سبب شده تا ارزش خود را از دست بدهد^{۵۹} و اوصافی چون نور، موعظه و هدایت بودن را نداشته باشد.

احتمال دوم این است که: انجیل اصلی به کلی به فراموشی سپرده شده و به جای آن کتاب‌های دیگری توسط پیروان کلیسا نوشته شده است.^{۶۰} از میان دو احتمال بالا، احتمال دوم به دلیل مطابقت با وقایع تاریخی بیشتر مورد قبول واقع شده است.^{۶۱}

با این همه، در استناد این انجیل‌ها به حواری‌ها و یا شاگردان آن‌ها، شک و تردید، وجود دارد؛ زیرا:

۱) این انجیل در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم رسمیت یافته‌اند^{۶۲} و آثار خطی باقی مانده از آن‌ها مربوط به قرن سوم میلادی است و قبل از این دوره اثری از این انجیل‌ها به دست ما نرسیده است، بنابراین مدت دو قرن در معرض اشتباهات استنساخ و تغییرات احتمالی برای وفق دادن متن با نظریات بانیان و اصول خداشناسی فرقه و... بوده است^{۶۳} و نمی‌توانند سند صحیحی داشته باشند.

۲) نام بیشتر کتاب‌های یونانی با صراحة به نویسنده‌ی آن‌ها اضافه می‌شود، به عنوان مثال می‌گویند: ایلیاد هومر و جمهوری افلاطون؛ این در حالی است که برای انجیل‌ها از این شیوه استفاده نمی‌کنند، بلکه حرف اضافه (*Kata*) که در زبان یونانی «به روایت متی یا به روایت لوقا و یا... معنی می‌دهد» را به کار می‌برند و گویا بدین شیوه از نسبت دادن این کتاب‌ها به نویسنده‌گان سنتی آن‌ها می‌پرهیزنند.^{۶۴}

۳) انجیل‌های دیگری مانند انجیل برنبا وجود دارد که با انجیل‌های چهارگانه، تعارض دارند و ترجیح این انجیل‌ها بر انجیل‌های غیر رسمی هیچ مرحجی ندارد.^{۶۵}

بعضی از تناقضات این کتب

نکته مهم در خصوص انجیل این است که، طبق نظر مسیحیان، انجیل بر خلاف قرآن سخن خدا نیست و کتابی که تمامی آن وحی الهی باشد در جهان مسیحیت وجود ندارد. شاید بتوان از نظر جمع‌آوری، انجیل را با کتب حدیث مقایسه کرد. البته خرافات وارد شده در آن بهقدرتی زیاد است که این مقایسه هم صحیح نیست.

بررسی و تحقیق در عهده‌ین، نشان می‌دهد که اختلاف و تضاد در میان کتاب‌ها و رساله‌های آن، بهقدرتی زیاد و روشن است که حتی تصور آن برای بسیاری از مردم مشکل بهنظر می‌رسد. در زیر به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود.

۱- در سفر خروج از کتاب عهد عتیق آمده است: «قتل مکن، زنا مکن، دزدی مکن و بر همسایه‌ی خود شهادت دروغ مده...»^{۶۶} این سخن که به صراحت از ارتکاب عمل زشت و ناپسند زنا نهی می‌کند، با آن‌چه که در کتاب زکریا، پیرامون فرمان هجوم و یورش از جانب آن پیامبر به شهر «اورشلیم» وارد شده، تناقض و ضدیت آشکاری دارد. در این کتاب می‌خوانیم: «اینک روز خداوند می‌آید و غنیمت تو در میانت تقسیم خواهد شد و جمیع امته‌را بر ضد اورشلیم برای جنگ جمع خواهم کرد و شهر را خواهند گرفت و خانه را تاراج خواهند کرد و زنان را "بی‌عصمت" خواهند نمود...»^{۶۷}

در این جا می‌گوید به فرمان «زکریای نبی» سربازان و مجاهدان راه خد! نخست شهر «اورشلیم» را به تصرف خود درمی‌آورند و سپس به غارت خانه‌ها و تاراج اموال عمومی و تجاوز به زنان مردم می‌پردازند! این مطلب علاوه بر تضاد و اختلافی که با سفر خروج – که زنا را به صراحت حرام می‌شمرد – دارد، دلیل واضحی است بر تحریف این کتاب. زیرا جنگ در دنیای امروز با همه‌ی ابعاد وسیعی که از نقطه نظر سلاح‌های مخرب و آتش‌زا و کشتارهای دسته‌جمعی پیدا کرده است در عین حال، این‌گونه رفتار را با افراد بی‌گناه، بی‌دفاع و بهویژه زنان تقبیح می‌کند. و چنین رفتاری جز انسان‌های محروم از عواطف انسانی و دور از تعالیم عالیه انبیا سر نمی‌زند و نسبت انجام چنین عملی به سرپرستی کسی که رهبری آسمانی و پشتیبان تقوی و عفت در جوامع انسانی است، توهین به مقام انبیاء است.

اگر تاریخ کشورهای غربی در گذشته را بررسی کنیم به این نتیجه می‌رسیم که به احتمال زیاد این‌گونه داستان‌ها برای توجیه عمل حکمرانان و قتل و غارت آنان جعل شده است.

۲) در کتاب حزقیل نبی بندهای ۱۸ باب ۲۰-۲۲ می‌خوانیم: «هر که گناه کند او خواهد مرد، پسر متحمل گناه پدرش خواهد بود و پدر متحمل گناه پسرش خواهد بود، عدالت مرد عادل بر خودش خواهد بود و شرارت مرد شریر بر خودش خواهد بود و اگر مرد شریر از همه‌ی گناهانی که انجام داده باشد بازگشت نماید و جمیع فرایض مرا نگاه داشته، انصاف و عدالت را به جا آورده، او البته زنده مانده، خواهد مرد...» این جمله‌ها به روشنی می‌گویند که سنگینی وزر و گناه آدمی تنها به دوش خود او است و کسی را برخلاف عقل و ادیان راستین، به جرم گناه دیگری مجازات خواهند کرد. در حالی که سفر خروج می‌گوید: «لکن گناه را هرگز بی‌سزا خواهد گذاشت بلکه خطایای پدران را بر پسران و پسران پسران، تا پشت سوم و چهارم خواهد گرفت»^{۶۸}

بنابراین، حزقیل نبی نه تنها جرم و گناه انسانی را به گردن انسان دیگری نمی‌اندازد بلکه آشکارا می‌گوید: اگر گنهکار در پرتو توبه و بازگشت به خدا از لوث و آلودگی گناه بپرون آید، حیات جاودانه پیدا خواهد کرد ولی سفر خروج می‌گوید: تا چهار پشت انسان گنهکار باید سزاگناه او را بچشند، و این دو کتاب در این مورد باهم به طور کامل اختلاف دارند. ضمن آن که مجازات پسر تا نسل سوم به جرم گناه پدر را هیچ عقل سليمی نمی‌پذیرد.

۳) در سفر تکوین آن جا که سخن از قدرت خداوند به میان می‌آورد (به هنگامی که فرشتگان الهی به حضرت ابراهیم و همسرش بشارت می‌دهند که صاحب فرزند خواهند شد) چنین آمده است: «نمگ هیچ امری نزد خداوند مشکل است؟...»^{۶۹} این مطلب با سخنانی که در سفر داوران باب اول بندهای ۱۸-۱۹ آمده تضادی روشن دارد، زیرا در سفر داوران می‌گوید با وجودی که خداوند به «یهودا» کمک می‌داد در عین حال، نتوانستند دشمنان را از «وادی» برانند چون آنان دارای «عربه‌های آهنین» بودند!

۴) جمله ۳ باب ۱۵ از کتاب امثال سليمان با جمله ۹ باب ۳ از سفر تکوین که در مورد علم خداوند است باهم تباین و تناقض دارند. در کتاب امثال سليمان می‌گوید: «چشمان خداوند در هر جا به بدان و نیکان نگران است» ولی در سفر تکوین (پیدایش) آن جا که از داستان خلقت حضرت «آدم و حوا» و سرگذشت بهشتستان سخن به میان می‌آید، می‌گوید: «و آواز خداوند خدا را شنیدند (یعنی آدم و حوا) که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ می‌خرامید و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند در میان درختان باغ پنهان کردند و خداوند خدا آدم را ندا داد و گفت کجا هستی؟!»

۵) در کتاب اول ^{۷۰} «سموئیل» نیز مطلبی است درباره تغییر اراده خداوند و پشیمانی او در مورد اعطاء پادشاهی به «شاویل» که با جمله ۱۹ باب ۲۳ از سفر اعداد تنافق آشکار دارد زیرا در این سفر می‌خوانیم «خدا انسان نیست که دروغ بگوید و بنی آدم نیست که اراده‌اش را تغییر دهد.»

مطلوب متنافق در یک کتاب

آن‌چه آمد نمونه‌ی تنافق‌اتی در کتب مختلف بود اما تنافق‌اتی نیز که جای شگفتی بسیار دارد، مواردی است که در باب‌های مختلف یک کتاب وجود دارد. که به نمونه‌ای از آن اشاره می‌گردد.

در یک باب موسی را در سال‌های آخر عمر آن‌طور می‌شناساند که به حکم «عقل و فطرت» هیچ پیامبری دچار چنین سرنوشت شومی نگشته بود. (زیرا پیامبر نباید به گونه‌ای باشد که محتاج دیگران باشد) و در باب دیگری از همان کتاب می‌گوید موسی تا هنگام وفات از نیروی جسمانی برخوردار بود و حتی دیدگانش از قدرت بینائی نیفتاده و قوتش کاهش نیافته بود.

در سفر تثنیه باب ۳۱ می‌خوانیم: « و موسی رفته این سخنان را به تمامی بنی اسرائیل بیان کرد و به ایشان گفت من امروز صدوبیست ساله هستم و دیگر طاقت خروج و دخول ندارم و خداوند به من گفته است که از این "اردن" عبور نخواهی کرد»^{۷۱} ملاحظه می‌کنید که در این باب «موسی کلیم» در سن یکصدوبیست سالگی آن‌چنان پیر و از کار افتاده معرفی می‌شود که نه تنها از انجام هرگونه وظائف پیامبری عاجز است بلکه قدرت دخول و خروج هم از او سلب شده.

ولی در همین کتاب در باب ۳۴ آمده است: « و موسی چون وفات یافت صدوبیست سال داشت و نه چشمش تار و نه قوتش کم شده بود»^{۷۲}

تهمت به حضرت مسیح علیه السلام

در انجیل تحریف شده به حضرت مسیح نسبت‌های ناروائی داده شده که نه تنها با نبوت منافات دارد بلکه هیچ انسانی به چنین تبهکاری‌هایی دست نمی‌زند.

۱- عیسی میگساری می‌کرد!!!

عیسی پیاله را گرفته و به دست ایشان داده گفت بنوشید زیرا که این است خون من

در عهد جدید ^{۷۳}

چون با مادر و شاگردانش و رقانای جلیل به عروسی رفت و شراب تمام شد هفت خم آب را به معجزه به شراب مبدل کرد^{۷۴}

حرمت نوشیدن شراب و ضررهاي جسماني و روحاني و اجتماعي بىشماری که دارد از نظر علم ثابت شده و محتاج به توضیح نیست، ضمن آن که در کتب عهد قدیم نیز به صراحت حکم به حرمت شراب شده است^{۷۵}

۲- عیسی نسبت به مادر و برادرهاي خود سخت نامهربان بوده^{۷۶} در صورتی که دستورهاي اکيد نسبت بهمهرباني با مادر می دهد.

۳- عیسی تسلیم کارهاي شهوتآلود فضه گناه کار شد و در جواب اعتراض، عذرهاي بدتر از گناه آورد^{۷۷}

۴- عیسی ملعون شد که امتش را از لعنت ترک شريعت نجات بخشد و سه روزهم به کفارهای گناهان امت بهجهنم رفت.^{۷۹}

کارهاي نارواي ديگري به عيسى عليهالسلام نسبت داده شد که برای نمونه همين قدر کافی است.

خرافات و احکام غیر عملی

در انجیل خرافات بسیار است و همین امر سبب شد که بسیاری از دانشمندان اروپا روی از دین گردانند و دین را مخالف علم دانستند از جمله جریان دیو بیرون کردن عیسی است که در بسیاری آیات انجیل ذکر شده و به عنوان مثال از مریم مجذلیه هفت دیو بیرون کرده است.^{۸۰}

نمونه احکام انجیل

۱. هرکس بهغير علت زنا، زن خود را طلاق دهد زانی است؛ و هرکه زن مطلقه را بگیرد زنا کرده است.^{۸۱}

۲. با شریر مقاومت مکن بلکه هرکس به رخسار راست تو سیلی زند رخسار دیگر را بهسوی او برگردان و اگر کسی خواست پیراهنت را به زور از تو بگیرد قبایت را هم به او بده و هرکه به رفتن یک میل مجبورت کند دو میل با او برو^{۸۲}

راستی اگر ملل مسيحي به اين دستور عمل کرده بودند امروز اثري از آنها باقی بود؟!! به عنوان مثال اگر کسی «لندن» را می خواست می بایست «منچستر» را هم به او بدهند و اگر واشنگتن را می خواست بایستی نیویورک را هم به او واگذار نمایند.

ترویج سکوت در برابر ظالم نکته‌ی بسیار تامّل برانگیزی است که نشان می‌دهد، این دین از گذشته ابزار دست حاکمان ظالم شده تا هر طور که می‌خواهد از توده‌ی مردم سواری بگیرند.

۳. اگر کسی از روی خواهش به زنی نظر کند در قلب خود با او زنا کرده بنابراین اگر چشم راست تو، تو را بلغزاند بیرونش بیاور و اگر دست راست تو را بلغزاند قطعاً کن، اگر یک عضو تباہ شود بهتر است که همه‌ی بدنت به جهنم افتد.^{۸۳}

**ترویج سکوت در برابر ظالم
نکته‌ی بسیار تامّل برانگیزی
است که نشان می‌دهد، این
دین از گذشته ابزار دست
حاکمان ظالم شده تا هر طور
که می‌خواهد از توده‌ی
مردم سواری بگیرند.**

اگر به این دستور عمل شده بود کشورهای مسیحی را مردم کور و بی‌دست تشکیل می‌داد!!!
وارد شدن تثلیث در آئین مسیح

تاریخ نشان می‌دهد که پس از درگذشت پیامبران راستین یا در دوران غیبت آنان، گروهی از پیروان وی بر اثر اغوای ضلالت‌گران، به بتپرستی روی آورده و توحید و یگانه‌پرستی را که هدف اساسی بر اعزام پیامبران است ترک می‌گفتند. گرایش بنی‌اسراییل به پرستش گوساله و ترک آیین یکتاپرستی از نمونه‌های بارز این موضوع است که تاریخ و قرآن^{۸۴} آن را برای آیندگان ضبط نموده است.

بنابراین تعجب نخواهیم کرد که پس از رفتن حضرت مسیح از میان پیروان خویش، موضوع سه‌گانگی به محافل دینی مسیحیان راه یابد و با خون و گوشت آنان آمیخته شود. «به طور مسلم شاگردان نخستین مسیح که از نزدیک او را شناخته بودند از این عقیده که مسیح یکی از ارکان تشکیل دهنده‌ی ذات آفریدگار است دور بودند. به عنوان مثال پطرس حواری، مسیح را فقط مردی می‌دانست که به او وحی می‌شده است ولی پولس با عقیده‌ی شاگردان نخستین مخالفت کرد و گفت: مسیح از انسان بالاتر است او نمونه‌ای از انسان تازه‌ای است که از خداوند متولد شده است.»^{۸۵}

مرور زمان آن‌چنان موضوع تثلیث را در قلوب مسیحیان راسخ و استوار نموده است که بزرگ‌ترین «رفورمیست» آنان «لوتر» که آیین مسیح را از بسیاری از خرافات و افسانه‌ها پاک ساخت و فرقه‌ای را به نام «پروتستان» پایه‌گذاری کرد نتوانست آیین مسیح را از چنگال سه‌گانگی آزاد سازد.

نظر قرآن دربارهٔ تثلیث

قرآن مجید موضوع تثلیث را مربوط به ادیان پیشین می‌داند و معتقد است که مسیح به خدای یکتا دعوت می‌کرده است چنان‌که می‌فرماید: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرِيمٍ وَ قَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكُ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَاوَاهُ النَّارِ وَ مَا لِلظَّالَّمِينَ مِنْ أَنصَارٍ» آنها که گفتند: «خداوند همان مسیح بن مریم است، به یقین کافر شدند، (با اینکه خود) مسیح گفت: ای بنی اسرائیل! خداوند یگانه را، که پروردگار من و شمامت، پرستش کنید! زیرا هر کس شریکی برای خدا قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده است و جایگاه او دوزخ است و ستمکاران، یار و یاوری ندارند.»^{۶۶}

این مسیحیان هستند که به تقلید از ادیان دیگر، آنرا به آیین مسیح وارد ساختند.

چنان‌که می‌فرماید:

(... وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلِ قَاتَلُهُمُ اللَّهُ أَكْبَرُ فُوقُكُونَ - مسیحیان می‌گویند: مسیح فرزند خدادست، این سخنی است که آن را در زبان می‌گویند (و در باطن به آن ایمان ندارند) آنان تظاهر به گفتار کسانی می‌کنند که پیش از آنان (با داشتن چنین عقیده‌ای) کفر ورزیدند، از رحمت خدا دور باشند چگونه با دیدن دلایل یگانگی خدا، از راه حق منحرف می‌شوند.»^{۶۷}

بررسی‌های اخیر دانشمندان، نظریه‌ی قرآن را به روشنی ثابت کرده است زیرا در قرن ششم پیش از میلاد مسیح، اصلاحاتی در آیین «برهمن»‌ها انجام شد و در نتیجه آیینی به نام «هندو» به وجود آمد. در این آئین خدای ازلی و ابدی در سه مظهر و سه خدا تجلی نمود، به نام‌های:

۱. برهم (پدید آورنده) ۲. ویشتوا (نگهدارنده) ۳. سیفا (کشنده)

و هم اکنون ثالوث مقدس (هندوها) به صورت سه جمجمه‌ی به هم چسبیده در نمایشگاه هند موجود است. آنان در کتب مذهبی این سه اصل را چنین توضیح می‌دهند. «برهمن» پدید آورنده و آغازگر پیدایش است و همیشه آفریدگار لاهوتی است و آن را پدر می‌گویند.

«ویشتوا» نگهدارنده‌ایست که آن را پسر خدا می‌دانند که از سوی خدای پدر آمده است. «سیفا» پدید آورنده و نابود کننده و برگرداننده جهان است.

مؤلف کتاب «العقائد الوثنية في الديانة النصرانية» با بررسی همه جانبیه در دیگر خرافات

مسيحيت، ثابت کرده است که ثالوت مقدس صدها سال پيش از ميلاد مسيح در آينين برهمنها و هندوها و ديگر آينين های خرافی وجود داشته است و در اين باره به كتاب های ارزنده و تصاویر زنده ای استناد جسته که هم اکنون در پرستش گاهها و معبدها و موزه ها موجود است و اين خود سند زنده ای بر گفتار قرآن می باشد.

گستاولبون می نويسد: «مسيحيت در پنج قرن اول، با جذب عوامل فلسفی و مذهبی و یونانی و شرقی به حیات خود ادامه داد و به همین ترتیب مخلوطی گردید از معتقدات شرقی به خصوص معتقدات مصری و ایرانی که در اوایل قرن اول میلادی در سرزمین های اروپایی انتشار یافته بود و در نتیجه مردم، تثلیث تازه ای به نام پدر، پسر و روح القدس را به جای تثلیث قدیمی «نروی تر» و «زنون» و «نرو» پذیرفتند.^{۸۸}

دلایل الوهیت عیسی در آینین مسیحی

مسیحیان به الوهیت حضرت عیسی علیه السلام اعتقاد دارند. عنوان كتاب مقدس آن ها چنین است: «كتاب عهد جدید یعنی انجيل مقدس خداوند و نجات دهندهی ما عیسی مسیح». كتاب هایی نیز تحت این عنوان - «خداوند ما، عیسی مسیح» - نوشته اند.^{۸۹}

اولین بار «پولس رسول» این نظریه را مطرح و سپس بر آن تأکید کرد. او یک یهودی متعدد بود که مسیحیان را شکنجه می داد. لوقا در كتاب اعمال رسولان، از كتاب های عهد جدید، چنین می نویسد: «اما پولس کلیسا را معذب می ساخت و خانه به خانه گشته مردان و زنان را برکشیده به زندان می افکند»^{۹۰} «در میان راهی که می رفت تا اهل طریقت، خواه مرد و خواه زن، را بیابد و بر آن ها بند نهاده به اورشلیم بیاورد... مدعی شد که عیسی مسیح علیه السلام را در هیئت نوری دیده است و پس از آن نه تنها ایمان آورد، بلکه برای او مقام الوهیت قابل شد.»^{۹۱}

پولس را دومین مؤسس مسیحیت لقب داده اند^{۹۲} اهمیت او بدان جهت است که وی «اصول لاهوت و مبادی الوهی - تئولوژیک خاصی به وجود آورد که آثار روحانی مبادی عیسی را در ضمیر و روح پیروان او ثابت و مستقر ساخت و همین اصول سبب شد که نصرانیت عالمگیر شود و در ممالک جهان انتشار یابد.^{۹۳} نظریه الوهیت حضرت عیسی علیه السلام بعدها مورد توجه و عنایت ارباب کلیسا واقع شد و در سال ۳۲۵ میلادی در شورای نيقیه به طور رسمي، پذیرفته شد^{۹۴} امروزه مسیحیت به شکل تجزیه ناپذیر و لاینفکی معتقد است که حضرت عیسی علیه السلام هم خدا و هم انسان است.^{۹۵}

مسيحيت معتقد است که هم در مورد «انسانيت» و هم در مورد «الوهيت» حضرت عيسى عليه السلام شواهد کافی و وافی در عهد عتیق وجود دارد. بنابراین، می‌گويند: «مسيح موعود وقتی بيايد در يك شخصيت واحد هم خدا و هم انسان خواهد بود.^{۹۶}

از سفر پيدايش (۳:۱۵)، که در آن حضرت مسيح عليه السلام به عنوان ذريه زن معرفى شده تا پيش‌گويي هاي انبياى متأخر عهد عتیق، در همه جا، به انسان بودن حضرت مسيح عليه السلام اذعان گردیده است. شهادت مربوط به تبار او، پيوندش با اسرائيل، تولد پيش‌گويي شده‌اش در بيت‌اللحم و برخورداریش از عنوان «پسر انسان»، در مورد اين‌که حضرت عيسى عليه السلام انسان بوده است جاي هيج تردیدي باقى نمي‌گذارد. مسيحيان از اين مطلب به مکافهه انساني حضرت عيسى عليه السلام تعبيير مى‌کنند. انتظار همگانی يهود هم بر اين بود که رهاننده موعود باید يك انسان باشد که از اين مادر يهودي، زاده شده است.^{۹۷}

اما جنبه الوهيت حضرت مسيح عليه السلام در بين خود مسيحيان مورد اختلاف است.^{۹۸} اثبات‌کنندگان الوهيت حضرت عيسى عليه السلام به آياتي از عهد عتیق استناد مى‌کنند که خود اذعان دارند «زبان و طرز بيان نبوت‌های مسيحيایی غالباً مبهم می‌باشد^{۹۹} در اينجا به مواردي از آن‌ها، که مهم‌ترند، اشاره مى‌گردد:

۱) «خداؤند به شما آيتی خواهد داد؛ اينک باکره حامله شده پسری خواهد زايد و نام او را عمانوئيل خواهيد خواند.»^{۱۰۰}

باید گفت که علمای مسيحي خواسته‌اند از خلقت خارق‌العاده حضرت عيسى عليه السلام نتيجه بگيرند که وي موجودی فوق بشري است، در حالی که اين مطلب بر الوهيت حضرت عيسى عليه السلام دلالت ندارد؛ زيرا خلقت خارق‌العاده يك موجود دليل بر الوهيت او نیست. علاوه بر آن، خلقت خارق‌العاده منحصر به حضرت عيسى عليه السلام نیست. حضرت آدم عليه السلام نيز خلقتی خارق‌العاده داشته، ولی کسی برای او الوهيت قابل نشده است.

۲) «يهوه، خدايت،نبي اى را از ميان تو، از برادرانت، مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانيد. او را بشنويد.» و «نبي اى را برای ايشان از ميان برادران ايشان مثل تو مبعوث خواهم کرد و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت و هر آنچه به او امر فرمایم به ايشان خواهد گفت.»^{۱۰۱}

۳) «اينک رسول خود را خواهم فرستاد و او طريق را پيش روی من مهيا خواهد ساخت و خداوندي که شما طالب او می‌باشيد ناگهان به هيكل خود خواهد آمد؛ يعني آن رسول عهدی که شما از او مسرور می‌باشيد او می‌آيد. قول يهوه، صbiasوت، اين است.»^{۱۰۲}

در این آیات بشارت داده شده است که پیامبری خواهد آمد. مسیحیان این بشارت را تولد حضرت عیسی علیه السلام می‌دانند. در این آیات، تصریح شده است که شخص موعود «تبی» یا «رسول» خواهد بود بنابراین، آیات مزبور در نهایت، تنها نبوت ایشان را اثبات می‌کنند.

(۴) «یهوه به خداوند من گفت: بر دست راست من بنشین تا دشمنانت را پایانداز تو سازم.»^{۱۰۳}

(۵) «متبار ک باد او که به نام خداوند می‌آید.»^{۱۰۴}

(۶) «نهالی از تنه یسیء بیرون آمده، شاخه از ریشه‌هایش خواهد شکفت و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت.»^{۱۰۵}

(۷) «زیرا که برای ما ولدی زایید و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمندی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد.»^{۱۰۶}

(۸) «و در آن روز خواهند گفت: اینک این خدای ماست که منتظر او بوده‌ایم و ما را نجات خواهد داد. این خداوند است که منتظر او بوده‌ایم. پس از نجات او مسرور و شادمان خواهیم شد.»^{۱۰۷}

(۹) «دست‌های سست را قوی سازید و زانوهای لرزنده را محکم گردانید، به دل‌های خائف بگویید: قوی شوید و مترسید، اینک خدای شما با انتقام می‌آید، او با عقوبت الهی می‌آید و شما را نجات خواهد داد. آنگاه چشمان کوران باز خواهد شد و گوش‌های کران مفتوح خواهد گردید، آن‌گاه لنگان مثل غزال جست و خیز خواهند نمود و زبان گنگ خواهد سرایید؛ زیرا که آب‌ها در بیابان و نهرها در صحراء خواهد جوشید.»^{۱۰۸}

(۱۰) «در ایام وی، یهودا نجات خواهد یافت و اسرائیل با امنیت ساکن خواهد شد و اسمی که به آن نامیده می‌شود این است: یهوه صدقینو (یهوه عدالت ما)»^{۱۰۹}

هر چند ممکن است تصور شود که این عبارات (عبارت‌هایی که زیرشان خط کشیده شده) دلالتی بر الوهیت حضرت عیسی علیه السلام دارند، اما باید توجه داشت که استعمال واژه «خدا» در دین مبین اسلام اهمیت و محدودیتی دارد که در ادیان دیگر یافت نمی‌شود.

در عهد عتیق درباره دعوت حضرت موسی علیه السلام از فرعون چنین آمده است: «و خداوند به موسی گفت: ببین تو را بر فرعون خدا ساخته‌ام و برادرت، هارون، نبی تو خواهد بود»^{۱۰} در اینجا، کلمه‌ی «خدا» بر حضرت موسی علیه السلام اطلاق شده ولی هیچکس الوهیت برای او قابل نشده است. استعمال کلمه‌ی «کخداد» و «ناخداد» به معنای «خدای ناو» و «خداوندگار» در زبان فارسی نیز از این قبیل است.

عهد عتیق به زبان عبری است. کلمه «خدای قدیر» در فراز «اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر»، در واقع، ترجمه‌ی واژه عبری «eza» «ایل» به معنای «قدیر و توانا» است که در مورد حضرت جبرئیل هم استعمال می‌شده است. این کلمه هم برای خالق و هم برای مخلوق استعمال گردیده است؛ مانند سفر خروج (۷:۱). کلمه‌ای که در زبان عبری فقط در مورد «خدا» استعمال می‌شده و در مورد مخلوقات به کار نمی‌رفته کلمه «heza» است. کلمات دیگری نظیر «خداوند»، معادل «رب» در زبان عربی، «Lord» در زبان انگلیسی و «پروردگار» در زبان فارسی در مورد خالق و مخلوق هر دو، استعمال می‌شود. در قرآن کریم نیز کلمه «رب» هم برای خالق و هم برای مخلوق استعمال شده است. حضرت یوسف علیه السلام کلمه «رب» را در مورد پادشاه مصر به کار برده است:

«يَا صَاحِبِ السَّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْتَغْفِرُ رَبَّهُ خَمْرًا...»^{۱۱}

«وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٌ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ»^{۱۲}

«قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ...»^{۱۳}

به علاوه در عهد جدید یونانی نیز برای خدا از واژه «وثیوس» استفاده می‌شود که به معنای خدای ازلی، خالق زنده کننده و مولای توانا است. این کلمه به خدای ابراهیم، اسحاق، یعقوب، موسی و پیامبران دیگر اشاره می‌کند. ولی عهد جدید هرگز عیسی و روح القدس را «وثیوس» نخوانده است.^{۱۴}

عبارت آیه (۳) «خداوند ناگهان به هیکل خود خواهد آمد»، کلمه «هیکل» یعنی معبد و منظور از آن بیت المقدس است. کلمه خداوند نیز چنان که بیان شد، هم بر خالق و هم بر مخلوق اطلاق می‌شود. بنابراین، معنای عبارت چنین است: «پیامبر موعود به معبد خود خواهد آمد».

عیسی مسیح علیه السلام، پسر انسان و پیامبر الهی

آنچه قابل تأمل توجه است این که حضرت عیسی مسیح علیه السلام خود را «پسر انسان» خطاب کرده است. در انجیل های کنونی، ۸۳ مرتبه کلمه‌ی «پسر انسان» به عنوان لقبی برای حضرت مسیح علیه السلام استعمال شده است. گویا آن حضرت بر این لقب اصرار داشته‌اند تا امتی به گمراهی دچار نشوند. با وجود این، مسیحیان کنونی این لقب را به فراموشی سپرده‌اند و حضرت عیسی علیه السلام را مساوی و متخد با خدا دانسته و به شکل لاینفکی، قابل به یگانگی او با خدا هستند.^{۱۵} در حالی که بر اساس اناجیل موجود، حضرت عیسی علیه السلام خدا را عبادت می‌نموده و به درگاه او دعا می‌کرده است،^{۱۶} خود آن حضرت هم فرموده است که «خداوند از او بزرگ‌تر است»^{۱۷}

برخی از منابع و مأخذ

- (۱) بیلسون، برایان، دین مسیح، ترجمه حسن افشار، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۸۱
- (۲) هاکس، قاموس کتاب مقدس، انتشارات اساطیر، چاپ اول این ناشر، ۱۳۷۷
- (۳) میشل، توماس، کلام مسیحی، ترجمه حسین توفیقی، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، چاپ اول، ۱۳۷۷
- (۴) بوکای، مقایسه‌ای میان تورات، انجلیل، قرآن و علم، ترجمه ذبیح الله دبیر، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم ۱۳۶۵
- (۵) رابرتسون، آرچیالد، عیسی اسطوره یا تاریخ، ترجمه حسین توفیقی، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، چاپ اول ۱۳۷۸
- (۶) جوان آ. مسیحیت و بدعت‌ها، ترجمه عبد الرحیم سلیمانی، مؤسسه فرهنگی طه، چاپ اول، ۱۳۷۷
- (۷) لین، تونی، تاریخ فکر مسیحی، ترجمه وربوت آمریان، فرزان، چاپ اول ۱۳۸۰
- (۸) الیسوی، اروس، تکوین الاناجیل، دارالمشرق، چاپ اول، ۱۹۹۰
- (۹) دورانت، ویل، تاریخ تمدن (قیصر و مسیح) ترجمه عنايت و...، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۶
- (۱۰) مجله درس‌هایی از مکتب اسلام، شماره ۱۲۶ مقاله‌ای از کامل خیرخواه
- (۱۱) المسکن، متی، الانجیل یحیس القدیس متی دراسه و تفسیر و شرح، ناشر دین القدیس ابا مقار، چاپ اول ۱۹۹۹
- (۱۲) بی ناس، جان، تاریخ جامع ادیان، علی اصغر حکمت، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۰
- (۱۳) مجله کلام اسلامی، شماره ۴۹ مقاله‌ای از رسول رضوی
- (۱۴) رشید رضا، محمد، تفسیر القرآن الکریم الشهیر بتفسیر المنار، دار المعرفه لبنان، چاپ دوم
- (۱۵) کلام اسلامی «شماره ۴۹ (صفحه ۸۹)
- (۱۶) شهرستانی، عبدالکریم، المل والتحل، دار المعرفة، بیروت، بیتا
- (۱۷) مسعودی، علی بن حسین بن علی، مروج الذهب، مؤسسه الأعلمی للطبعات، چاپ اول، ۱۴۱۱
- (۱۸) یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، مؤسسه نشر فرهنگ اهل بیت‌علیهم السلام، بیتا
- (۱۹) طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، دار الفکر، بیروت ۱۴۱۵
- (۲۰) مجله معرفت، شماره ۲۳ مقاله‌ای از محسن پور محمد
- (۲۱) قرقاطی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، مؤسسه التاریخ العربي، ۱۴۰۵
- (۲۲) بلاغی، محمد جواد، الرحله المدرسیه والمدرسیه السیاره فی نیجہ الهدی، دار الزهراء، چاپ دوم، ۱۴۱۴
- (۲۳) بلاغی محمد جواد، الهدی إلى دین المصطفی، دار الزهراء، چاپ سوم، ۱۴۰۵
- (۲۴) رحمه الله ابن خلیل الرحمن هندی، اظهار الحق، دار الطباعة العامرة، بیتا

پی‌نوشت‌ها:

- (۱) قاموس کتاب مقدس/۱۱۱
 - (۲) لوقا/۴۱
 - (۳) کلام مسیحی/۴۹ و ۵۰
 - (۴) تکوین الاناجیل، ۲۴، کلام مسیحی/۴۳
 - (۵) تکوین الاناجیل/۳۰
 - (۶) تاریخ جامع ادیان/۴۱
 - (۷) لوقا/۱۶ و ۱۷
 - (۸) تاریخ جامع ادیان/۶۱۶
 - (۹) لوقا/۴۱ و تکوین الاناجیل/۲۴
 - (۱۰) کلام مسیحی/۵۱ و ۵۲ دین مسیح/۴۷
 - (۱۱) مقایسه‌ای میان تورات، انجلیل، قرآن و علم/۸۵
 - (۱۲) دین مسیح/۴۷ و ۴۸ تکوین الاناجیل/۳۰
 - (۱۳) مقایسه‌ای میان تورات، انجلیل، قرآن و علم/۱۱۰ و ۱۱۱
 - (۱۴) مسیحیت و بدعت‌ها/۴۹
 - (۱۵) مقایسه‌ای میان تورات، انجلیل، قرآن و علم/۱۱۱ و ۱۱۲، دین مسیح/۴۷ و ۴۸، عیسی اسطوره یا تاریخ/۳۰ و ۳۱
 - (۱۶) دین مسیح/۴۸
 - (۱۷) تاریخ تفکر مسیحی/۵
 - (۱۸) تاریخ جامع ادیان/۵۷۶، تکوین الاناجیل/۳۱
 - (۱۹) کلام مسیحی/۴۶
 - (۲۰) قاموس کتاب مقدس/۱۱۲
 - (۲۱) تکوین الاناجیل/۳۱
 - (۲۲) کلام مسیحی/۴۴
 - (۲۳) تاریخ تمدن/۶۵۵/۳، تکوین الاناجیل/۳۱
 - (۲۴) کلام مسیحی/۴۶
 - (۲۵) کلام مسیحی/۴۷
 - (۲۶) تکوین الاناجیل/۳۱
 - (۲۷) قاموس کتاب مقدس/۱۱۲
 - (۲۸) تاریخ تمدن/۶۵۵/۳
 - (۲۹) کلام مسیحی/۴۹
 - (۳۰) انجلیل یوحنا/۱۷/۱۳
 - (۳۱) کلام مسیحی/۴۲
 - (۳۲) تاریخ تمدن/۶۵۴/۳
 - (۳۳) تاریخ تمدن/۶۵۵/۳
 - (۳۴) سیر تاریخی انجلیل برنابا/۱۱
- ۳۵) همان و الرحله المدرسیه/۱۲/۲۱۴ تا ۳۵
 ۳۶) انجلیل برنابا/۴۱ ۲۲/۴۱
 ۳۷) انجلیل برنابا، باب ۱۱۹
 ۳۸) همان/۱۲۶
 ۳۹) همان/۲۱۵
 ۴۰) انجلیل برنابا/۱۹/۹۷
 ۴۱) کلام مسیحی/۵۳
 ۴۲) نساء/۱۷۱، مریم/۳۰، مائده/۱۷
 ۴۳) مائدہ/۴۶، حديد/۲۷
 ۴۴) مائدہ/۱۵/۴۴ ۴۵/۴۵
 ۴۵) مائدہ/۴۶
 ۴۶) آل عمران/۵۰
 ۴۷) اعراف/۱۵۷
 ۴۸) کافی/۱۵۷/۴، من لا يحضره الفقيه/۱۹۳/۴
 ۴۹) بحار الأنوار/۲۸/۱۴
 ۵۰) بحار الأنوار/۲۳۴/۱۴
 ۵۱) مائدہ/۴۶
 ۵۲) آل عمران/۳/۵۲
 ۵۳) بحار الأنوار/۲۴۶/۱۴
 ۵۴) کافی/۲۲۴/۱
 ۵۵) علل الشرایع/۱۶/۱
 ۵۶) الاحتجاج/۴۱۳ و ۴۱۲/۲
 ۵۷) الاحتجاج/۴۱۱/۲
 ۵۸) الجامع لأحكام القرآن/۶/۴، المیزان/۳/۶
 ۵۹) الجامع لأحكام القرآن/۴/۶، جامع البیان عن تأویل آیات القرآن/۲۶۲/۴
 ۶۰) تاریخ یعقوبی/۶۸/۱ و ۶۹، مروج الذهب/۳۲۰/۱
 ملل و نحل: ۲۲۱/۱، کشف الظنون/۱۷۶/۱
 اظهار الحق/۱۲۶/۱ تا ۱۳۹
 ۶۱) تفسیر المیزان/۲۱۵/۳، الهدی إلى دین المصطفی/۱ تا ۶۷/۷۱
 ۶۲) دین مسیح/۴۷ و ۴۸
 ۶۳) تاریخ تمدن/۶۵۴/۳
 ۶۴) عیسی اسطوره یا تاریخ/۱۹ و ۲۰
 ۶۵) المنار/۳۵/۶
 ۶۶) سفر خروج باب ۲۰ بندھای ۱۴ تا ۱۷
 ۶۷) زکریای نبی باب ۱۴ بندھای ۱ تا ۲۱
 ۶۸) سفر خروج بند ۷ باب ۳۴

- (۶۹) سفر تکوین باب ۱۸ بند ۱۴
 (۷۰) کتاب اول سموئیل باب ۱۵ جمله‌های ۱۱۰
 (۷۱) سفر تشییه باب ۳۱ جمله‌های ۲۱
 (۷۲) سفر تشییه باب ۳۴ جمله ۷
 (۷۳) باب ۷ اوقا آیه ۳۳
 (۷۴) باب ۲۶ متى آيه ۲۷
 (۷۵) باب ۲ انجیل یوحنا
 (۷۶) امثال سلیمان نبی آیه ۲۹ باب ۲۳ و جاهای دیگر
 (۷۷) متى باب ۱۲
 (۷۸) باب ۱۹ متى و ۱۰ مرقس و ۱۸ لوقا
 (۷۹) باب ۷ لوقا
 (۸۰) باب ۱۵ اعمال رسولان
 (۸۱) مرقس باب ۱۶ آیه ۹
 (۸۲) باب ۱۹ انجیل متى
 (۸۳) انجیل متى باب ۵
 (۸۴) انجیل متى باب ۵
 (۸۵) طه ۸۵ - ۹۹
 (۸۶) دایره المعارف فرید وجدى ماده (ثالوث) به نقل از دایره المعارف «لاروس»
 (۸۷) مائدۀ ۷۲/۸
 (۸۸) توبه/۸۸
 (۸۹) منشور جاوید ۱۹۸/۲ و ۲۰۱
 (۹۰) ک. به:
 John Walvoord, Our lord Jesus Christ
 (۹۱) اعمال رسولان ۸/۳
 (۹۲) اعمال رسولان، ۹/۱ - ۶ و باب‌های بعدی
 (۹۳) آن بی. ناس، تاریخ جامع ادیان ص ۶۱۳
 (۹۴) آن بی. ناس، همان، ص ۶۱۴ / شلبی، مقارنه‌الادیان، ۱۰۲/۲ و ۱۰۳
 (۹۵) آن بی. ناس، همان/ ۶۳۵
 (۹۶) ک. به:
 otechism of The Catholic Church, p. 118 :
 این کتاب نزد مسیحیان همانند رساله‌ی عملیه نزد مسلمانان است.
 (۹۷) جان والورد، همان/ ۶۴ همچنین ر.ک.به:
 Robert Cummings Neville, A Theology primer, p 143 (Incarnation And The Two Natures of Chirst)
 (۹۸) جان والورد، همان/ ۶۴

دلایل دوری از دین

نوینگان: محمد اصغری نژاد و صادق عبدالحسی

مقدمه

عوامل درونی

عوامل بیرونی

- ۱) عدم تبیین صحیح و دقیق معتقدات مذهبی
- ۲) احساس کاذب بی‌فایده بودن دین و عقاید دینی در زندگی انسان
- ۳) عدم توانایی و نارسایی فلسفه‌های غیر اسلامی در ارائه جهان‌بینی صحیح
- ۴) تند خوبی و خلاهای روحی و عاطفی
- ۵) تحریف و وارونه و ناهنجار نشان دادن معارف دینی
- ۶) شبههای واهی در خصوص منشا پیدایش دین و معتقدات دینی
- ۷) عدم سعهی وجودی
- ۸) انتظارهای نامعقول از مذهب و عدم تعیین حد و مرز دین از علم
- ۹) شبههای تعارض مفاهیم دینی با علوم تجربی و پیشرفت‌های علمی

دلایل دوری از دین

مقدمه

خداجویی و تمایل به پرستش خداوند و قبول آیین پاک از هر عیب و خرافه و جهل، در وجود انسان یک امر فطری است. خداوند کریم در قرآن مجید می‌فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلَّدِينِ حَيْفَا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخُلُقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيْمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ - پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسانها را بر آن آفریده دگرگونی در آفرینش الهی نیست این است آیین استوار ولی اکثر مردم نمی‌دانند!» (روم ۳۰)

در آیه‌ی دیگری نیز می‌فرماید که در عالمی قبل از این عالم خداوند معرفت خود را به همه‌ی انسان‌ها عرضه کرد و آن‌ها پروردگار متعال را با همه‌ی صفاتش شناختند و به این شناخت اعتراف کردند.^۱

وَ إِذْ أَخْذَ رِبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتُهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلِي شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ - و (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت و آنها را گواه بر خویشتن ساخت (و فرمود): «آیا

من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری، گواهی می‌دهیم!» (چنین کرد مبادا) روز رستاخیز بگویید: «ما از این، غافل بودیم (و از پیمان فطری توحید بی خبر ماندیم)» (اعراف/۱۷۲)

حال نکته‌ی قابل تأمل این است که با وجود فطری بودن خداجویی و حتی فطری بودن «قبول دین خالص» و این‌که تنها دین خالص که مورد قبول خداوند خواهد بود «اسلام» است،^۴ چرا بسیاری از انسان‌ها از قبول دین یا قبول دین خالص و حقیقی سرباز می‌زنند.

عوامل این موضوع به دو بخش درونی و بیرونی هر فرد مربوط می‌شود، ولی ما در اینجا بنا داریم تا به‌طور اجمالی بیشتر به عوامل بیرونی آن بپردازیم.

عوامل درونی

با وجودی که عوامل بسیاری در هدایت و پذیرش دین توسط افراد تاثیر دارد، ولی مهم‌ترین آن خواست خود انسان است که بخواهد هدایت شود یا به دلیل پیروی از هوای نفس، خواستار هدایت نباشد.

«لَا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ - در قبول دین، اکراهی نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است.» (بقره/۲۵۶)

«إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ - کسانی که بعد از روشن شدن هدایت برای آنها، پشت به حق کردند، شیطان اعمال زشتاشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است!» (محمد/۲۵)

قرآن مهم‌ترین دلیل عدم هدایت افراد را «پیروی از هوی و هوس» می‌داند.

در تفسیر نمونه در خصوص این مطلب آمده است:^۵

در آیه ۴۲ سوره فرقان سخن مشرکان را نقل می‌کند که گفتند: «اگر ما بر پرستش خدایانمان استقامت نمی‌کردیم بیم آن می‌رفت که ما را گمراه سازد و ارتباطمان را با آن‌ها قطع کند - إِنْ كَادَ لَيُصْلِنَا عَنْ آلَهَتِنَا لَوْ لَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا»

قرآن در آیه ۴۳ به سخنان آن‌ها این‌گونه پاسخ می‌دهد که: روی سخن را به پیامبر کرده، به عنوان دلداری و تسلی خاطر و هم به عنوان بیان دلیل اصلی عدم پذیرش دعوت پیامبر از سوی آنان می‌فرماید: «آیا دیدی کسی که معبد خود را هوای نفس خویش برگزیده؟! - أَ رَأَيْتَ مِنِ الْحَذَدِ إِلَهًا هَوَاهُ» «آیا با این حالت تو قادر به هدایت او و دفاع از او هستی؟! - أَ فَأَلَّا تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا.»

یعنی، اگر آن‌ها در برابر دعوت تو دست به استهzae و انکار و انواع مخالفتها زدند به خاطر آن نبوده که منطق تو ضعیف و دلائل تو غیر قانع کننده و در آئینت جای شک و تردید است، بلکه به خاطر این است که آن‌ها پیرو فرمان عقل و منطق نیستند، معبد آن‌ها هوای نفسشان است.

در بیان قرآن هوی پرستی سرچشمه‌ی همه‌ی گمراهی‌ها است:

- ۱) غفلت و بی‌خبری: «وَ لَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ أَتَّبَعَ هَوَاهُ - از کسی که قلب او را غافل از یاد خود کرده‌ایم و پیرو هوای خویش است اطاعت مکن.»(کهف/۲۸)
- ۲) کفر و بی‌ایمانی: «فَلَا يَصِدِّقُكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَ أَتَّبَعَ هَوَاهُ - تو را از ایمان به قیامت باز ندارد کسی که ایمان به آن ندارد و پیرو هوای خویش است.»(طه/۱۶)
- ۳) بدترین گمراهی: «وَ مَنْ أَضَلَّ مِنْ أَتَّبَعَ هَوَاهُ بِعِيرٍ هُدَىٰ مِنَ اللَّهِ - چه کسی گمراه‌تر است از آن کس که از هوای نفس خویش پیروی می‌کند و هدایت الهی نیافته است.»(قصص/۵۰)
- ۴) نقطه‌ی مقابل حق طلبی: «فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعْ الْهَوَى فَيُضْلِكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ - در میان مردم به حق داوری کن و پیرو هوای مباش که تو را از راه خدا گمراه می‌کند.»(ص/۲۶)

- ۵) مانع عدالت: «فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى أَنْ تَعْدِلُوا - پیروی هوی مانع اجرای عدالت شما نگردد.»(نساء/۱۳۵)

- ۶) گسترش فساد در سرتاسر هستی: «وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحُقُّ أَهْوَاهُهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ - اگر حق از هوی و هوس آن‌ها پیروی کند آسمان‌ها و زمین و تمام کسانی که در آن‌ها هستند فاسد می‌شوند.»(مؤمنون/۷۱)

در روایات اسلامی نیز تعبیرات تکان دهنده‌ای در این زمینه به چشم می‌خورد: در روایتی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌خوانیم: «الهوی عدو العقل - هوای پرستی دشمن عقل است»

و همان حضرت می‌فرماید: « لا دین مع هوی * و لا عقل مع هوی - هرگز نه دین با هوای پرستی جمع می‌شود و نه عقل »

عوامل بیرونی

۱) عدم تبیین صحیح و دقیق معتقدات مذهبی

اگر تبیین دقیق و روشنی از جهان‌بینی مذهبی و جایگاه خداوند و انسان و ارتباط میان آن دو به دست ندهیم و به تشریح زوایای وحی و وساطت آن در راستای تکامل انسان و نقش امام در هدایت انسان و معاد و مباحثت مربوط به آن نپردازیم و سطحی‌نگری کنیم، تصویری عامیانه و مبهم از اسلام ارائه می‌شود. چنین تصویری از دین، موجب گریز بسیاری از مردم، به ویژه دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها از دین خواهد شد. چنین مباحثی که ارکان مذهب را تشکیل می‌دهد، از صدر اسلام تاکنون با بهترین و مناسب‌ترین برهان‌ها در قرآن، روایات و کتب کلامی و فلسفی و عرفانی مطرح شده است. کافی است در این زمینه بعد از تفقه در قرآن مجید و تفاسیر و کتب روایی، به کتاب‌های متقنی که درباره اصول دین و مباحث مبداء و معاد مطرح شده است، مراجعه شود.

عدم اطلاع درست از معارف ناب اسلامی و براهینی که درباره اصول عقاید عنوان شده است، ویژه عوام نیست. بسیاری از دانش‌آموزان و دانشجویان و حتی مربیان هم دچار این ضعف هستند.

شهید مطهری فرموده است: «مربیان دین باید اول بکوشند خودشان عالم و محقق و دین‌شناس بشوند و به نام دین مفاهیم و معانی نامعقولی در اذهان مردم وارد نکنند که همان معانی نامعقول منشأ حرکت‌های ضد دینی می‌شوند، ثانیاً در اصلاح محیط بکوشند و از آلودگی‌های محیط تا حدود امکان بکاهند، ثالثاً از همه مهم‌تر و بالاتر این که به نام دین و به اسم دین با فطریات مردم معارضه و مبارزه نکنند؛ آن وقت است که خواهند دید مردم «یندُخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا - گروه گروه وارد دین خدا می‌شوند.»^۴ (نصر/۲)

متاسفانه در دنیایی که تمام رشته‌های علوم تخصصی شده است «علوم دینی» مظلوم‌ترین علوم است، زیرا همه‌ی اشخاص در هر گروه اجتماعی به خود حق می‌دهند با کمترین اطلاعات دینی، در خصوص دین اظهار نظر کنند. این امر موجب گمراهی‌های بسیار و دوری مردم و شنوندگان مفاهیم از اسلام می‌گردد. حال ممکن است حتی فردی در علوم دیگر متبحر باشد ولی در خصوص مسائل دین مطالعه نداشته باشد، در این مورد باید اظهار نظر و تبیین مطالب دینی را به کارشناسان امر واگذار نماید. به عنوان مثال هیچ‌کس برای جراحی مغز و اعصاب نزد علمای علم فیزیک نمی‌رود، اگر چه بزرگ‌ترین فیزیکدان عالم باشد!

استاد مطهری قدس سرہ در این زمینه می فرماید:^۵

برای بنده بسیار روشن است که افرادی که تصور صحیح از این مسائل داشته باشند به خصوص از جنبه‌ی الهیات اسلامی، بسیار بسیار کم‌اند. مرحوم دکتر محمد اقبال پاکستانی به حق مردی است متفکر و اندیشمند، ولی این مرد بزرگ با فلسفه‌ی اسلامی آشنا نبوده است، (وی) کتابی تألیف کرده به نام سیر فلسفه در ایران که به هر چیزی دیگر از «سیر فلسفه در ایران» شبیه‌تر است.

این مرد بزرگ در مجموعه‌ای که از او به نام احیای فکر دینی در اسلام ترجمه و چاپ شده است مقاله‌ای دارد تحت عنوان «محک فلسفی تجلیات تجربه دینی» در آن مقاله برخی براهین فلسفی بر اثبات خدا از آن جمله برهان معروف و جوب و امکان - و به تعبیر آن کتاب «برهان جهان شناختی» - و دیگر برهان اتقان صنع - و به تعبیر آن کتاب «برهان هدف شناختی» - را انتقاد می‌کند.

تأمل در بیانات اقبال می‌رساند که وی تصور صحیحی از این مسائل نداشته است و به خصوص از مفهوم اسلامی این‌ها هیچ‌گونه آگاه نبوده است.

پایان فرمایش علامه شهید آیت‌الله مطهری

(۲) احساس کاذب بی‌فایده بودن دین و عقاید دینی در زندگی انسان

برخی می‌پندارند دین کاربردی در زندگی بشر امروزی ندارد و می‌گویند: «در گذشته، زندگی مواجه با هزاران مصائب و مشکلات از یک طرف و هزاران مسائل و مجهولات از طرف دیگر بود، بشر خود را عاجز و محتاج و متواضع می‌دید. رفع مشکلات و بی‌چارگی‌ها و حل مجهولات و ابهام‌ها را از خدایان و موجودات فوق طبیعی و روحانیون می‌خواست... در زمین نیز اداره و نظام امور، کم و بیش با دستگاه‌های دینی بود. بنابراین به این مطالب، احتیاج و انس خاص داشت. ولی بعد‌ها که ترقیات صنعت و پیشرفت وسایل مبارزه با عوامل طبیعت و دفاع انسان، توسعه و تکامل یافت و زندگی به نسبت مرphe و مطمئنی نصیب بشر گشت و اکتشافات علمی به توبه خود، پرده از بسیاری از اسرار و مجهولات برداشت... و از طرف دیگر امور اجتماعی و مدنی از دستگاه‌های دینی منفك شد، رفته رفته یک حالت بی‌نیازی، بلکه بی‌اعتنایی در مردم نسبت به خدا و دین و آداب دینی شیوع یافت.»^۶

درست است که پیشرفت‌های علمی سبب تسلط فراوان انسان بر طبیعت و منابع آن شده

است، اما انسان هنوز نتوانسته است بر مشکلات روحی خویش فائق آید و علم و صنعت به تنهایی قادر به تأمین آرامش روحی و معنوی انسان نیست. به طور خلاصه، به هیچوجه، نگرانی و ناراحتی از صحنه کشورهای پیشرفته و متmodern رخت نبسته است. به هیچوجه، علم و صنعت و نظمات حقوقی و قضایی و اقتصادی و سیاسی بشری آن اعتماد و امنیت و ارتباطی را که مطلوب بشر و مورد احتیاج و ضرورت گردش سالم امور و پیشرفت آنان می‌باشد، پیش نیاورده بلکه آن‌چه از این بابت هست، میراث گذشته است.

با نگاهی به وضعیت کنونی جهان به طور محسوس دیده می‌شود که نه تنها در التیام و ارتباط سالم تشکیل دهنده کاخ اجتماع بشر، سیستمی و از هم گسیختگی پدید آمده، بلکه از درون نیز روز به روز تهی و خالی می‌گردد. با از بین رفتن یا تضعیف مبانی و آرمان‌ها و سنت‌های اخلاقی، یک سلسله خلاهای روانی و فکری در عواطف و مغزها و اعمال ملت‌های متmodern پدیدار شده و می‌شود.

منحنی تغییرات تکامل علم و عقل بشر از قرن نوزدهم نسبت به قرون گذشته با سرعت تصاعدی سرسام‌آوری بالا می‌رود. «آرتور کستلر»^۷ در مقابل این منحنی صعودی عقل انسانی، یک منحنی نزولی را که آن هم در این قرون به طور سرسام‌آور تنزل می‌کند و سجایا و اخلاق انسان این دو قرن را نشان داده، قرار می‌دهد. جانشینی شدن علم به جای مذهب و اخلاق، هر چند سطح زندگی را بالا برده و انسان را بر طبیعت غالب ساخته است اما به عکس، غلبه‌ی انسان را برخودش و بر شهوت و امیالش تأمین نکرده است. بحران عصر ما ناشی از این است که از قرار معلوم، علم که جای مذهب و اخلاق را گرفته، قادر به انجام تمام وظایف نمی‌باشد.

(۳) عدم توانایی و نارسایی فلسفه‌های غیر اسلامی در ارائه جهان‌بینی صحیح

آیت‌الله شهید مطهری درباره نارسایی فلسفه غرب در ارائه جهان‌بینی صحیح می‌گوید: «سیاری از مقاهم فلسفی که در اروپا سر و صدای زیادی به پا می‌کند، از جمله مسائل پیش پا افتاده فلسفه اسلامی است. در ترجمه‌های فلسفه‌ی غربی به مطالب مضحكی برمی‌خوریم که به عنوان مطالب فلسفی از فیلسوفان بسیار بزرگ اروپا نقل شده است و هم به مطالبی برمی‌خوریم که می‌بینیم فیلسوفان (غربی) دچار برخی مشکلات در مسائل الهی بوده‌اند و نتوانسته‌اند آنها را حل کنند. یعنی معیارهای فلسفی‌شان نارسا بوده است. بدیهی است که این نارسایی‌ها زمینه‌ی فکری را به نفع ماتریالیسم آماده می‌کرده است.»^۸

شهید مطهری پاره‌ای از مهم‌ترین مباحث فلسفی را که فلاسفه‌ی غرب به خوبی نتوانسته‌اند به تبیین آن‌ها بپردازنند، مطرح کرده است.

شبهاتی که درباره عدم استحکام ادله‌ی اثبات وجود خداوند، به خصوص برهان نظم ارائه شده است و مکاتب الهی غربی توانایی پاسخ به آن‌ها را نداشته‌اند نیز از جمله علل گرایش به مادیگری است.^۹

در جامعه‌ی ما این مشکل وقتی رخ می‌نماید که به جای رجوع به متون اصیل دینی به جهت غرب‌زدگی و از خودبیگانگی به سراغ فلسفه‌ی غربی می‌رویم.

(۴) تند خویی و خلاهای روحی و عاطفی

یکی از عوامل گرایش به مادیگری، خلاهایی است که از لحاظ عاطفی گریبانگیرانسان شده است. عوامل بسیاری در ایجاد و رشد این خلاها نقش دارند. یکی از آن‌ها تندخویی است. اگر پدر فردی، مذهبی ولی تندخو و بی‌احساس باشد، فرزندانش به‌طور معمول کم‌عاطفه بار می‌آیند و این‌گونه به آنان القا می‌گردد که باورهای مذهبی منشأ واکنش‌های تندخویانه‌ی پدر است.

قرآن درباره‌ی جاذبه و اخلاق نیکوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در گرایش مردم به مذهب می‌فرماید: «وَ لَوْ كُنْتَ فَطَّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَا تُفْضُوا مِنْ حَوْلِكَ - اگر خشن و تندخو بودی، مردم از اطراف تو پراکنده می‌شدن.» (آل عمران ۱۵۹)

(۵) تحریف و وارونه و ناهنجار نشان دادن معارف دینی

ارائه‌ی تصویر ناصحیح و مکدر و آمیخته با تحریف، کاستی و خرافه از مذهب و عقاید مذهبی - به‌طور عمده از سوی دشمنان داخلی و خارجی و به‌طور سه‌های از سوی جاهلان و غیر اهل فن - تاثیر مستقیمی در عدم پذیرش معارف دینی از سوی مردم، به خصوص قشر تحصیل کرده دارد. این مسئله ریشه‌ی تاریخی دارد. نمونه‌ای از آن را در روش یهود و تحریفاتی که در تورات برای عدم تصدیق پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نمودند، می‌توان دید.

آیت الله مطهری درباره‌ی ارائه‌ی تصویر نادرستی که برخی از مبلغان کژاندیش از مذهب ارائه نموده‌اند، می‌فرماید:^{۱۰}

یکی دیگر از موجبات اعراض و روگرداندن از دین، جنگ و ستیزی است که برخی از داعیان و مبلغان دینی بی‌خرد میان دین و سایر غراییز فطری و طبیعی بشر ایجاد می‌کنند و دین را به جای این‌که مصلح و تعديل کننده‌ی غراییز دیگر معرفی کنند آن را ضد و منافی و دشمن سایر فطريات بشر معرفی می‌کنند.

بشر فطریات زیادی دارد. در سرشت بشر تمایل به بسیار چیزها نهاده شده است. همه‌ی این تمایلات مربوط به اموری است که بشر در سیر تکاملی خود به آن‌ها احتیاج دارد؛ یعنی هیچ تمایل بیهوده و لغوی که احتیاج به کشتن و میراندن داشته باشد در وجود بشر نهاده نشده است، همچنان که هیچ عضو لغو و بیهوده‌ای در بدن بشر خلق نشده است. در سرشت انسان تمایلات زیادی هست، از آن جمله است تمایل به ثروت، تمایل به محبوبیت اجتماعی، تمایل به علم و حقیقت‌جویی، تمایل به تشکیل خانواده و انتخاب همسر و امثال این‌ها. تمایل دینی نیز یکی از تمایلات طبیعی انسان است. هیچ‌یک از این تمایلات با یکدیگر سر جنگ ندارند. بین آن‌ها تضاد و تنافض واقعی نیست. هر کدام از آن‌ها سهمی و حظّی و بهره‌ای دارد. اگر سهم و حظّ و بهره‌ی هر یک از آن‌ها به عدالت داده شود هماهنگی کامل میان آن‌ها برقرار می‌شود. ناهماهنگی و ناراحتی و جنگ و سنتیز آن‌گاه بر می‌خیزد که انسان بخواهد سهم بعضی از آن‌ها را به دیگری بدهد، یکی را گرسنه نگهدارد و دیگری را بیش از حد لازم اشیاع نماید. یکی از مختصات دین اسلام این است که همه‌ی تمایلات فطری انسان را در نظر گرفته، هیچ‌کدام را از قلم نینداخته و برای هیچ‌کدام سهم بیشتری از حق طبیعی آن‌ها نداده است. معنی فطری بودن قوانین اسلامی هماهنگی آن قوانین و عدم ضدّیت آن‌ها با فطریات بشر است؛ یعنی اسلام گذشته از این‌که از نظر ایمان و پرستش خدا پرورش دهنده یک احساس فطری است، از نظر قوانین و مقررات نیز با فطرت و طبیعت و احتیاجات واقعی بشر هماهنگ است.

بعضی از مقدّس‌مآبان و مدعیان تبلیغ دین، به نام دین با همه‌چیز به جنگ برمی‌خیزند؛ شعارشان این است: «گر می‌خواهی دین داشته باشی پشت پا بزن به همه‌چیز، گرد مال و ثروت نگرد، ترک حیثیت و مقام کن، زن و فرزند را رها کن، از علم بگریز که حجاب اکبر است و مایه‌ی گمراهی است، شاد مباش و شادی نکن، از خلق بگریز و به انزوا پناه ببر، و امثال این‌ها». بنابراین اگر کسی بخواهد به غریزه‌ی دینی خود پاسخ مثبت بدهد باید با همه‌چیز در حال جنگ باشد. بدیهی است وقتی که مفهوم زهد، ترک وسائل معاش و ترک موقعیت اجتماعی و انزوا و اعراض از انسان‌های دیگر باشد؛ وقتی که غریزه‌ی جنسی پلید شناخته شود و منزه‌ترین افراد کسی باشد که در همه‌ی عمر مجرّد زیسته است؛ وقتی که علم دشمن دین معرفّی شود و علما و دانشمندان به نام دین در آتش افکنده شوند و یا سرهاشان زیر گیوتین برود مسلّماً و قطعاً مردم به دین بدین خواهند شد.

پایان فرمایش علامه‌ی شهید آیت‌الله مطهری

۶) شباهه‌های واهمی در خصوص منشا پیدایش دین و معتقدات دینی

در میان متفکران غربی درباره‌ی منشاً پیدایش دین، نظریاتی ارائه شده است. برخی دین را ناشی از جهل انسان به حقایق هستی و برخی آن را ناشی از ترس انسان از خدایان و گروهی عکس‌العملی در مقابل بی‌نظمی‌ها و عده‌ای عاملی در راه کسب امتیازات طبقاتی ذکر کرده‌اند.^{۱۲}

بیان شهید مطهری در این خصوص این است که:^{۱۲}

از نقل این فرضیه‌های گوناگون حدائق این قدر می‌توانید استنباط کنید که در مغرب زمین در میان مخالفین دین، وحدت نظری وجود ندارد، هر یک از مخالفین چیزی مخصوص به خود گفته است.

فروید گفت: «دین نه ناشی از ترس است، نه از جهل است، نه عکس‌العمل در مقابل بی‌نظمی‌هاست و نه عاملی است در راه کسب امتیازات طبقاتی.»

او همان‌طوری که همه‌ی حوادث اجتماع را با غریزه‌ی جنسی تحلیل و توجیه می‌کرد، خواست دین را هم از این راه توجیه کند و در نتیجه گفت: «بشر در اجتماع از نظر جنسی محرومیت‌هایی پیدا می‌کند که موجب می‌شود غریزه عقب رانده شده و به شعور ناخودآگاه برود. وقتی که آن‌جا رفت قیود اجتماعی جلویش را می‌گیرد که بیرون نیاید، اما در آن صورت این محرومیت‌ها از راه‌ها و به شکل‌های دیگری بروز می‌کند که یکی از آن‌ها دین است. دین ریشه‌اش تمایل جنسی است و نه چیز دیگر.»

او همچنین می‌گفت که: «ریشه‌ی اخلاق هم تمایلات جنسی است، علم هم ریشه‌اش جنسی است.»

اگر از او می‌پرسیدیم: «آیا به عقیده‌ی شما دین چه موقعی از میان مردم خواهد رفت؟» می‌گفت: «آزادی جنسی مطلق بدھید به‌طوری که هیچ محرومیت جنسی وجود نداشته باشد، در آن صورت دین هم وجود نخواهد داشت.»

اما طولی نکشید که فروید خودش هم از حرف خودش پشیمان شد. شاگرد‌هایش نیز از او نپذیرفتند. در همین‌جاست که نظریه‌ی فطری بودن دین و این‌که دین جزو نهاد بشر است پیدا می‌شود.

۷) عدم سعهی وجودی

هر فردی سعهی وجودی و ظرفیت محدودی دارد و توانایی و تحمل بیش از آن را ندارد. البته این سعه در پرتو کسب علم و عمل صالح قابل توسعه و افزایش است. امام صادق علیه السلام فرمود: «روزی نزد علی بن الحسین علیهم السلام سخن از تقیه پیش آمد آن حضرت فرمود: بخدا اگر ابوذر می‌دانست آن‌چه در دل سلمان بود. او را می‌کشت، در صورتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میان آن دو برادری برقرار کرد، پس درباره‌ی مردم دیگر چه گمان دارید؟ همانا علم علماء صعب و مستصعب است، جز پیغمبر مرسل یا فرشته‌ی مقرب یا بنده‌ی مؤمنی که خدا دلش را به ایمان آزموده طاقت تحمل آن را ندارد، سپس فرمود: و سلمان از این رو از جمله‌ی علماء شد که او مردیست از ما خانواده و از این جهت او را در ردیف علماء آوردم.»^{۱۳}

در کتاب اصول کافی در شرح این روایت آمده است: «مقصود از آن‌چه در دل سلمان است، مراتب معرفت خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسائل غامض قضاء و قدر و امثال آنست که اگر آن‌ها را به ابوذر می‌گفت، ابوذر او را به دروغ و ارتداد نسبت می‌داد و محکوم به قتلش می‌دانست و یا آن مطالب را به دیگران می‌گفت و آن‌ها سلمان را می‌کشتند. چنان‌چه خود سلمان رضی الله عنہ در خطبه‌ی خود گوید: علم زیادی به من عطا شده، اگر همه‌ی آن‌چه را می‌دانم به شما بگویم، دسته‌ای گویند: سلمان دیوانه شده و دسته‌ای گویند: خدا یا کشنده‌ی سلمان را بیامرز.»^{۱۴}

همچنین آن حضرت فرمود: «مَا كَلَمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْعِبَادَ بِكُثُرٍ عَقْلَهُ قَطُّ وَ قَالَ فَالَّرَّسُولُ اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّمَا مَعَاهِدَ الْأُنْبِيَاءِ أُمِرَّنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ - هیچ‌گاه پیغمبر با مردم از عمق عقل خویش سخن نگفت بلکه می‌فرمود: ما گروه پیغمبران مأموریم که با مردم به اندازه‌ی عقل خودشان سخن گوئیم.»^{۱۵}

محدوده فکری و وجودی انسانی می‌تواند از جمله عوامل کفر و انکار حقایقی باشد، که در ورای آن محدوده وجود دارد.

به همین جهت باید دقت کرد که با هر کس به اندازه‌ی فهم او صحبت کرد و بیان بعضی مطالب ممکن است نه تنها باعث هدایت نشود، بلکه باعث گمراهی گردد، بهویژه وقتی که ما توان تشریح و تبیین دقیق و همه فهم مطلب را نداشته باشیم.

۸) انتظارهای نامعقول از مذهب و عدم تعیین حد و مرز دین از علم

برخی به سبب اطلاعات ناقص و غلط از معارف دینی، انتظارهای نامعقول از خداوند دارند و چون به آرزوها و امیالشان دست نمی‌یابند، به انکار حقایق می‌پردازند. برخی چون از حد و مرز دین آگاهی ندارند، پاسخ تمام پرسش‌های خویش را از آیات و روایات انتظار دارند، غافل از این که هر علمی، حتی علوم دینی و معارف الهی حد و مرز خاصی دارد. دین بر سه محور: اصول عقاید، اخلاق و احکام، استوار است و به فراتر از آن نظری ندارد. علوم دیگر نیز بر پایه‌ی محور خاصی می‌چرخد. همان‌گونه که از دانش فیزیک نمی‌توان انتظار داشت که نیازهای شیمی راحل کند، از معارف الهی نیز نباید توقع داشت که به عنوان مثال درباره‌ی مثلثات و تاثیر آن در مهندسی ساختمان سخن بگوید.

البته در ورای ایات قرآن و روایات مطالب علمی گفته شده، ولی این مطلب هم عمومیت ندارد و هم بسیاری از آن‌ها بعد از کشفهای علمی بشر مشخص شده است.

۹) شبههای تعارض مفاهیم دینی با علوم تجربی و پیشرفت‌های علمی

عدهای گمان می‌کنند که دین اسلام همانند مسیحیت قرون وسطایی با علوم تجربی و پیشرفت‌های علمی مخالف است. غافل از این که قرآن به مناسبت‌هایی به مطالبی که امروزه از آن‌ها تحت عنوان کلی علوم تجربی یاد می‌شود، اشاره کرده است:

«طنطاوی» در تفسیر خود، ذیل آیه ۴ سوره‌ی قیامت، «بلی قادرینَ علیَّ اُنْ سُوَيْ بَنَائِهٖ - آری ما توانیم سرانگشتان انسان را به طور کامل بسازیم.» می‌گوید: «حکمت ذکر سرانگشتان فقط در عصر ما معلوم می‌شود و کسی تا این اوآخر نمی‌دانست که خطوط سرانگشت هر فردی، منحصر به خود اوست. و در این جهت، میان دو نفر هیچ‌گاه شباهتی نیست و انگشت‌نگاری به همین علت مرسوم و متداول شده است... پس عجبی نیست اگر دوست من، "محمود بک سالم" از اروپا خبر می‌دهد که این آیه یک نفر آلمانی را مسلمان و معتقد به قرآن نمود.»^{۱۹}

همچنین در قرآن مجید درباره‌ی آسمان و زمین و نحوه‌ی خلقت آن‌ها و این که آسمان‌ها در آغاز به صورت توده‌ی گاز به هم پیوسته بودند و سپس به قدرت الهی از هم جدا شدند، و نیزگردش هر یک از کرات در مداری معین و با رعایت فواصلی که با یکدیگر تصادم نکنند و این که نور خورشید از خود اوست و نور ماه از خورشید است و این که نور خورشید از انوار متعددی ترکیب شده^{۲۰} و نظیر آن یاد شده است.^{۱۸}

در بسیاری از روایات نیز درباره‌ی نظام خلقت و آفرینش جالب و عجیب موجودات سخن گفته شده است. شاید خواندنی‌ترین آن‌ها روایت مفصلی است که «مفضل» آن را از حضرت صادق علیه‌السلام نقل کرده که به «توحید مفضل» معروف است.

نباید از یاد برد که علل دیگری نیز وجود دارد که عامل گریز از مذهب است که به علت طولانی شدن از ذکر آن‌ها خودداری می‌کنیم.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱) در شماره ۲۴ فصلنامه شمیم معرفت در مقاله‌ای تحت عنوان «معرفت شهودی و علم حضوری نسبت به خداوند» درباره‌ی این موضوع مطالعی نگاشته شده است.
- ۲) مراجعه کنید به آیات: آل عمران/۱۹ و ۸۵ - مائدہ/۳ - انعام ۱۲۵ - زمر/۲۲
- ۳) تفسیر نمونه ج ۱۵، خلاصه صفحات ۱۰۰ تا ۱۰۶
- ۴) مجموعه آثار ج ۳ ص ۴۰۵
- ۵) اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۵، ص ۳۷ - مجموعه آثار ج ۶ ص ۸۹۹
- ۶) بعثت ج ۲ ص ۲۳
- ۷) Arthur Koestler داستان‌نویس، وقایع‌نگار و روزنامه‌نگاری از یهودیان مجارستان بود که در سال ۱۹۴۵ تابعیت انگلیس را به دست آورد.
- ۸) علل گرایش به مادیگری، ص ۹۵
- ۹) تفکر فلسفی غرب از منظر استاد مطهری، علی دزاکام، ص ۱۶۶ به بعد
- ۱۰) امدادهای غیبی ص ۴۵
- ۱۱) مجموعه‌ی آثار استاد شهید مرتضی مطهری، ج ۳، ص ۳۸۹ تا ۳۹۳ نظریه‌های مختلف را بررسی کرده است.
- ۱۲) مجموعه آثار ج ۳ ص ۳۹۲
- ۱۳) اصول کافی، ج ۱ ص ۱
- ۱۴) اصول کافی، ج ۱ ص ۲۳
- ۱۵) همان
- ۱۶) تاریخ و علوم قرآن، علی حجتی کرمانی، ص ۱۴۵ و ۱۴۶
- ۱۷) همان، ص ۱۴۶ و ۱۴۷
- ۱۸) به عنوان نمونه: فصلت ۱۱ - انبیاء/۳۰ و ۳۳ - یس/۴۰

شش سرآمد گناه شرحی کوتاه از حضرت آیت‌الله مجتبی تهرانی

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صِ إِنَّ أَوَّلَ مَا عُصِيَ اللَّهُ بِهِ سِتُّ حُبُّ الدُّنْيَا وَ حُبُّ الرِّئَاسَةِ وَ حُبُّ الطَّعَامِ وَ حُبُّ النِّسَاءِ وَ حُبُّ النَّوْمِ وَ حُبُّ الرَّاحَةِ . (المحاسن ج ۱ ص ۲۹۵)

روایت از امام صادق (صلوات‌الله‌علیه) منقول است که حضرت به نقل از پیامبر گران‌قدر اسلام، فرمودند: سرآمد اموری که موجب می‌شود انسان از فرمان الهی سرپیچی کند و نسبت به خداوند گناه و عصیان کند، شش مورد است. یعنی این شش مورد سرآمد هستند؛ نه این که موارد دیگر موجب گناه نمی‌شود. این‌ها در غالب موارد سرآمد هستند. گناهانی که از انسان سر می‌زنند، منشأش یکی از این‌ها است.

۱) **حُبُّ الدُّنْيَا**؛ پول دوستی: این موجب می‌شود که نه حرام سرش بشود نه حلال. لذا موجب عصیان می‌شود.

دو نوع گناه داریم که یکی از آن‌ها ترک واجب است؛ خود ترک واجب هم گناه است. پول دوستی منشأ گناه می‌شود. (مانند عدم پرداخت حقوق واجب، نفقه، خمس، زکات و...)

۲) **حُبُّ الرِّئَاسَةِ**؛ جاوه طلبی، ریاست طلبی: این هم منشأ گناهان و معاصی دیگر می‌شود.

۳) **حُبُّ الطَّعَامِ**: «ابن‌البطن»، یعنی کسانی که به اسارت شکم می‌روند. این هم منشأ گناهان بعدی می‌شود.

۴) **حُبُّ النِّسَاءِ**: منظور «ابن الفرج» است. مراد از حب‌النساء شهوت جنسی است. از آن طرف، حب‌الطعام به تعبیر ما شهوت بطنی و شکم‌پرستی است، از آن طرف هم شهوت جنسی را مطرح می‌فرماید که از این دو تعبیر می‌شود به «ابن‌البطن و الفرج». این‌ها اسیرند و به اسارت شکم و شهوت جنسی‌شان درآمده‌اند. این منشأ می‌شود برای گناه.

۵) **حُبُّ النَّوْمِ**: یعنی کسانی که خیلی مقیدند به خوابیدن. این‌ها هم به معصیت می‌افتد. یک سخن معاصی هست که منشأش حب‌نوم و خواب است. صبح، نماز صبحش قضا می‌شود، برای چه؟ چون می‌خواهد بخوابد.

۶) **حُبُّ الرَّاحَةِ**؛ یعنی راحت طلبی. این هم منشأ یک سخن از معاصی است. یک رشته هست که همه‌ی این شش مورد را به هم پیوسته می‌کند و آن «حبُّ» است. «حب‌الدُّنْيَا»، «حب‌الرِّئَاسَةِ»، «حب‌الطَّعَامِ»، «حب‌النِّسَاءِ»، «حب‌النَّوْمِ»، «حب‌الرَّاحَةِ». همه‌ی این‌ها مثل دانه‌های تسبیحی در یک نخ هستند و آن نخ تسبیح، همین «حب‌دنیا و امور مادی» است. لذا همه‌ی این‌ها مربوط به هم هستند. تعلق به این عالم ماده است که انسان را به گناه می‌کشاند. این اگر نباشد، هیچ وقت گناه سر نمی‌زنند و واجب هم ترک نمی‌شود.

عوامل عزت و محبوبیت

از دیدگاه اسلام

نویسنده: رضا اخوی

- | | |
|--------------------------|--|
| ۶- بی نیازی از دیگران | معنای عزت |
| ۷- کار و تلاش | رابطه ایمان و عزت |
| ۸- کردار نیک | اصلی‌ترین عوامل عزتمندی و
محبوبیت حقیقی |
| ۹- زمینه‌های خانوادگی | ۱- پروا پیشگی |
| ۱۰- پیروی از رهبران الهی | ۲- فرمانبرداری از خدا |
| دیگر عوامل | ۳- اتصال به عزیز |
| یک حدیث قدسی | ۴- تواضع و فروتنی |
| سخن آخر | ۵- کنترل و مهار خشم |

عوامل عزت و محبویت

از دیدگاه اسلام

۶۰

بدون شک همه‌ی مردم دنیا دوست دارند مورد عشق و علاقه دیگران واقع شده و محبت و احترام آنان را نسبت خود جلب نمایند و به اصطلاح عزیز و محبوب باشند. این دوست داشتن به گونه‌ای است که حتی برخی به کارهای غیرمعمول و گاه غیرمعقول دست می‌یازند تا این راه کسب شهرت و محبویت کنند. آن‌ها گاه مجبور می‌شوند از خود شخصی بگذرند تا بتوانند آنچنان باشند که دیگران دوست دارند.

برخی دیگر نیز برای پاسخ دادن به این تمايل فطری، دست به دامن روش‌های نادرستی همچون مبهات نمودن به مال و ثروت، مدرک و تخصص، چهره و لباس و مانند آن می‌شوند که البته بدان دست نخواهند یافت؛ برخی نیز با اهرم‌ها و روش‌هایی همچون ورزش، سیاست‌بازی، هنر و رسانه‌های تصویری به ویژه سینما و تلویزیون و...، تلاش می‌نمایند تا به هر قیمت ممکن خود را محبوب و مشهور جلوه داده و در دل‌ها نفوذ پیدا کنند، غافل از این‌که راهکارهای اساسی محبویت در جایی دیگر نهفته است و قلب‌ها و دل‌ها دست خالق مهربانی است که به هر سو بخواهد آن را می‌کشاند و چنین افرادی اگرچه ممکن است مدت کوتاهی مشهور باشند، ولی هرگز به عزت واقعی که همراه با پایداری و دوام باشد دست نخواهند یافت. چرا که بین شهرت و محبویت و عزت تفاوت‌های اساسی وجود دارد و بسیارند کسانی که ممکن است مشهور باشند ولی محبوب نیستند، مانند صدام‌ها و هیتلرها و دیگر جنایتکارانی که شهرت تاریخی دارند ولی عزت و جایگاهی در دل‌ها نداشته و همواره با شنیدن یاد آنان، لعن و نفرین و تأسف نثارشان می‌شود.

دین مقدس اسلام بالاترین ارج و ارزش را برای مقام انسان واقعی منظور داشته است و تاج «ولقد كرمنا بني آدم...» ابر سر او نهاده است. ولی متساقنه برخی افراد با بروز رفتارهای سخیف و پاسخ مثبت دادن به هوای نفس و خواهش‌های درون، عزت و کرامت خود را با بهای اندک معاوضه می‌نمایند. در این نوشتار برآنیم تا عوامل عزت را در دیدگاه اسلام بررسی نموده و این مسئله را با دستورات الهی که از طریق وحی و اهل بیت به ما رسیده است مورد کنکاش قرار دهیم.

معنای عزت

عزت را به معنای عظمت، ارجمندی، سرافرازی، گرامی شدن و گران قدر بودن تفسیر کرده‌اند.^۲ در زبان عرب به زمین غیرقابل نفوذ و سخت «ارض عزاز» می‌گویند که هیچ‌گونه ابزاری در آن اثر نمی‌کند. واژه‌ی عزت نیز از همین ریشه گرفته شده است و به معنای حالتی است که نمی‌گذارد انسان شکست بخورد و مغلوب دیگران واقع شود.^۳

از دیگر معانی عزت، «قدرت، غلبه و اقتدار» است.^۴ عزت و عزیز، یکی از اسمای الهی است که در قرآن بیش از ۸۸ بار از آن یاد شده است.^۵

در معنای دقیق‌تر، عزت، همان شناخت انسان به حقیقت نقش خود و قرار دادن آن در مقام و منزلت خود است.^۶

بنابراین می‌توان گفت که عزت در حوزه‌های گسترده‌ای مانند جامعه به معنای اقتدار و عظمت و در حوزه‌های شخصی به مفهوم ارجمندی، سربلندی و عظمت است.

یکی از بزرگان^۷ در معنای عزت می‌نویسد: «عزت آن است که انسان حقیقت وجود خود و امتیازاتش را بشناسد و وجود خود را در راه امور زودگذر مادی مصرف ننماید.»^۸

رابطه ایمان و عزت

انسان مؤمن دارای جایگاه والا و ارزشمندی است که اسلام بر عزیز و ارجمند بودن آن پافشاری نموده و هرگونه عمل، سخن و رفتاری را که با این عزتمندی ناسازگار باشد، برنمی‌تابد و با آن به مقابله برمی‌خیزد.

منطق اسلام می‌گوید: انسان باید در دنیا و آخرت سرافراز و عزتمند زندگی کند و زندگی به همراه خواری و زبونی، سزاوار و شایسته‌ی انسان‌های با ایمان نیست.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «فَالْمُؤْمِنُ يَكُونُ عَزِيزًا وَ لَا يَكُونُ ذَلِيلًا - مؤمن، پیوسته عزیز و سرافراز است و خوار و زبون نیست.»^۹

همچنین فرمودند: «خداؤند اختیار همه‌ی امور را به انسان واگذار کرده، جز آن که اجازه نداده است خود را خوار و ذلیل کند.»^{۱۰}

و نیز فرمودند: «لَا يَنْعِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يُذْلَلَ نَفْسَهُ - بر هیچ فرد با ایمانی جایز نیست که خود را خوار و ذلیل کند.»^{۱۱}

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی جایگاه و اهمیت وجود عزت نفس در مسلمانان می‌فرماید: «هر کس ذلت را بپذیرد از خاندان ما نیست.»^{۱۲}

و امام باقر علیه السلام فرمود: «خداؤند سه ویژگی به مؤمنان عطا کرده است: عزت در دنیا و آخرت، رستگاری در دو دنیا و هیبت و بزرگی در مقابل ستمگران.»^{۱۳}

اصلی‌ترین عوامل عزتمندی و محبوبیت حقیقی

۱- پروا پیشگی

بدون تردید یکی از دستاوردهای ایمان و تقوا، وجاحت و شخصیت اجتماعی است. انسان با تقوا در نظر افراد خوب و بد جامعه، دارای عظمت و عزت است. چنین شخصی در نظر مردم، آبرومند و با فضیلت است و در دل‌های آنان نفوذ پیدا می‌کند. خداوند متعال در وعده‌ای عمومی به تمامی کسانی که خواهان عزت و ارجمندی هستند، می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا - به طور حتم کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند رحمان محبتی برای آنان در دل‌ها قرار می‌دهد.»^{۱۴}

به عبارت دیگر، محبت افراد با ایمان در سرشت پاک انسان‌ها جای دارد و انسان‌های با تقوا، مورد علاقه و محبت خواهند بود و انسان نسبت به آن‌ها نوعی احساس انس و الفت داشته، به برقراری ارتباط و هم‌صحبتش با آنان علاوه‌مند می‌شود. از داستان حضرت یوسف علیه السلام در زندان چنین بر می‌آید که آن دو نفری که آمدند تا حضرت یوسف علیه السلام خوابشان را تعبیر کنند، آثار ایمان و تقوای حضرت بود که آن‌ها را به سمت ایشان کشاند؛ از این‌رو پس از بیان درخواست خود مبني بر تعبیر خوابشان گفتند: «إِنَّ نَرَاكُ مِنَ الْمُحْسِنِينَ - ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم.»^{۱۵}

رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه وسلام فرمودند: «ما أَقْلَلَ عَيْدًا إِلَى اللَّهِ إِلَى أَقْلَلَ اللَّهُ بِقُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَيْهِ حَتَّى يَرُزِّقَهُمْ مَوَدَّتَهُمْ وَرَحْمَتَهُمْ وَمَحَبَّتَهُمْ - هیچ بنده‌ای قلب و دلش متوجه خدا نمی‌شود؛ مگر این که خدا دل‌های مؤمنان را متوجه او می‌کند تا دوستی، رحمت و محبت آن‌ها را روزی او کند.»^{۱۶} و در روایت دیگری فرمودند: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَعْزَزَ النَّاسِ فَلَيَتَقَبَّلْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - هر کس می‌خواهد عزیزترین مردم باشد، باید از خدای عز و جل پروا داشته باشد.»^{۱۷}

و حضرت علی علیه السلام فرمودند: «ای بندگان خدا ! شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم ...، به حقایق آن چنگ زنید تا شما را به پناهگاه‌های آسایش و جایگاه‌های رفاه و حصارهای محافظه و منزلهای عزت برساند.»^{۱۸}

امام صادق علیه السلام نیز با اشاره به اثرات مثبت خویشتنداری و رعایت تقوا فرمودند: «مَنْ أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ ذُلِّ الْمَعَاصِي إِلَيْ عِرْ التَّقْوَى أَغْنَاهُ اللَّهُ بِلَا مَالٍ وَأَعْزَّهُ بِلَا عَشِيرَةٍ وَأَنْسَهُ بِلَا بَشَرٍ - کسی که خداوند او را از خواری گناهان به عزت پرهیزگاری در آورد، او را بی‌نیاز می‌گرداند، بی‌آن که ثروتی داشته باشد و عزیز و قدرتمندش می‌کند بی‌آن که ایل و تباری داشته باشد و از تنها‌یابی به درش می‌آورد بی‌آن که کسی با او همدم شود.»^{۱۹}

به راستی اگر انسان دل به خدا بینند و خداوند را محور زندگی مادی و معنوی خود قرار دهد، از هیچ قدرتی جز خداوند نخواهد ترسید و اگر به این مقام بر سر که فقط از خدا پروا نماید، ضمن رفع تمامی گرفتاری ها و مشکلاتش، خداوند نیز ابهت و عظمت او را در دل دیگران قرار می دهد و در چشم دیگران عزت و بزرگی خواهد یافت. در کلام نورانی امام ششم آمده است:

«مَنْ خَافَ اللَّهَ أَخَافَ اللَّهُ مِنْهُ كُلُّ شَيْءٍ وَ مَنْ لَمْ يَخْفِ اللَّهَ أَخَافَهُ اللَّهُ مِنْ كُلُّ شَيْءٍ- هر کس از خدا بترسد، خدا چنان ابهتی به او می دهد که همه از او هراس داشته باشند و کسی که از خدا نترسد، خداوند او را از هر چیزی می ترساند.»^{۲۰}

حضرت در روایتی دیگر به معلی بن خنیس فرمودند: «ای معلى! از خداوند عزت و قدرت بخواه تا تو را قادرمند کند. عرض کرد: چگونه یابن رسول الله؟! فرمود: ای معلى! از خدا بترس، همه چیز از تو می ترسد.»^{۲۱}

در این راستا بررسی زندگی شخصیت های معنوی همانند علماء و عرفاء و بزرگان و شیوه هی تعامل مردم با آنان گواه خوبی در این زمینه است. بد نیست در این باره به کلام شخصیتی اشاره کنیم که دل های زیادی در سراسر جهان مژذوب و شیفتگی او شدند و بر اثر پرواپیشگی عده ای فراوانی مژذوب او شدند. ایشان می نویسد: «پس ای عزیز! نام نیک را از خداوند بخواه، قلوب مردم را از صاحب قلب خواهش کن که با تو باشد، تو کار را برای خدا بکن، خداوند علاوه بر کرامات های اخروی و نعمت های آن عالم، در همین عالم هم به تو کرامات ها می کند، تو را محبوب می نماید، موقعیت تو را در قلوب زیاد می کند، تو را در دو دنیا سر بلند می فرماید.»^{۲۲}

۲- فرمانبرداری از خدا

اطاعت و فرمانبرداری از خداوند - که ثمره هی ایمان به او است - از مهم ترین عوامل عزیز شدن است. و خداوند در اعلانی عمومی و جاودان، جاده عزتمندی و کرامت را به همگان نشان داده است. رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم فرمودند: خدای تعالی هر روز می فرماید:

«أَنَا الْعَزِيزُ فَمَنْ أَرَادَ عَزَّ الدَّارِينَ فَلْيَطْعِعْ الْعَزِيزَ - من پروردگار عزتمند شما هستم، پس هر کس در دو جهان عزت می خواهد باید از خدای عزیز فرمان برد.»^{۲۳}

و در روایتی دیگر فرمود: «أَعِزَّ أَمْرَ اللَّهِ يُعِزَّكَ اللَّهُ - فرامین پروردگارت را بزرگ دار تا تو را عزت بخشد.»^{۲۴}

امام علی علیه السلام که مصدق بارز عارفان و بندگان حقیقی خداوند است که در سایه بندگی و اطاعت - علی رغم تلاش همه بدخواهانش - مدال عزت و کرامت ابدی گرفت، نیز خطاب به ره پویان عزت می فرماید: «اگر می خواهید بدون داشتن مال و ثروت بی نیاز باشید و بدون داشتن ایل و تبار عزتمند گردید و بدون برخورداری از قدرت، از شما فرمان ببرند، باید از خواری معصیت خدا به عزت طاعت او در آید که در این صورت همه آنها را خواهید یافت.^{۲۵}

همچنین فرمود: «إِذَا طَلَبَتِ الْعِزَّةَ فَاطْلُبْهُ بِالطَّاعَةِ - اگر جویای عزت و بزرگی هستی، آن را در طاعت و بندگی خداوند بجوی.»^{۲۶}

با کمال تأسف برخی از مردم بهجای آن که به منبع حقیقی عزت و کمال متصل گردند، دنبال برخی بزرگان و رؤسا که دارای قدرت و مقام ظاهری هستند راه می‌افتدند تا بلکه از این طریق به بزرگی و مقام و قدرتی برسند. خداوند در مورد این گروه از مردم می‌فرماید: «ای داوود من عزت را در طاعت از خود قرار دادم؛ ولی مردم آن را در خدمت به سلطان (دارای مقام و منصبی بودن) جست و جو می‌کنند؛ از این رو آن را نمی‌یابند.»^{۲۷}
بندگی کن تا که سلطانت کنند تن ها کن تا همه باخت کنند

فوی هیوانی سزاوار تو نیست ترک این فو کن که انسانت کنند^{۲۸}

بنابراین عبادت و بندگی انسان، زمینه‌ساز عزت و عظمت او خواهد بود و در نقطه‌ی مقابل گناه و معصیت، زمینه‌ساز ذلت و زبونی.

امام کاظم علیه السلام در دعای خودشان می‌فرمایند:

«اللَّهُمَّ أَعِزِّنِي بِطَاعَتِكَ وَ أَذْلِلْ أَعْدَائِي بِمَعْصِيَتِكَ - خداوند! مرا در پرتو بندگی و طاعت خودت عزت بخش و دشمنان مرا در سایه گناه و معصیت، به خواری و ذلت مبتلا کن.»^{۲۹}

۳- اتصال به عزیز

انسان با صرف نظر از یاری خداوند، جز فقر و ذلت چیزی ندارد «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ - ای مردم شما (همگی) نیازمند به خدائید». اتصال به خداوند - که در سایه‌ی توکل و اعتماد به او به دست می‌آید - انسان را از واستگی‌هایی که سرچشمه‌ی ذلت و بردگی است نجات می‌دهد و به او آزادگی و عزت می‌بخشد. انسانی که به خداوند متصل شود و به او اعتماد و توکل کند و امورش را به او واگذارد، عزیز و سربلند خواهد شد. از نظر قرآن همه‌ی عزت‌ها از آن خداوند است «وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ»^{۳۰} و این خداوند است که می‌تواند انسان را به اوج عزت و افتخار یا ذلت و حقارت برساند:

«قُلِ اللَّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعْزِّزُ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذَلِّلُ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْحَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - بگو بار الهای، ای مالک حکومت‌ها! به هر کس بخواهی حکومت می‌بخشی و از هر کس بخواهی حکومت را می‌گیری، هر کس را بخواهی عزت می‌دهی و هر کس را بخواهی خوار می‌کنی، تمام خوبی‌ها به دست تو است، تو بر هر چیز قادر و توانایی.»^{۳۱}
خداوند خطاب به همه‌ی انسان‌ها و کسانی که در جستجوی عزت و قدرت و محبوبیتند، می‌فرماید: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا - هر کس سربلندی می‌خواهد، سربلندی یکسره از آن خداست.»^{۳۲}

شخصی به امام حسن مجتبی عليه السلام عرض کرد: «إِنَّ فِيلَكَ عَظَمَةً - در شما عظمتی است. حضرت فرمود: بَلْ فِي عِزَّةٍ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ - بلکه در من عزتی وجود دارد. [چنان‌که] خداوند می‌فرماید: عزت از آن خدا و رسول او و مؤمنان است.»^{۳۴}

آری سرچشمه‌ی عزت اوست و باید به او متصل شد تا عزیز گردید. امیرالمؤمنین علی عليه السلام چه زبای خطاب به پروردگار عرض می‌کند: «إِلَهِي كَفَيْ بِي عِزًا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَ كَفَيْ بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًا - خدا! همین عزت مرا بس که بنده تو هستم و همین افتخار مرا بس که تو پروردگار من هستی.»^{۳۵}

۴- تواضع و فروتنی

فطرت و طبع هر انسانی به سوی محبت، نرمی، خوش‌خویی و مهربانی گرایش دارد و در نقطه‌ی مقابل، از فرد یا عاملی که از او خشونت، بی‌رحمی، بی‌عاطفه بودن، عدم رعایت حریم‌های رفتاری و گفتاری و... احساس کند، گریزان است.

به‌طور حتم نقشی که نرم‌خویی، مهربانی، ملاطفت و فروتنی افراد در جلب احترام و محبت متقابل و به دنبال آن، عزت و کرامت در بی خواهد داشت، از دیگر عوامل پررنگ‌تر و بارزتر است؛ زیرا این شاخصه در افراد گوناگون به لحاظ حضور آنان در اجتماع و در تمامی شئون زندگی و برخوردهای روزانه نمود و جلوه‌ی خاصی می‌باید و انسان می‌تواند برای جلب محبت و احترام دیگران از این عامل به نحو شایسته و بایسته بهره بگیرد.

چو فواهی در قدور والا رسی ز یک شب تواضع به بالا رسی

در این حضرت آنان گرفتند صدر که فهود را فروتار نهادند قدر

چو سیل آمد اندر به هول و نهیب فتاد از بلندی به سر در نشیب

چو شبینم بیفتاد، مسکین و فرد به مهر آسمانش به عیوق برد^{۳۶}

سفرش به تواضع و فروتنی امری است که در آموزه‌های دینی بر آن تأکید فراوان شده است. در قرآن کریم تواضع و فروتنی مؤمنان در برابر یکدیگر، به عنوان یکی از ویژگی‌های افراد با ایمان مطرح شده است.

خداآوند در سوره می‌فرماید: «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنِ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِيَ اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِّمِّلُهُمْ وَ يُحِّمِّلُهُمْ أَدْلَلَةً عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ - ای کسانی که ایمان آورده ایدا هر کس از شما از دینش برگردد به زودی خدا قومی را می‌آورد که آنان را دوست دارد و آن‌ها نیز او را دوست دارند (و از ویژگی‌های آنان این است که) در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران سخت‌گیر و گردنکش هستند.»^{۳۷}

همچنین خداوند در قرآن به پیامبر شلی‌الله‌علیه‌وآل‌ه وسلم دستور می‌دهد که با افراد با ایمان با نرمی و احترام برخورد کند و جایگاه و منزلت آنان را رعایت نماید:

«وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ - وَ بَالٌ وَ پِرْ خُودَ رَا بِرَأْيِ مُؤْمِنَانِي كَه از تو پیروی می‌کنند، بگستر.»^{۳۸} همچنین می‌فرماید «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ»^{۳۹}

همچنین درباره‌ی لزوم رعایت حریم والدین می‌فرماید: «وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ - بالهای تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آور.»^{۴۰}

تواضع و فروتنی برخلاف تصور متکبران، نه تنها سبب کوچک شدن انسان نمی‌شود، بلکه بر قدر و منزلت وی نیز می‌افزاید و موجب رفعت مقام و عزت انسان می‌گردد. در واقع نرم خوبی و رفتار متواضعانه نه تنها ذره‌ای از بزرگی و عظمت انسان نمی‌کاهد بلکه جامه وقار و ابهت به او می‌پوشاند و فرد متواضع را در نگاه دیگران بزرگ و با عظمت جلوه می‌دهد. امیر مؤمنان علیه‌السلام با اشاره به این واقعیت می‌فرمایند: «الْتَّوَاضُعُ يَكْسُوكُ الْمَهَابَةَ - تواضع، جامه بزرگی و عظمت بر تو می‌پوشاند.»^{۴۱}

و رسول اکرم شلی‌الله‌علیه‌وآل‌ه وسلم فرمودند: «إِنَّ التَّوَاضُعَ يَزِيدُ صَاحِبَهُ رِفْعَةً فَتَوَاضَعُوا بِرَفْعِكُمُ اللَّهُ - همانا فروتنی بر رفعت صاحب خود می‌افزاید، پس فروتن و متواضع باشید تا خداوند شما را رفعت بخشد.»^{۴۲}

همچنین فرمودند: «هیچ‌کس فروتنی نکرد، مگر این که خدا او را بالا برد.»^{۴۳}
 امام صادق علیه‌السلام نیز فرموده‌اند: «در آسمان دو فرشته بر بندگان گماشته شده‌اند، پس هرگاه بنده‌ای برای خدا فروتنی کند، او را بالا برند و هر کس تکبر کند، او را پست گردانند.»^{۴۴}
 امام موسی کاظم علیه‌السلام درباره‌ی ارزش تواضع و مقام فرد متواضع می‌فرمایند: «خداوند افراد فروتن را به اندازه‌ی فروتنی و تواضع آن‌ها بالا نمی‌برد و رفعت نمی‌بخشد، بلکه آن‌ها را به اندازه عظمت و بزرگی خود بالا می‌برد.»^{۴۵}

حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه در این خصوص چنین فرموده‌اند: «ممکن است نفس از راه بحث با تو پیش آید و بگوید تو دارای مقامی باید مقام خود را برای ترویج شریعت حفظ کنی، با فقرا نشستن وقوع تو را از قلوب می‌برد، مزاح با زیر دستان تو را کم وزن می‌کند، پایین نشستن در مجالس از مقام تو کاسته می‌کند، آن وقت خوب نمی‌توانی به وظیفه‌ی شرعی خود اقدام کنی، بدان تمام این‌ها دام‌های شیطان و مکاید نفس است. رسول اکرم، شلی‌الله‌علیه‌وآل‌ه، موقعیتش در دنیا از حیث ریاست از تو بیشتر بود، و سیره‌اش آن بود که دیدی. من خود در علمای زمان خود کسانی را دیدم که ریاست تامه یک مملکت، بلکه قطر شیعه را، داشتند، و سیره‌ی آن‌ها تالی تلو سیره رسول اکرم، شلی‌الله‌علیه‌وآل‌ه، بود. جناب استاد معظام و فقیه مکرم، حاج شیخ عبدالکریم حائری بیزدی، که از

هزار و سیصد و چهل تا پنجاه و پنج ریاست تامه و مرجعیت کامله ڤظر شیعه را داشت، همه دیدیم که چه سیره‌ای داشت. با نوکر و خادم خود هم‌سفره و هم‌غذا بود، روی زمین می‌نشست، با کوچک‌ترین طلاس مزاح‌های عجیب و غریب می‌فرمود. اخیراً که کسالت داشت، بعد از مغرب بدون ردا یک رشته‌ی مختص‌المرد دور سرش پیچیده بود و گیوه به پا کرده در کوچه قدم می‌زد. وقوعش در قلوب بیشتر می‌شد و به مقام او از این کارها لطمه‌ای وارد نمی‌آمد.»^{۴۶}

۵- کنترل و مهار خشم

کنترل خشم و غضب و تسلط بر هوای نفس و کمرنگ نمودن حضور پرنگ شیطان در لحظات خشم و غضب، به مجاهده و ریاضتی فراوان نیاز دارد که از عهده‌ی هر کس بر نمی‌آید؛ ولی در هر صورت اگر کسی به این مقام برسد و بتواند در موقع فُران خشم و غضب، اراده (و کنترل) خود را از دست ندهد و احساس و هوای نفسش بر عقل او چیره نگردد، به عزت و بزرگی خواهد رسید که پاداش دنیوی چنین شخصی شوکت و عظمت در نظر دیگران و برخورداری از ثواب صبر و بردازی در آخرت خواهد بود.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «مَا مِنْ عَبْدٍ كَظَمَ غَيْظًا إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَ عِزًّا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ - هیج بنده‌ای خشم خود را فرو نمی‌خورد، مگر این که خداوند بر عزت او در دنیا و آخرت می‌افزاید.»^{۴۷} و امام باقر علیه‌السلام نیز سه چیز را عامل عزتمندی انسان می‌دانند: «الصَّفْحُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَ إِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَهُ وَ الصَّلَةُ لِمَنْ قَطَعَهُ - گذشت کردن از کسی که به او ستم کرده، بخشیدن به کسی که از دادن چیزی به او دریغ کرده و برقراری ارتباط با کسی که از انسان بریده است.»^{۴۸}

داستان شیخ جعفر کاشف الغطا (یکی از علمای بزرگ شیعه)، در این مورد مشهور است که: «روزی مبلغی پول که از وجودهات شرعی نزد او بود، بین فقرای اصفهان تقسیم کرد و سپس به نماز جماعت ایستاد. بین دو نماز که مردم مشغول خواندن تعقیبات بودند، سید فقیری آمد و خود را به شیخ جعفر رسانید و گفت: ای شیخ! مال جدم (خمس) را به من بده!»

شیخ جعفر گفت: کمی دیر آمدی، متأسفانه چیزی باقی نمانده است.

آن سید با کمال جسارت و بی‌ادبی آب دهان خود را به ریش او انداخت.

شیخ جعفر نه تنها هیج گونه عکس‌العمل خشونت‌آمیزی از خود نشان نداد، بلکه برخاست و در حالی که دامن لباس خود را به دست گرفته بود، میان صفوف نمازگزاران گردش کرد و گفت: هر کس ریش شیخ را دوست دارد به این سید کمک کند.

مردم که ناظر این صحنه بودند اطاعت کردند و لباس شیخ را پر از پول کردند. شیخ هم

همه‌ی پول‌ها را به آن سید تقدیم کرد و آن‌گاه به نماز عصر ایستاد.»^{۴۹}

۶- بی نیازی از دیگران

یکی دیگر از عواملی که تأثیر شگرفی در عزتمندی و ارتقای محبوبیت انسان دارد، پرهیز از سؤال و درخواست نیاز از دیگران است؛ به واقع کسی که دست حاجت و نیاز به سوی دیگری دراز می‌کند، دست خفت و خواری و زبونی به سوی دیگران درازا کرده و با این کار خواری و ذلت را به سوی خود می‌کشاند.

درخواست و سؤال کردن یا نکردن، ریشه در عزت نفس، استغنا، علو طبع و شخصیت انسان دارد و سؤال کردن معیار و ارزش این‌ها را مشخص می‌کند.

از این‌رو در آموزه‌های دینی، مؤمن به بی‌نیازی از دیگران دعوت شده و از عواملی که زمینه‌ساز این نوع درخواست‌ها هستند (مانند طمع، تنبی، کسالت و...) به شدت نهی شده و بر عوامل مؤثر در ایجاد عزت (مانند قناعت و مناعت طمع)، تأکید شده است.

پیامبر اسلام صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند: «عَزُّ الْمُؤْمِنِ إِسْتَعْنَاؤُهُ عَنِ النَّاسِ وَ فِي الْقِنَاعَةِ الْحُرْرِيَّةِ وَ الْعُزُّ» - عزت افراد با ایمان در بی‌نیازی از دیگران است و آزادی و شرافت در قناعت به دست می‌آید.^{۵۰}

لقمان حکیم به فرزند خود چنین می‌گوید: «اگر می‌خواهی عزت دنیا را به دست آوری، طمع خویش را از آن‌چه مردم دارند ببر؛ زیرا پیامبران و صدیقان به سبب برکنندن طمع خود، به آن مقامات رسیدند.»^{۵۱}

امام باقر علیه السلام در این‌باره فرمودند: «الْيَأسُ مَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ عَزُّ الْمُؤْمِنِ فِي دِينِهِ - چشم نداشتن به دست مردم موجب عزت دینی مؤمن است.»^{۵۲}

ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم

با پادشه بگوی که روزی مقرر است

ابباب هاجتیم و زبان سؤال نیست

در هضرت گریه تقاضا په هابت است^{۵۳}

نقل شده است: روزی علی علیه السلام از دکان قصابی گذشت. قصاب گفت: یا امیر المؤمنین (ظاهراً این جریان در دوران خلافت حضرت بوده است) گوشت‌های بسیار خوبی آوردمام، اگر می‌خواهید ببرید. حضرت فرمودند: الان پول ندارم. قصاب گفت: من صبر می‌کنم. حضرت فرمودند: من به شکم خود می‌گوییم صبر کند. اگر نمی‌توانستم به شکم خود بگوییم صبر کند از تو می‌خواستم صبر کنی؛ ولی من به شکم خود می‌گوییم صبر کند.»^{۵۴}

اهل بیت علیهم السلام در روایات مختلف یکی از صفات شیعه را سؤال (درخواست با عجز یا گدایی) نکردن بر شمرده‌اند.

در روایتی آمده است «وَ لَا يَسْأَلُ عَذَّوْنَا وَ إِنْ مَاتَ جُوعًا - شیعه از دشمنان ما درخواست نمی‌کند حتی اگر از گرسنگی بمیرد.»^{۵۵} در روایتی دیگری آمده است: «وَ لَا يَسْأَلُ عَيْرَ إِخْوَانِهِ وَ لَوْ مَاتَ جُوعًا - از غیر برادران دینی خود (دیگر شیعیان) درخواست نمی‌کند حتی اگر بمیرد.»^{۵۶} و در مرحله‌ای بالاتر فرموده‌اند: «وَ لَمْ يَسْأَلِ النَّاسَ وَ لَوْ مَاتَ جُوعًا - از مردم درخواست نمی‌کند حتی اگر بمیرد.»^{۵۷} و در نهایت آمده است: «وَ لَا يَسْأَلُ وَ إِنْ مَاتَ جُوعًا - (بهطور کلی هیچ) درخواستی نمی‌کند حتی اگر از گرسنگی بمیرد»^{۵۸}

۷- کار و تلاش

کار و تلاش نمایانگر همت و غیرت افراد برای حفظ عزت، کرامت و ارجمندی خانواده و فرزندان است و افراد مؤمن به خواری و نداری خانواده خود رضایت نمی‌دهند و برای سربلندی آنان تلاش و کار را بر خود واجب می‌دانند تا از این راه، عزت، افتخار، سربلندی و شرف را برای خود و خانواده‌شان به ارمغان بیاورند.

در روایات نیز کار به عنوان عاملی برای عزتمندی مطرح شده است و انسان را موظف می‌نماید که نباید به هیچ قیمتی به ذلت و خواری تن بدهد.

شخصی حضور امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: «من دستم سالم نیست و توان کار کردن ندارم، از طرفی سرمایه‌ی کار نیز ندارم و به کمک شما نیازمند هستم! حضرت نکاهی به او انداخت و فرمود: سرت سالم است، برو کار کن و روی سرت بگذار (مانند هیزم و امثال آن) و خود را از مردم بی نیاز کن.»^{۵۹} مُعَلَّى بْنِ خُنَيْس می‌گوید: امام صادق علیه السلام مرا دید که سر وقت به بازار نرفته‌ام و دیر به کسب و کار می‌پردازم، به من فرمود: «أَنْجُدُ إِلَيْكَ عِزًّكَ - از فردا صبح زود دنبال عزت برو؛ (یعنی کار و شغلت).»^{۶۰}

۸- کردار نیک

انجام کارهای شایسته، نقش بنیادی در ایجاد عزت دارد؛ به‌طور کلی عمل، سازنده‌ی شخصیت و وسیله‌ای برای سرفرازی انسان به‌شمار می‌آید؛ البته از نظر قرآن عملی مورد تأیید است که انسان را به سوی شاهراه نور، هدایت، کمال و سعادت برساند که به آن «عمل صالح» گفته می‌شود. در قرآن نیز از عمل صالح به عنوان عامل عزت یاد شده است:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَزَّةَ فَلِلَّهِ الْعَزَّةُ جَمِيعاً إِلَيْهِ يَصْعُدُ الْكَلْمُ الطَّيْبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ - کسی که خواهان عزت است (باید از خدا بخواهد؛ چرا که) تمام عزت برای خدا است؛ سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌روند و عمل صالح به آن رفعت می‌بخشد.»^{۶۱}

۹- زمینه‌های خانوادگی

در یک خانواده عزتمند - که روحیه‌ی عزتمندی بر اساس تعالیم اسلام در آن وجود دارد - به طور طبیعی فرزندان نیز با فطرت خدا محور و معنویت‌گرا رشد می‌کنند و در چنین خانواده‌ای عزت نفس به اوج خود خواهد رسید.

حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام نمونه‌ی کاملی از این‌گونه فرزندان است که جلوه‌های عزتمندی ایشان در واقعه‌ی عاشورا و قبل و بعد از آن به وضوح دیده می‌شود.

درس عزت و کرامتی که حضرت به بشریت آموخت همین بس که در جنگی نابرابر شرکت کرد و مرگ با عزت را بر زندگی ذلتبار ترجیح داد و فرمود:

«مَوْتٌ فِي عِزٍّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلٍّ - مرگ در عزت بهتر از زندگی در زیونی است.»^{۶۲}

حضرت در روز عاشورا هنگامی که عمر سعد پیشنهاد تسلیم شدن را مطرح کرد، فرمود: «هَيَهَا مَا أَخْذُ الدَّنَيْنَ، أَبَيَ اللَّهُ ذَلَكَ لَنَا وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَجُدُودُ طَابَتْ وَ طَهَرَتْ وَأُنُوفُ حَمِيمَةُ وَنُفُوسُ آئِيَةٍ لَا تُؤْثِرُ مَصَارِعُ الْأَنَامِ عَلَيْ مَصَارِعَ الْكِرَامِ - هیهات که زیر بار ننگ و ذلت رویم! زیرا خداوند و رسول او و مؤمنان و نیاکان پاکیزه و دامن‌های پاک [که مرا پروردۀ] و دل‌های غیرتمند و جان‌های والا و بزرگ‌منش، خواری را نپذیرند و هلاکت زیونانه را بر کشته شدن شرافتمدانه ترجیح ندهند که افراد پست را اطاعت کنیم.»^{۶۳}

۱۰- پیروی از رهبران الهی

واقعیت این است که رهبران الهی نقشی اساسی در ایجاد جامعه‌ای عزتمند برای پیروان خود داشته‌اند؛ زیرا خود آن‌ها در اوج عزت و عظمت بودند و از آن‌جا که پیروان نیز تابع و پیرو رهبر و مقتدای خود هستند، خواه ناخواه جامعه و مردم به سوی عزت و افتخار سوق داده خواهند شد؛ یعنی رسالت همه‌ی انبیا و امامان علیه‌السلام ایجاد حسن اعتماد به نفس، خودباوری و جلوگیری از احساس حقارت، ذلت و خود کم‌بینی بوده است و از آن‌جا که خداوند خواستار عزت و ارجمندی افراد با ایمان است، پیروی از رهبران الهی را بر مردم واجب شمرده و ثمره‌ی این پیروی را هم سر بلندی، عزتمندی، سعادت و رستگاری می‌داند.

در قرآن کریم به گونه‌ای زیبا، از نقش رهبران الهی در عزت بخشی مردم خبر داده شده است: «وَلَوْ أَنَا أَهْلُكُهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قِيلَهُ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولاً فَتَبَعَّ آياتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَدْلِلَ وَتَخْرُى - اگر ما آنان را (قبل از آن که قرآن نازل شود) با عذابی هلاک می‌کردیم، (در قیامت) می‌گفتند: پروردگار!

چرا پیامبری برای مانفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم، پیش از آن که ذلیل و رسوا شویم.»^{۶۴}

امام سجاد علیه‌السلام اطاعت از رهبران الهی را موجب عزت دانسته، می‌فرماید:

«طَاعَةُ وُلَيَّةِ الْأَمْرِ تَمَامُ الْعِزْ - پیروی از اولی‌الامر (و رهبران دینی)، نهایت سربلندی است.»^{۶۵}

دیگر عوامل

البته عوامل عزتمندی منحصر در موارد ذکر شده نیست و در آیات و روایات عوامل دیگری همچون علم و دانش، قناعت، صبر و بردازی، بخشش و انصاف، خواری نفس، راستگویی، عقل و درایت، شجاعت، تلاوت برخی سوره‌ها مانند سوره زمر و... برای عزتمندی بیان شده است، همچنین ترک گناهان و اعمال و رفتارهای ناشایستی همچون دروغگویی، طمع کاری، چاپلوسی و تملق، تکبر و غرور، پیروی از شهوت، بیان مشکلات نزد دیگران، بی‌حیایی، قمار و شراب‌خواری، گفتن سخنان هزل و بیهوده، عیب‌جویی، بدزبانی، همنشینی با بدنامان و... از مواردی است که برای تقویت عزتمندی و محبوبیت و رهایی از ذلت و خواری در روایات و منابع معتبر اسلامی به آن‌ها اشاره شده است.

یک حدیث قدسی

این بحث را با حدیثی قدسی و زیبا، به پایان می‌بریم که خداوند متعال در سخنی با رسول خود حضرت محمد صلی الله علیہ وآلہ وسلم ضمن برشمردن برخی عوامل میاهات و افتخار، که انسان‌ها آن‌ها را وسیله‌ی عزت و کرامت می‌پندارند، به تخطیه‌ی این‌گونه افکار پرداخته و گذرا و نایابدار بودن این موارد را گوشزد می‌نماید.

«قَالَ اللَّهُ تَعَالَى نَبِيُّهُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: افْتَخَارُ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا عَلَى سَتَةِ أُوْجَهٍ: أَوْجُهٌ بِالْوَجْهِ الْحَسَنِ، وَالثَّانِي بِالْفَصَاحَةِ، وَالثَّالِثُ بِالْمَالِ؛ وَالرَّابِعُ بِالْحَسَبِ وَالنِّسَبِ، وَالخَامِسُ بِالْقُوَّةِ، وَالسَّادِسُ بِالْمُلْكِ؛ خَدَاوَنْدُهُ بِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَرِمَوْدَهُ: مِبَاهَاتٍ وَ افْتَخَارٍ مَرْدَمٌ درِّ دُنْيَا بِهِ يَكِيٰ از

این شش چیز است:

- | | | |
|----------------|---------------------------------|------------------|
| ۱) زیبایی چهره | ۲) بیان شیرین و سخنران خوب بودن | ۳) دارایی و ثروت |
| ۴) حسب و نسب | ۵) قدرت جسمی | ۶) پست و مقام |
- سپس خداوند به تخطیه‌ی این نوع دیدگاه‌های نادرست پیرامون عزتمندی و محبوبیت پرداخته و می‌فرماید:

قُلْ يَا مُحَمَّدُ! لِمَنْ افْتَخَرَ بِالْوَجْهِ الْحَسَنِ: تَلْفُحٌ وُجُوهُهُمُ التَّارُ وَ هُمْ فِيهَا كَالْحُوْنٌ^{۶۶}; ای محمد! به کسی که به زیبایی صورتش می‌نازد بگو: آتش جهنم صورت‌هایشان را خواهد سوزاند و زشت منظر خواهند شد.

وَ قُلْ لِمَنْ افْتَخَرَ بِالْمَالِ وَ الْوَلَدِ: يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بُنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ^{۶۷} و به کسی که به ثروت و دارایی و فرزند خود افتخار می‌کند و آن‌ها را مایه‌ی عزت خود می‌داند بگو: روز قیامت مال و فرزند انسان به حالش سودی خواهد بخشید و تنها قلب سلیم است که به حال انسان نفع خواهد داشت.

وَ قُل لِّمَنِ افْتَخَرَ بِالْقُوَّةِ: عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غَلَاظٌ شَدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمْرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ^{۶۸} وَ بِهِ كُسْيٍ
كَهْ بِهِ زُورٌ بازِوْ وَ قَدْرَتْ خُودٌ افْتَخَارٌ مِيْ كِنْدِ، بِگُوْ: دَرْ قِيَامَتْ فَرِشْتَگَانَ قَدْرِتْمَنْدِي هَسْتَنْدِ كَهْ با
شَدَادٌ وَ غَضَبٌ با آنِهَا بِرْخُورَدٌ خَواهِنْدِ كَرَدْ وَ آنِچَه رَا كَهْ ازْ نَاحِيَهِي پَرْوَرَدْ گَارْشَانَ بِهِ آنِهَا امْرِ
شَوْدَ، انجام خَواهِنْدِ دَادِ.

وَ قُل لِّمَنِ افْتَخَرَ بِالْحَسَبِ وَ التَّسَبِ: فَلَا أَئْسَابَ بَيْهُمْ بَوْمَئِنْدِ وَ لَا يَقْسَاءُلُونَ^{۶۹} وَ بِهِ كُسْيٍ كَهْ بِهِ
حَسَبٌ وَ نَسَبٌ وَ بِزَرْگَزَادَگِي وَ پَدَرٌ وَ مَادَرٌ خُودٌ افْتَخَارٌ مِيْ كِنْدِ، بِگُوْ: رُوزِي فَرَا خَواهِدَ رسِيدِ كَهْ
همَهِي اينِ پَيْونَدِها وَ خَويِشَانِدِها قَطْعَ خَواهِدَ شَدَ وَ ازْ حَالِ يَكْدِيَگَرِي بِي خَبَرِ خَواهِنْدِ شَدِ.

وَ قُل لِّمَنِ افْتَخَرَ بِالْمُلْكِ: لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْفَهَارِ^{۷۰} وَ بِهِ كُسْيٍ كَهْ بِهِ مَقَامٌ وَ رِيَاسَتٌ
خُودٌ فَريِفَتْهِ شَدَهْ وَ آنِرا عَزَّتْ وَ كَرَامَتْ خُودِ مِيْ بَنْدارَدِ، بِگُوْ: رُوزِي قِيَامَتْ پَادِشاَهِي وَ قَدْرَتِ،

مَخْصُوصِ خَداَونَدِ است.^{۷۱}*

سخن آخر

در دعای مکارم الاخلاق امام سجاد علیه السلام آمده است:

«وَ أَعَزَّنِي وَ لَا تَبْتَلِينِي بِالْكِبْرِ... وَ لَا تَرْغَبْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَى حَطَطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا ، وَ لَا
تُحَدِّثْ لِي عِزَّاً ظَاهِرًا إِلَى أَحَدَتْ لِي ذَلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدْرِهَا»

مرا عَزَّتْ بَخْشَ وَ بِهِ كَبْرٌ وَ غَرُورٌ مُبْتَلِيَمْ مَكْنِ... وَ مَرَا نَزَدَ مَرْدَمْ درْجَهَايِي بَالَا مِيرِ، جَزِ اينِ كَهْ
بِهِ هَمَانِ انْدَازَهِ نَزَدَ خُودَمْ فَرُودَمْ آوَرِي وَ هِيجَ عَزَّتْ آشَكَارِي بِرَايِمْ پَدِيدَ نِيَارَهِ؛ مَگَرِ اينِ كَهْ بِهِ
هَمَانِ انْدَازَهِ ذَلَّتِي درُونَي درِ نَظَرِ خُودَمْ پَدِيدَ آوَرِي.^{۷۲}

* در اين روایت به دلایلی که ما نمی‌دانیم برای مورد دوم (بالقصاصه - بیان شیرین) مانند دیگر موارد نکته‌ای بیان نشده است. البته شاید این مطلب در ذیل یکی دیگر از پاسخ‌ها باشد. (والله عالم) اما آیات زیر می‌تواند به این قسمت مربوط باشد.

الْيَوْمَ تَعْتَمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهُدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ - امروز بر
دهانشان مهر می‌نهیم، و دست‌هایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان کارهایی را که انجام
می‌دادند شهادت می‌دهند. (یس/۶۵)

هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطَقُونَ - امروز روزی است که سخن نمی‌گویند. (مرسلات/ ۳۵)

وَ يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْدَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ - (به خاطر بیاورید)
روزی را که از هر امتی گواهی بر آنان برمی‌انگیزیم سپس به آنان که کفر ورزیدند، اجازه (سخن
گفتن) داده نمی‌شود و (نیز) اجازه عذرخواهی و تقاضای عفو به آنان نمی‌دهند. (نحل/ ۸۴)

يَوْمَ يُقْوَمُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفَّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ - روزی که «روح» و «ملائکه»
در یک صف می‌ایستند و هیچ‌یک، جز به اذن خداوند رحمان، سخن نمی‌گویند. (نبا/ ۳۸)

پی‌نوشت‌ها:

- (۱) اسراء / ۷۰
- (۲) فرهنگ معین و لغتنامه‌ی دهخدا واژه‌ی عزت - فرهنگ آذرتاش ص ۴۳۵
- (۳) مفردات راغب ص ۳۳۳ - تاج‌العروس ج ۴ ص ۵۴
- (۴) صحاج جوهري ج ۳ ص ۸۸۶ - لسان‌العرب ج ۵ ص ۳۷۸ - القاموس المحيط، ج ۲ ص ۱۸۲ - مجمع‌البحرين ج ۳ ص ۱۷۲ - تاج‌العروس ج ۴ ص ۵۵ - الفروق‌اللغويه ص ۳۳
- (۵) مانند: بقره ۲۶۰، ۲۶۰، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۴۰ - آل عمران/۱۲۶ - ۶، ۱۸، ۶۲، ۱۲۶ - مائدہ/۱۱۸ - انعام/۹۶ - هود/۶۶ - ابراهیم/۴ - شعر/۱۷، ۲۱۷، ۱۹۱، ۱۷۵، ۱۹۱، ۱۸۹، ۱۷۵، ۱۴۰، ۱۲۲، ۱۴۰، ۱۸۹، ۹۶۸ - عنکبوت/۴۲ - روم/۵ و ...
- (۶) لغتنامه‌ی دهخدا واژه‌ی عزت
- (۷) ابو‌وحص‌سهروردی از حکماء مشهور
- (۸) تفسیر روح‌المعانی آلوسی ج ۲۸ ص ۱۰۲
- (۹) کافی، ج ۵ ص ۶۳
- (۱۰) همان
- (۱۱) کافی، ج ۵ ص ۶۳
- (۱۲) تحف‌العقلون ص ۴۱
- (۱۳) کافی، ج ۸ ص ۲۳۴
- (۱۴) مریم/۹۶
- (۱۵) یوسف/۳۶
- (۱۶) تفسیر مجمع‌البيان ج ۶ ص ۴۵۴
- (۱۷) تحف‌العقلون، ص ۲۷ - وسائل‌الشیعه ج ۲۷ ص ۱۶۹ - بحار‌الانوار ج ۶۷ ص ۲۵۸
- (۱۸) همان
- (۱۹) میزان‌الحكمه ج ۳ ص ۱۹۵۸ - تاریخ‌یعقوبی، ج ۲ ص ۳۸۱
- (۲۰) کافی ج ۲ ص ۶۸ - وسائل‌الشیعه ج ۱۵ ص ۲۱۹
- (۲۱) بحار‌الانوار ج ۶۷ ص ۳۸۲ - میزان‌الحكمه ج ۱ ص ۸۲۹
- (۲۲) چهل حدیث امام خمینی(ره) ص ۴۱
- (۲۳) بحار‌الانوار، ج ۶۸ ص ۱۲۰ - تفسیر مجمع‌البيان، ج ۸ ص ۲۳۴
- (۲۴) میزان‌الحكمه ج ۳ ص ۱۹۵۸ - کنز‌العمال ج ۱۵ ص ۷۸۵
- (۲۵) میزان‌الحكمه ج ۳ ص ۱۹۵۸
- (۲۶) غرر‌الحکم ص ۱۸۴ شماره ۳۴۹۷
- (۲۷) مستدرک‌الوسائل، ج ۱۲ ص ۱۷۳ - بحار‌الانوار، ج ۷۴ ص ۴۵۳
- (۲۸) جوهري
- (۲۹) مصباح‌المتهجد ص ۵۱۱ - بحار‌الانوار ج ۸۷ ص ۲۱۳
- (۳۰) فاطر/۱۵
- (۳۱) منافقون/۸
- (۳۲) آل‌عمران/۲۶
- (۳۳) فاطر/۱۰
- (۳۴) المناقب ج ۴ ص ۹
- (۳۵) بحار‌الانوار ج ۷۴ ص ۹۱ - ج ۴۰۲ ص ۳۸۶ - کنز‌الفوائد ج ۱ ص ۹۴

- (۳۶) سعدی
 (۳۷) مائده/۵۴٪
 (۳۸) شعراء/۲۱۵٪
 (۳۹) حجر/۸۸٪
 (۴۰) اسراء/۲۴٪
 (۴۱) کافی ج ۸ ص ۲۲
 (۴۲) کافی ج ۲ ص ۱۲۱
 (۴۳) بحارالأنوار ج ۷۲ ص ۱۲۰ - مستدرکالوسائل ج ۱۱ ص ۲۹۷ - امالی طوسی ص ۵۶
 (۴۴) کافی ج ۲ ص ۱۲۲ - وسائلالشیعه ج ۱۵ ص ۲۷۳
 (۴۵) مستدرکالوسائل ج ۱۱ ص ۲۹۹ - تحف العقول ص ۳۹۹ - بحارالأنوار ج ۱ ص ۱۵۵
 (۴۶) اربعین حدیث، ص ۹۷
 (۴۷) کافی ج ۱۱۰ - وسائلالشیعه ج ۱۲ ص ۱۷۷ - میزانالحكمه ج ۳ ص ۱۹۶۰
 (۴۸) کافی ج ۲ ص ۱۰۹ - وسائلالشیعه ج ۱۲ ص ۱۷۳
 (۴۹) سیمای فرزانگان، ج ۳ ص ۳۳۸
 (۵۰) کشفالخفاء عجلونی ج ۲ ص ۵۹
 (۵۱) میزانالحكمه ج ۸ ص ۳۷۴۱
 (۵۲) کافی ج ۲ ص ۱۴۹ - مستدرکالوسائل ج ۷ ص ۲۳۱
 (۵۳) حافظ
 (۵۴) گفتارهای معنوی ص ۲۶۲
 (۵۵) کافی، ج ۲ ص ۲۳۹ - وسائلالشیعه ج ۱۵ ص ۱۹۲ - أعلامالدین ص ۱۱۳ - مجموعه‌ی ورام ج ۲ ص ۲۰۳،
 به نقل از امام صادق(ع)
 (۵۶) صفاتالشیعه، ص ۱۸ - بحارالأنوار ج ۶۶ ص ۱، ۴۰۱، به نقل از امام صادق(ع)
 (۵۷) کنزالفوائد ج ۱ ص ۸۷ - أعلامالدین ص ۱۳۷ - بحارالأنوار ج ۷۵ ص ۲۸، به نقل از امیرالمؤمنین علی(ع)
 (۵۸) بحارالأنوار ج ۶۶ ص ۴۰۲ و ج ۷۵ ص ۲۶۳ - تحف العقول ص ۳۷۸ - التمحیص ص ۷۰، به نقل از امام صادق(ع)
 (۵۹) داستان دوستان، محمدی اشتهداری ج ۳ ص ۲۶۵
 (۶۰) کافی ج ۵ ص ۱۴۹ - الحدائیق الناضره ج ۱۸ ص ۵ - وسائلالشیعه ج ۱۷ ص ۱۰
 (۶۱) فاطر/۱۰
 (۶۲) بحارالأنوار ج ۴۴ ص ۱۹۲ و ج ۴۵ ص ۹ - کلماتالامامالحسین(ع) ص ۴۹۹ - احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۲۴ -
 میزانالحكمه ج ۲ ص ۹۸۳ و ج ۳ ص ۲۶۸۸ - (البته در برخی از این منابع در برخی الفاظ تفاوت‌هایی وجود دارد)
 (۶۳) بحارالأنوار ج ۴۵ ص ۹ - تحف العقول ص ۱۷۱
 (۶۴) ط/۱۳۴
 (۶۵) تحف العقول ص ۲۸۳ - بحارالأنوار ج ۷۵ ص ۱۴۱. میزانالحكمه ج ۳ ص ۱۹۵۸
 (۶۶) مؤمنون/۱۰۴
 (۶۷) شعراء/۸۹ و ۸۸٪
 (۶۸) تحریم/۶
 (۶۹) مؤمنون/۱۰۱
 (۷۰) غافر/۱۶
 (۷۱) تحریرالمواعظالعددیه، ص ۴۲۹
 (۷۲) صحیفه‌ی سجادیه ص ۹۲

راه فهم اسلام

در بیان مقام معظم رهبری

بهره‌های زیاد در بازگشت به اسلام

در محیط اسلامی، بازگشت به اسلام و بهره‌بردن از معارف اسلام، کاری عظیم است که اگر روشنفکران و اندیشمندان و دانشمندان و اهل علم و معرفت در هر کشوری از کشورهای اسلام به آن بپردازند، خواهند توانست بهره‌های زیادی ببرند.^۱

بیرون از افق حدس و گمان

اگر ملتی همت کند و دلسوزان این ملت وجود خود را وقف حرکت عمومی این ملت به سمت معارف اسلامی و حقایق اسلامی کنند، آن‌چه که به دست آن‌ها خواهد آمد، به قدری درخشنan است که از افق حدس و گمان انسان هم خارج است.^۲

کوتاهی در استفاده از اسلام

در زیر سایه‌ی اسلام، برای پیشرفت، میدان باز است؛ هم پیشرفت علمی، هم پیشرفت عملی، هم پیشرفت اخلاقی، هم پیشرفت سیاسی، هم عزّت و اعتلای مدنی و هم آزادی و عدالت و آرمان‌های بزرگ انسانی. در محیط اسلامی و زیر سایه‌ی اسلام، هیچ حجاب و حدّی برای انسان وجود ندارد. بی‌همتی و کم‌همتی ماست، کوتاهی انسان‌هاست که نمی‌گذارند آن‌ها از اسلام استفاده کنند.^۳

در فهم اسلام نباید ملاحظه قضاوت دیگران را کرد

نباید ملاحظه کرد که آن‌چه ما از اسلام می‌فهمیم، در قضاوت کسانی که با اسلام میانه‌ای ندارند، از اسلام خوششان نمی‌آید و اسلام را مزاحم خودشان می‌دانند - چه در زمینه‌های اقتصادی و چه در زمینه‌های سیاسی - چه تأثیری دارد؛ آیا آن‌ها خوششان می‌آید، آیا فهم ما را از اسلام قبول دارند یا نه؟ اسلام به عنوان هدایت انسان‌ها در دنیایی قرار گرفت و وارد بشریت شد که از همه طرف انکار و تکذیب بود. پیامبر را با انواع تهمت‌ها متهم می‌کردند. شما قرآن را ملاحظه کنید؛ تعبیراتی که دشمنان پیامبر درباره‌ی پیامبر به کار می‌برند، تعبیراتی است که هر انسانی را که ضعیف باشد، خُرد می‌کند، می‌شکند و جرأت و جسارت او را برای بیان مراد خود از بین می‌برد؛ اما پیامبر اعتنایی نکرد و حرف خدا را که بر زبان او جاری و بر دل او الهام شده بود، بیان نمود و نورانیت کلام الهی کار خود را کرد.^۴

معارف شیعه در اوج اعتلاست

معارف شیعه در اوج اعتلاست. معارف شیعی ما معارفی است که یک فیلسوف در غرب پرورش یافته‌ی با مفاهیم غربی و بزرگ شده‌ی آشنای با معارف فلسفی غرب مثل «هانری کربن» را می‌آورد دو زانو جلوی «علامه‌ی طباطبایی» می‌نشاند؛ او را خاضع می‌کند و می‌شود مروج شیعه و معارف آن در اروپا: می‌شود معارف شیعه را در همه‌ی سطوح عرضه کرد؛ از سطوح ذهن متوسط و عامی بگیرید تا سطوح بالاترین فیلسوف‌ها.^۵

فهم صحیح با هدایت قرآنی

اسلام را آن چنان که فهم صحیح انسانی و در متون اصیل اسلامی هست، باید فهمید، باید دانست و با هدایت قرآنی از آن بهره برد. خود قرآن «تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ»^۶ است؛ راهنماست، بیان است، خط است. در جوامع اسلامی، به اهل فکر و نظر تلقین می‌کنند - که این تلقین هم دنباله‌های همان تسليط فکری غرب و فرهنگ غربی است که از سیطره‌ی تفکر اسلامی واهمه دارد - که اسلام را بایستی با ابزار و با فهم معارف غربی دانست! این طور نیست. البته همه‌ی معارف، انسان را آگاه می‌کنند و برای فهم بهتر مجهز نمایند؛ اما اسلام را از خود اسلام باید گرفت؛ حقایق اسلام را از متون اسلام باید گرفت؛ حقایق اسلام را با مصطلحات خود اسلام بایستی دانست و فهمید و مورد عمل قرار داد. اسلام مشعل راهنمای فکر و ذهن انسان‌ها و هدایت‌گر انسان‌هاست.^۷

چه کسانی از قرآن بهره می‌برند

قرآن، کتاب هدایت و کتاب نور است. آن کسانی که به قرآن مراجعه و تدبیر می‌کنند و زمینه‌ی لازم و استعداد لازم را در خود به وجود می‌آورند، برای این که از معارف قرآن استفاده کنند، آن‌ها می‌توانند از قرآن بهره ببرند.^۸

بدبختی جوامع اسلامی به خاطر دوری از قرآن

انس با قرآن، معرفت اسلامی را در ذهن ما قوی‌تر و عمیق‌تر می‌کند. بدبختی جوامع اسلامی، به خاطر دوری از قرآن و حقایق و معارف آن است. آن کسانی از مسلمانان که معانی قرآن را نمی‌فهمند و با آن انس ندارند، وضعشان معلوم است. حتی کسانی هم که زبان قرآن، زبان آن‌هاست و آن را می‌فهمند، به خاطر عدم تدبیر در آیات قرآن، با حقایق قرآنی آشنا نمی‌شوند و انس نمی‌گیرند. می‌بینید که آیه‌ی «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»^۹ - یعنی خداوند مؤمنین را زیردست و زبون کفار نداده است - در کشورهای عربی و به‌وسیله‌ی مردم عرب زبان در دنیا خوانده می‌شود، اما به آن عمل نمی‌گردد. در آیات قرآن، توجه و تنبه و تدبیر نیست؛ لذا کشورهای اسلامی عقب مانده‌اند.^{۱۰}

معنى انس با قرآن

انس با قرآن، یعنی قرآن را خواندن و باز خواندن و باز خواندن و در مفاهیم قرآنی تدبر کردن و آن‌ها را فهمیدن. فارسی زبان‌ها می‌توانند از ترجمه‌ی قرآن استفاده کنند و کلمات قرآنی را بهطور تقریب بفهمند و مضامین آیات قرآن را دریابند و در آن‌ها فکر و تأمل کنند.^{۱۱}

رفع مشکلات؛ نتیجه انس با قرآن

اگر ملتی بتواند از طریق انس با قرآن، خود را در فضای قرآنی قرار دهد، در فضای معرفتی قرآن قرار دهد، خواهد توانست مشکلات خود را برطرف کند. مشکل بزرگ مسلمانان دنیا دوری از قرآن است؛ علاج هم برگشت به قرآن است.^{۱۲}

قرآن برای عمل است

قرآن فقط برای تلاوت کردن در کنج و زوایا نیست؛ قرآن برای عمل است؛ قرآن برای شناخت و معرفت است؛ قرآن برای این است که جامعه‌ی اسلامی تکلیف خود را بفهمد؛ وظیفه‌ی خود را بفهمد؛ از حیرت نجات پیدا کند؛ از ظلمات نجات پیدا کند. جلسه‌ی قرآن، تلاوت قرآن و صوت قرآن، مقدمه برای معرفت مفاهیم قرآنی است. عیب بزرگ کار ما مسلمان‌ها، ما امت اسلامی این جاست که دم از قرآن می‌زنیم، اما به قرآن عمل نمی‌کنیم؛ دم از محبت خدا می‌زنیم، اما از دین خدا پیروی نمی‌کنیم. «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تَحْبُونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبِّكُمُ اللَّهُ»^{۱۳} اگر کسی خدا را دوست می‌دارد، دلیل صدق او تبعیت از پیغمبر است؛ تبعیت از قرآن است.^{۱۴}

چگونگی ایجاد عمق معرفتی

یکی از راههایی که این عمق را (عمق معارف اسلامی) در اعتقادات انسان، در مبانی فکری انسان، در روح انسان، در ایمان انسان ایجاد می‌کند، انس با قرآن است. بنابراین در زندگی حتماً قرآن با تدبیر را در نظر داشته باشید و نگذارید حذف شود.^{۱۵}

تنگنظری نتیجه دوری از قرآن

(در مورد جامعه‌ی ما هم باید گفت) چهقدر مفاهیم اسلامی در قرآن هست که اگر ما بخواهیم در فقه بحث کنیم، به فکر آن‌ها نمی‌افتیم. این انزوای قرآن در حوزه‌های علمیه و عدم انس ما با قرآن، برای ما خیلی مشکلات درست کرده است و بعد از این هم خواهد کرد و به ما تنگنظری خواهد داد.^{۱۶}

اهتمام به حدیث

اهتمام به حدیث، پس از تمسمک به کتاب حکیم حمید، برترین وظیفه‌ای است که عالم دین بدان مکلف است، این، استضائه از انوار علم و حکمتی است که از کلام و تعلیم و هدایت پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین از اهل بیت آن حضرت علیهم السلام ساطع می‌گردد و خرد و اندیشه انسانی را دستگیری و راهنمایی و زندگی بشر را برخوردار از سلوک حکیمانه و خردمندانه می‌کند. و چنین است که حضرت ابی جعفر علیه السلام به جابر می‌فرماید:^{۱۷} «یَا جَابِرُ وَ اللَّهُ لَحَدِيثٌ تُصْبِهُ مِنْ صَادِقٍ فِي حَلَالٍ وَ حَرَامٍ خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ حَتَّى تَغُرُّبٌ.»^{۱۸}

حدیث برابر با علم دین

در تاریخ علم دین، جمع حدیث و حمل و فهم و درک و شرح آن، یکی از بزرگترین و طولانی‌ترین فصول است و با یک نظر، حدیث، ما در بسیاری از علوم اسلامی و یا همه‌ی آن‌ها است و از این‌رو است که عالم دین‌شناس بزرگ اقدم، شیخ کلینی رحمة الله تعالى در مقدمه‌ی کتاب کافی شریف، حدیث را برابر با علم دین دانسته و آن را محور علم و ایمان به‌شمار آورده است. دقت و باریک‌بینی فقهاء و علمای برجسته سلف در امر حدیث و چگونگی تحمل آن و شرایط وثوق به روایت و دیگر آن‌چه در این باب بر اهلش آشکار است، همه از همین اهمیت و عظمت شأنی است که درباره‌ی حدیث و تأثیر آن در سرنوشت فرد و جامعه سرچشمه می‌گیرد.^{۱۹}

وظیفه در قبال حدیث

امروز درباره‌ی حدیث، به تدقیق و جداسازی سره از ناسره و راست از دروغ و مسلم از مشکوک و نیز به تأمل در فهم معضلات و مفاد و مضمون‌های اساسی در آن و نیز به تطبیق یا نسبت‌یابی آن با کلام الله عزیز حکیم و نیز به شرح و بسط عالمانه و محققانه و نیز به نشر و همگانی کردن آن‌چه همگان را به کار خواهد آمد و بسی خدمات و تلاش‌های دیگر، نیازی مبرم و سازماندهی شده وجود دارد. در کنار این همه، پردازش علم رجال، و نیز بررسی تاریخ صدور حدیث و سیر آن و نیز کسب آگاهی از آن زمینه‌ای که صدور هر حدیثی را لازم یا راجح ساخته است و نیز جستجو از مضمون‌های مشابه در کتب حدیث اهل سنت، از جمله کارهای لازم و ضروری است.^{۲۰}

دعا؛ راه دیگر ایجاد عمق در مبانی فکری

یکی (دیگر) از راههایی که در اعتقادات انسان، در مبانی فکری انسان، در روح انسان، در ایمان انسان عمق ایجاد می‌کند، دعاها است. در دعاها معتبر، خیلی معارف وجود دارد که انسان این‌ها را در هیچ‌جا پیدا نمی‌کند، جز در خود همین دعاها. از جمله‌ی این دعاها، دعاها «صحیفه سجادیه» است. در منابع معرفتی ما چیزهایی وجود دارد که جز در صحیفه سجادیه یا در دعاها مؤثر از ائمه علیهم السلام انسان اصلاً نمی‌تواند این‌ها را پیدا کند. این معارف با زبان دعا بیان شده، نه این‌که خواستند کتمان کنند، طبیعت آن معرفت، طبیعتی است که با این زبان می‌تواند بیان شود، با زبان دیگری نمی‌تواند بیان شود. بعضی از مفاهیم جز با زبان دعا و تصرع و گفتگو و نجوای با پروردگار عالم اصلاً قابل بیان نیست. لذا ما در روایات و حتی در نهج البلاغه از این‌گونه معارف کمتر می‌بینیم، اما در صحیفه سجادیه و در دعای کمیل و در مناجات شعبانیه و در دعای عرفه امام حسین علیهم السلام و در دعای عرفه حضرت سجاد علیهم السلام و در دعای ابوحمزه‌شمالی از این‌گونه معارف، فراوان می‌بینیم.^{۲۱}

اگر کسی این‌ها را بخواند و بفهمد، علاوه بر آن ارتباط قلبی و اتصالی که به ذات اقدس الهی و حضرت ربوی پیدا می‌کند، یک مبلغ عظیمی از معارف را هم از این دعاها فرا می‌گیرد.^{۲۲}

انسان‌سازی؛ موفقیت اسلام

امیدواریم خدای متعال تفضل کند که ما بتوانیم به برکت تمسمک و توسل به ذیل عنایت پروردگار و استفاده از آیات کریمه‌ی قرآن و کلمات نبی‌اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام، آن وسیله اساسی را که اسلام با آن توانسته است موفقیت‌های خود را به وجود آورد - که آن انسان‌سازی است - تأمین کنیم و این راه را با نیرو و نشاط بیشتری ادامه دهیم.^{۲۳}

پی‌نوشت‌ها:

- ۱) بیانات در دیدار کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید مبعث ۱۳۷۷/۰۸/۲۶
 - ۲) همان
 - ۳) همان
 - ۴) همان
- ۵) بیانات در سالروز ولادت حضرت فاطمه زهرا (س) ۱۳۸۴/۰۵/۰۵
- ۶) نحل/۸۹ - بیانگر همه چیز
- ۷) بیانات در دیدار کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید مبعث ۱۳۷۷/۰۸/۲۶
 - ۸) همان
 - ۹) نساء ۱۴۱/۰
- ۱۰) خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۹/۰۱/۱۰
- ۱۱) همان
- ۱۲) سخنرانی در مراسم اختتامیه‌ی مسابقات حفظ و قرائت قرآن کریم ۱۳۷۹/۰۸/۰۹
- ۱۳) ال عمران/۳۱
- ۱۴) سخنرانی در مراسم اختتامیه‌ی مسابقات حفظ و قرائت قرآن کریم ۱۳۷۹/۰۸/۰۹
- ۱۵) بیانات در دیدار اعضای هیأت دولت ۱۳۸۴/۰۷/۱۷
- ۱۶) بیانات در آغاز درس خارج فقه ۱۳۷۰/۰۶/۳۱
- ۱۷) پیام به مناسبت تأسیس مؤسسه فرهنگی دارالحدیث در شهرستان قم ۱۳۷۴/۰۸/۲۲
- ۱۸) «ای جابر به خدا سوگند، حدیثی در حلال و حرام که از شخص راستگویی به تو برسد برایت بهتر است از آن چه خورشید بر آن تا غروب بتابد.» وسائل الشیعه ج ۲۷ ص ۹۸ - بحارالأنوار ج ۲ ص ۲۲۷ - المحاسن ج ۱ ص ۱۴۶
- ۱۹) پیام به مناسبت تأسیس مؤسسه فرهنگی دارالحدیث در شهرستان قم ۱۳۷۴/۰۸/۲۲
- ۲۰) همان
- ۲۱) بیانات در دیدار اعضای هیأت دولت ۱۳۸۴/۰۷/۱۷
- ۲۲) خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران به امامت رهبر معظم انقلاب اسلامی ۱۳۸۵/۰۷/۲۱
- ۲۳) بیانات در دیدار با مسؤولین کشور به مناسبت مبعث پیامبر گرامی اسلام(ص) ۱۳۷۶/۰۹/۰۷

بجھی دربارہ ہی

مدگرائی

وتاملی بر نکاح اسلام بے شکل ظاہر و پوشش

نویسنده: رضا مسجدی

- ۷) فرهنگ ورزشی
- ۸) فضای تربیتی
- ۹) فقر و بیکاری
- ۱۰) محیط شغلی
- پی آمدهای نوگرایی منفی
- ۱- بحران هویت
- ۲- بحران معنویت و اخلاق
- ۳- شکست و ناکامی
- ۴- خانه گریزی
- ۵- غرب زدگی
- ۶- نابرابری اجتماعی
- ۷- مشکلات جسمی
- راهکارهای پیشگیرانہ
- اسلام و آراستگی و ...
- آراستگی چہرو
- آراستگی لباس
- رنگ لباس
- استعمال بوی خوش
- سخن پایانی

زمینه‌های مدگرایی

- ۱) رسانه‌ها
- ۲) تولید کنندگان
- ۳) مدرسه

علل مدگرایی

- الف: علل روان شناختی
 - ۱. تنوع طلبی، و نوگرایی،
 - ۲. عقدہ حقارت
 - ۳. رقابت و جشم و هم جشمی،
 - ۴. جلوه نمایی و تشخّص طلبی
 - ۵. ضعف اراده و اختیار
 - ۶. دوران خاص جوانی، و بحران
 - ۷. هوسرانی
 - ۸. برتری طلبی

ب: علل اجتماعی مدگرایی

- ۱) تبلیغ زدگی
- ۲) شرکت‌های تولیدی
- ۳) الگوهای نادرست
- ۴) تعلق به گروه
- ۵) لغزش‌های اجتماعی و فرهنگی
- ۶) ارزانی

تعريف واژہ‌ها

- ۱- مد در لغت

- ۲- مد در اصطلاح

مدگرایی یا نوگرایی؟

اقسام نوگرایی

الف) نوگرایی مثبت

ویژگی‌های نوگرایی مثبت

- ۱. حقیقت خواهی
- ۲. میانه روی
- ۳. هدفمندی
- ۴. ثبات شخصیت
- ۵. قابل دفاع بودن
- ۶. ضامن سعادت دنیوی و اخروی

ب) نوگرایی منفی

- ۱. لذت گرایی
- ۲. نادیده گرفتن اهداف عالی انسانی
- ۳. دنیا گرایی
- ۴. سنت سنتیزی

بجئی درباره‌ی

مد کرایی

و تاملی بر نگاه اسلام به شکل ظاهر و پوشش

تعریف واژه‌ها

۱- مدل در لغت

مد: واژه‌ی «مد» (mode) که واژه‌ای فرانسوی است، در لغت به معنای سلیقه، روش، شیوه و... به کار می‌رود.^۱

مدل: واژه‌ی مدل نیز از زبان فرانسه گرفته شده و به معنای الگو، نمونه و سرمشق است. مدرن: واژه مدرن، به معنای اکنونی، امروزی و جدید است. اصل و ریشه‌ی واژه مدرن به لفظ لاتینی «modernus» بر می‌گردد.^۲ تجدیدگرایی و نوگرایی، معادل مدرنیسم است. مدرنیته: درباره تعریف «مدرنیته» آرای متعددی وجود دارد. به طور خلاصه، می‌توان مدرنیته را شیوه زندگی جدید و امروزی دانست. ویژگی اصلی مدرنیته، تحول دائمی و پویایی است.

۲- مدل در اصطلاح

مد در اصطلاح، عبارت است از روش و طریقه‌ای موقتی که بر اساس ذوق و سلیقه‌ی افراد یک جامعه، سبک زندگی - از جمله شکل لباس پوشیدن، نوع آداب پذیرایی و معاشرت و تربیت و معماری خانه و... - را تنظیم می‌کند.^۳

به تعبیری مد یعنی تغییر سلیقه‌ی ناگهانی و مکرر همه یا بعضی از افراد یک جامعه که منجر به انجام رفتاری خاص یا مصرف کالایی به خصوص یا در پیش گرفتن سبک خاص در زندگی می‌شود . به عبارت دیگر، (مد) به الگوی رایجی گفته می‌شود که در یک مقطع زمانی برخی آن را می‌پذیرند.

برخی دیگر مد را به معنای الگوی رفتاری می‌دانند؛ یعنی فرد، نمونه‌ی رفتار و کردار مطلوب یا نامطلوب را در دیگران مشاهده می‌کند و خود را با آن تطبیق می‌دهد. که البته به نظر می‌رسد این تعریف در واقع اثر و پیامد مدگرایی است و نه تعریف آن.

مدگرایی یا نوگرایی؟

آفرینش انسان به گونه‌ای است که همواره از حالت یکنواختی گریزان بوده و در مقابل همیشه از تحول و نوآوری و تنوع در شکل و شیوه زندگی استقبال می‌کند و این تمایل در حالت عادی و در صورتی که پذیرش تحول و نوآوری از روی آگاهی و به صورت تدریجی صورت پذیرد، ظاهر زندگی آدمی را خوشایند و دلپذیر می‌سازد؛ بنابراین میل به خودآرایی و زیباسازی محیط زندگی، امری فطری است که به برکت آن، هم زمینه آراستگی صورت ظاهری محیط زندگی انسان فراهم می‌گردد و هم انگیزه تعالی و تداوم زندگی اجتماعی و روابط صحیح انسانی تقویت می‌شود و جنبه‌های مثبت کمال خواهی و زیبایی دوستی فطری انسان روز به روز شکوفاتر می‌گردد. بنابراین زیبا خواهی ریشه در نهاد انسان دارد که نیازهایی چون تنوع و زیباخواهی و کمال جویی فطری منشأ اصلی آن محسوب می‌شود.

بی‌شك مدگرایی، کم و بیش در میان همه‌ی اشار وجود دارد و از قدیم‌الایام وجود داشته و خواهد داشت و تنها با گذشت زمان، رنگ و الگوی آن عوض می‌شود. در این میان جوانان به دلیل کنجکاوی‌های خاص خود و نیز ارضای حس تنوع‌طلبی، بیشتر از دیگران طرفدار مد هستند.

جوانی، سرآغاز ورود انسان به جهان پرشور و رنگارنگ است. با پشت سر گذاشتن دوران کودکی و نوجوانی، این تصور در جوان به وجود می‌آید که هر چه در گذشته اتفاق افتاده، متعلق به دوران ناتوانی و نادانی بوده و باید از آن فاصله گرفت یا آن را فراموش کرد؛ بنابراین به دنبال هویتی متمایز از پیشینیان، نقد گذشته و در جست‌وجوی طرح‌های نو و بی‌سابقه است. به تعبیر دیگر نوخواهی، از گرایش‌های اصیل و فطری انسان است که در جوانی، ظهور و بروز بیشتری دارد.

اسلام هم با این نوع تجدد که در راستای حفظ مبانی ارزشی و هویت فرهنگی باشد، مخالفتی ندارد و این، غیر از مدگرایی مصطلح است. بر این اساس، نباید این دو را با هم مخلوط کرد؛ یعنی امروزی شدن، پاسخی است به نیاز فطری و طبیعی، اما مدگرایی و الگوبرداری از دیگران، نشانه از خودبیگانگی و غفلت از خویش است. از این رو نگاهی اجمالی به اقسام نوگرایی و شاخه‌ها و ویژگی‌های آن می‌اندازیم.

اقسام نوگرایی

الف) نوگرایی مثبت

جهان طبیعت با تغییر و نو شدن، عجین است، پس انکار و یا جبهه‌گیری در برابر آن، کاری بیهوده است. بدیهی است که هر نوع تغییر و تحولی، مطلوب و پسندیده نیست. همان‌طوری که انسان از تبدیل شکوفه به میوه خوش حال می‌شود، از فاسد شدن میوه ناخرسند می‌گردد؛ بنابراین نمی‌توان بر هر تغییر و تازه شدنی مهر تأیید زد.

علامه‌ی شهید استاد مطهری(ره) می‌فرماید: «زمان همان‌طوری که پیشروی و تکامل دارد، فساد و انحراف هم دارد، [پس] باید با پیش‌رفت زمان، پیش‌روی کرد و با فساد و انحراف زمان هم باید مبارزه کرد. مصلح و مرتاجع هر دو علیه زمان قیام می‌کنند، با این تفاوت که مصلح، علیه انحراف زمان و مرتاجع، علیه پیشرفت زمان قیام می‌کند.»^۴

ویژگی‌های نوگرایی مثبت

با توجه به آن‌چه ذکر شد، برخی از ویژگی‌های «نوگرایی مثبت» عبارتند از:

۱. حقیقت خواهی: نو و امروزی شدن در صورتی بار مثبت دارد که با حقیقت‌خواهی همراه باشد. علامه‌ی شهید استاد مطهری(ره) معتقد است: «قرآن نمی‌گوید هر چه که سنت است باید از بین بود و هر چه که نو است باید پذیرفت؛ قرآن می‌گوید حقیقت‌گرایی با عقل‌گرایی و منطق‌گرایی؛ یعنی باید سنت را با مقیاس "عمل و حقیقت" سنجید، اگر درست بود، آن را پذیرفت و اگر نادرست بود - چنان‌چه پیشینیان نیز انجام می‌داده‌اند - به آن پشت پا بزن.

در مقابل، عده‌ای هم به نوگرایی اعتقاد دارند؛ این درست نیست، زیرا هر نوبی، رشد و پیش‌رفت ب دنبال ندارد. هر کهنه‌ای در ابتدا نو بوده است، هر سنت احمقانه‌ای یک روزی نو بوده است؛ باید دید روز اولی که نو بود آیا درست بود یا خیر، که کهنه آن بد شده است؟ شاید همان روز اولی هم که نو بود، چرند بود.»^۵

۲. میانه روی: از نشانه‌های نوگرایی مطلوب آن است که از جاده‌ی اعتدال خارج نشود. علامه‌ی شهید استاد مطهری(ره) می‌گوید: «دو بیماری خطرناک همواره آدمی را در این زمینه تهدید می‌کند: بیماری جمود و جهالت. نتیجه بیماری اول، توقف و سکون و باز ماندن از پیشروی و توسعه است و نتیجه بیماری دوم، سقوط و انحراف است. جامد، از هر چه نو است متنفر است و جز با کهنه خو نمی‌گیرد و جاهل، هر پدیده‌ی نوظهوری را به نام مقتضیات زمان، به نام تجدد و ترقی، موجه می‌شمارد.»^۶

۳. هدفمندی: نوخواهی مثبت، از هدف و غایت مشخصی برخوردار است. در این صورت، شخص نوگرا می‌داند که کیست، چه هدفی دارد و چه باید بکند و کورکورانه از روش زندگی دیگران الگوبرداری نمی‌کند.

۴. ثبات شخصیت: امروزی شدن و نوگرایی مثبت، در عین ارضای نیاز تنوع طلبی، ثبات شخصیت و رفتار ثابت انسان را از بین نمی‌برد. در این صورت، نوخواهی، تهدیدی برای حفظ هویت جوان محسوب نمی‌شود و احساس تنهایی، پوچی و بحران هویت، فرصت عرض اندام پیدا نمی‌کند.

۵. قابل دفاع بودن: نوگرایی مثبت به داده‌های تحریبی غیر مطمئن متکی نیست، بلکه از پشتونه‌ی عقلانی و وحیانی قابل دفاع برخوردار است؛ به بیان دیگر، سبک جدید زندگی، از نظر عقل و شرع قابل توجیه است و برای فرد و اجتماع، منفعت دارد.

۶. ضامن سعادت دنیوی و اخروی: در نوگرایی مثبت، تغییرات، ناظر بر نیازهای دنیوی و ضامن سعادت اخروی است و یکی فدای دیگری نمی‌شود. از نظر اسلام، همه‌چیز در نظام خلقت، هدف مشخصی را دنبال می‌کند و تلقی هدفمند نبودن جهان، حاکی از عدم شناخت صحیح از فلسفه خلقت است؛ بنابر این همه‌ی وسایل مدرن و پیش‌رفته برای رسیدن انسان به سرای جاویدان است. قرآن می‌فرماید: «أَفَحَسِّثْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبْنًا وَ أَلْكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجِعُونَ - آیا چنین می‌پندارد که شما را بدون هدف و بیهوده خلق کردیم و شما به سوی ما باز نمی‌گردید!؟»^۷

ب) نوگرایی منفی

در نقطه مقابل نوگرایی مثبت، نوگرایی منفی قرار دارد که هم اکنون در غرب به عنوان امروزی شدن مطرح است و از اصول و ویژگی‌های ذیل تبعیت می‌کند:

۱. لذت گرایی: هدف اساسی زندگی، به دست آوردن لذت و خوشی است.

۲. فردگرایی: توجه به خود، برتری طلبی و سودگرایی، حتی به بهای از دست دادن شرف انسانی، از شاخصه‌های مهم تجدّد‌خواهی مورد نظر غرب است.

۳. نادیده گرفتن اهداف عالی انسانی: در طرح نوگرایی مدرن، اهداف عالی انسانی که در برگیرنده‌ی سعادت ابدی انسان است، نادیده گرفته می‌شود.

۴. دنیا گرایی: غرق شدن در زرق و برق وسایل لوکس، ترویج فرهنگ مصرف‌گرایی و تغییر مُد و شکل ظاهری، یکی دیگر از ویژگی‌های امروزی شدن از نوع منفی است.

۵. سنت سنتیزی: عطش تجدّد‌خواهی باعث شده که با هر سنت قدیمی و یا پایدار مخالفت شود، در حالی که بسیاری از سنت‌ها و آداب اجتماعی با هویت انسانی آمیخته‌اند.

زمینه‌های مدگرایی

مدگرایی با کارکرد منفی آن، در شرایط کنونی که جهان به صورت دهکده‌ای درآمده و در کوتاه‌ترین زمان، تبادل اطلاعات صورت می‌گیرد، به سرعت در حال رشد و گسترش است.

به طور کلی، عواملی که زمینه‌ی مدگرایی را فراهم می‌کند عبارتند از:

(۱) رسانه‌ها: رسانه‌های گروهی مانند: رادیو، تلویزیون، اینترنت، ماهواره و...، به طور مستقیم و غیرمستقیم مدهایی را به مردم عرضه می‌کنند و آموزش می‌دهند که اکثر آن‌ها با فرهنگ جامعه‌ی ما تناسب ندارد. تقليدهای شگفت‌آور از انواع آرایش مو و لباس و حرکات هنرپیشگان فیلم‌های غربی و قهرمانان فیلم‌ها به قدری آشکار است که صاحبان مؤسسات و شرکت‌های تجاری در سال، صدها میلیون دلار به سازندگان فیلم‌ها و بازی‌گران، برای مد کردن و تبلیغ پاره‌ای از کالاهای خود پرداخت می‌کنند، هر چند کالاهای بی‌ارزش و نامرغوبی باشند.^۸

(۲) تولیدکنندگان: شرکت‌های تولیدی با توجه به روحیه‌ی نوگرایی جوانان، هر روز یک نوع لباس را به بازار عرضه می‌کنند.

۳. مدرسه: محیط‌های آموزشی، محلی مناسب برای ترویج مدگرایی است. وقتی گروهی از هم‌سالان، طبق شیوه‌های ارائه شده رفتار می‌کنند، افراد همسال دیگر نیز برای این که از گروه رانده نشوند و مورد تمسخر قرار نگیرند، رفتار، پوشش و چهره ظاهری خود را به شکل آنان در می‌آورند.

علل مدگرایی

الف: علل روان شناختی

۱. تنوع‌طلبی و نوگرایی: انسان همواره تنوع‌طلب و نوگراست، بهویژه در دوران نوجوانی و جوانی که دوران تجدد، نوگرایی و استقلال‌طلبی نامیده شده است. در این دوران، هیجان‌خواهی و کمال‌طلبی افراد رشد چشم‌گیری دارد و یکی از علل گرایش به مدل‌های نابهنجار بیگانه، تعریف نادرست از تنوع و نوگرایی در میان افراد است. افراد تحت تأثیر تعریفات دیگران از سبک‌ها و الگوهای مختلف، به برخی از مدل‌های نابهنجار رو می‌آورند.

۲. احساس کهتری یا عقده‌ی حقارت: یکی از مسائل مهم در زندگی برخی از انسان‌ها، عقده‌هایی است که بر اثر تحقیرها یا ارضاء نشدن برخی امیال و خواسته‌های او انباسته می‌شود که با ایجاد یک زمینه (مد غربی و زینت کردن و...) خود را نمایان می‌کند؛ عقده‌هایی که فرد را نسبت به خود بی‌اعتماد و اراده را از او سلب می‌کند و فرد برای جبران آن به رفتار نابهنجار مدگرایی گرایش می‌یابد.

۳. رقابت و چشم و هم‌چشمی: رقابت و چشم و هم‌چشمی در برخی امور سبب پیشرفت و تکامل انسان می‌گردد، ولی در امور مادی و مدگرایی منجر به نابهنجاری‌های رفتاری و کلامی می‌شود. برخی بدون تفکر در جوانب مسئله، خود را با دیگران مقایسه می‌کنند که در موارد بسیار زیادی به مسابقه تبدیل می‌شود. آن‌ها می‌خواهند از هم سبقت بگیرند و این سبقت تا روی آوردن به جدیدترین مد کفش، لباس، تیپ و... ادامه پیدا می‌کند و بدین ترتیب فرد در دام مدل‌های فرهنگی بیگانه می‌افتد و سلامت روحی - روانی‌اش دچار اختلال می‌شود. خوب‌بزرگ‌بینی و افسردگی، در شرایطی که بستر مناسب اقتصادی و روانی برای رقابت نباشد، از عوارض این پدیده‌ی نابهنجار و غیراخلاقی هستند.

۴. جلوه‌نمایی و تشخّص‌طلبی: برخی از افراد برای خودنمایی و برتری‌جویی، که یکی از ضعف‌ها و مشکلات شخصیتی است، به مدهای غربی رو می‌آورند. آنان با روی آوردن به مد روز و تغییر هر روزه لباس و آرایش خود، در صدد جلب توجه دیگران هستند. استفاده از لباس‌های چسبناک و رنگارنگ، جوراب‌های نازک، کفش‌های عجیب و غریب و آرایش‌های مختلف، لباس تنگ و زننده، ژل موهای مختلف، موهای غیرمتعارف، شلوار و بلوزهای تنگ با مارک‌ها و شکل‌های عجیب، مانتوهایی که هیچ شباهتی به مانتو ندارند، شال‌های رنگارنگی که فقط قسمت وسط سر را می‌پوشاند، آرایش‌های غلیظ و... همه در جهت جلب توجه دیگران است.

۵. ضعف اراده و اختیار: یکی از ویژگی‌های شخصیت ناپایدار و نابهنجار، ضعف اراده است. به طور معمول کسانی که در برابر مدهای نابهنجار بیگانه سازش نشان می‌دهند، قدرت تصمیم‌گیری و اراده‌ای قوی و تصویر روشنی از خود ندارند و بر کنترل هیجانات، عواطف و بیان اندیشه‌های خود ناتوان هستند. این عدم اعتماد به نفس و ضعف اراده یکی از علت‌های مهم روان‌شناختی گرایش به مدهای نابهنجار بیگانه است.

۶. دوران خاص جوانی و بحران: جوانان احساس جزیره‌ای دارند و فکر می‌کنند همان‌طور که مردم یک جزیره از آزادی عمل برخوردارند، آن‌ها نیز چنین هستند؛ به همین دلیل به خود اجازه می‌دهند تا به جنگ مسائل و مشکلات بروند، فشارهای دوران جوانی را تحمل کنند و با طی نمودن آئینه‌های مختلفی که وجود دارد، خود را به «دوران بزرگسالی» برسانند و درجات و مراحل تحرک‌های اجتماعی را که نمونه‌ای از آن، گرایش به مدگرایی غربی است، طی نمایند. در این دوران هویت و شخصیت فرد زمینه‌ی الگوپذیری بیشتری دارد؛ زیرا با پیدایش تغییرات جسمانی، اجتماعی و روانی، هویت‌پردازی می‌کند. همین مسئله او را به مدهای نابهنجار می‌کشاند.

۷. هوسرانی: گرایش‌های شیطانی یکی از علل انحرافات انسان است و بسیاری از نابهنجاری‌های رفتاری، چه فردی و چه اجتماعی، از این مسئله ناشی می‌شود. این میل، با نام آزادی، در کشورهای بیگانه شیوع زیادی دارد و به عنوان اصل لذت مطرح است. در این اصل، مبنای همه‌چیز لذت است؛ از این‌رو، برخی به خاطر تبعیت از این نوع گرایش و شهوترانی و پیروی از هوای نفس، به مدهای نابهنجار بیگانه رو می‌آورند.

۸. برتری طلبی: افرادی که خود را برتر از دیگران می‌دانند سعی می‌کنند این برتری را به نوعی در لباس یا آرایش و یا زیورآلات خود نشان دهند و از این‌رو مدهای جدید را مطرح می‌کنند.

ب: علل اجتماعی مدگرایی

۱) تبلیغ زدگی: شبکه‌های تلویزیونی، ماهواره‌ها، سایتها، وبلاگ‌ها و پایگاه‌های اینترنتی و مجلات از مهم‌ترین منابع تبلیغی مدل‌های بیگانه و گرایش به آن هستند. رسانه‌های جمعی و فردی، شبانه‌روز با شیوه‌های خلاق و جذاب تبلیغی و هزینه‌های هنگفت، سعی در رواج مدل‌های غربی دارند و چه بسا مدل‌های بیگانه به عنوان ارزش، تبلیغ می‌شود. متأسفانه بعضی از افراد هم به شدت تحت تأثیر این تبلیغات هستند و آن چه را که در این تبلیغات می‌بینند یا می‌شنوند بدون تحقیق باور می‌کنند.

۲) شرکت‌های تولیدی: بسیاری از شرکت‌های تولیدی، نقش مهمی در شیوع مد دارند. گاهی این مدها برای ارائه از طرف یک شرکت، ساعتها مورد مطالعه و بررسی روان‌شناختی قرار می‌گیرد، تا قدرت جاذبه‌ی مد شناسایی و به اجتماع عرضه شود. شرکت‌ها در این فرایند، بازار عرضه و تقاضا را با شیوه‌های نوین به وجود می‌آورند و اجتماع را دچار تغییرات مدهای نابهنجار می‌کنند.

۳) الگوهای نادرست: سبک زندگی انسان بر اساس الگوها و اندیشه‌ی او شکل می‌گیرد. بیشتر افراد به طور معمول مربی یا الگویی برای خود انتخاب می‌کنند. ممکن است این الگو در خانواده شکل بگیرد؛ اما مربی، معلم و استاد، از مهد کودک تا دانشگاه می‌توانند مبلغ مدهای نابهنجار غربی باشند و سبک زندگی و اندیشه‌ی افراد را نسبت به سیر طبیعی و بهنجار زندگی تغییر دهند. لذا یکی از عوامل مهم مدگرایی، همانندسازی با شخصیت‌هایی است که جوان آنان را الگوی خود قرار داده است؛ مانند: هنرپیشه‌های سینما، نوازنده‌گان و خوانندگان، قهرمانان و ورزش کاران و گروههای دیگر.

۴) تعلق به گروه: گروههای دوستی نقش مهمی در گرایش افراد به مدگرایی دارند. ترس و نگرانی از بی‌توجهی دوستان یا تحقیر و تمسخر آنان، یکی از علل گرایش به مدهای نابهنجار بیگانه است؛ زیرا فرد به گروه دوستی تعلق دارد و متعلقات گروه را می‌پذیرد تا خود را فردی سازش یافته با گروه قلمداد کند و شاید تنها حاصل این سازگاری، جلب اعتماد گروه باشد.

۵) لغزش‌های اجتماعی و فرهنگی: گاهی فضای مسموم جامعه باعث می‌شود راههای نفوذ مدگرایی غربی باز و هموار گردد و از این طریق تبلیغات نیز رواج پیدا می‌کند و هر روز تعداد مروجان مدهای غربی افزایش می‌یابد.

۶) ارزانی: برخی از لباس‌ها و وسائل مدهای نابهنجار بیگانه به راحتی و ارزان در دسترس قرار می‌گیرند؛ از این‌رو گرانی مدهای بهنجار برای کسانی که قدرت خرید بالایی ندارند، از علت‌های مهم گرایش به مدهای نابهنجار بیگانه است.

۷) فرهنگ ورزشی: ورزش وسیله‌ی مؤثری در پایین نگه داشتن سطح فشار روانی محسوب می‌شود و به طور معمول ورزشکاران برای جذب علاقه‌مندان و دوست‌داران خود، مدهای خاصی را تبلیغ می‌کنند که تأثیر زیادی بر افکار و باورهای آنان دارد. الگوگری از ورزشکاران غربی نیز یکی از عوامل عمده‌ی گرایش به مدهای نابهنجار غربی است.

۸) فضای تربیتی: نقش تعلیم و تربیت از نقش‌های بنیادی روحی و روانی و اجتماعی انسان است. انسان تربیت می‌شود تا با هنجارهای موجود در جامعه سازش داشته باشد. تربیت و بهویژه فضایی که فرد در آن تربیت می‌شود، نقش مهمی در الگوپذیری او دارد؛ از این‌رو یکی از علل گرایش به مدهای غربی، محرومیت از فضای تربیتی صحیح است.

۹) فقر و بیکاری: فقر و بیکاری زمینه‌ی گرایش به مدهای نابهنجار بیگانه، بهویژه از جهت رفتاری و گفتاری را بیشتر می‌کند و فرد را به دام انحراف می‌اندازد. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «مِنَ الْفَرَاغِ تُكُونُ الصَّبَوَةُ - سبکسری دوران جوانی ناشی از بی‌کاری است.»

۱۰) محیط شغلی: یکی از علل گرایش به مدهای غربی، محیط شغلی است و افراد برای همراهی با دیگران یا به اجبار از مدهایی که در بین همکاران رواج می‌یابد پیروی می‌کنند.

پیآمدهای نوگرایی منفی

اکتفا به ظاهر و سطح بیرونی نوگرایی، آثار زیانباری برای بشر امروز داشته است که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱- بحران هویت: جوانی که به جای بهره‌مندی از اطلاعات گستردۀ و داده‌های علمی دنیا، هر روز خود را به شکلی تازه درمی‌آورد و سبک زندگی‌اش را به روشی جدید و متأثر از مدکاری تغییر می‌دهد، هیچ‌گاه هویت ثابت خویش را نخواهد یافت، زیرا یکی از نشانه‌های هویت و شخصیت سالم، ثبات است. ویژگی انسانی که به طور کامل از سنت خویش جدا می‌شود، دوگانه‌اندیشی است. نبود انسجام و بی‌ثباتی شخصیت، بحران سرگشتنگی و در نهایت، پوچانگاری به دنبال دارد.

۲- بحران معنویت و اخلاق: انسان متجدّد و نوخواه امروز به انحطاط اخلاقی رسیده است، به‌طوری که ارزش‌ها و فضایل انسانی به‌طور کامل معنای خود را از دست داده‌اند. هم اینک در بعضی از کشورها، ازدواج هم‌جنس‌بازان، قانونی شده است. امروزه حجم وسیعی از فرأورده‌های صوتی و تصویری که از طریق برنامه‌های تلویزیونی، ماهواره‌ای و شبکه‌های بین‌المللی و رایانه‌ای، به‌ویژه اینترنت در اختیار مردم قرار می‌گیرد، ماهیتی ضاداخلاقی دارد. در دیدگاه تجددگرا، انسان موجودی است که همچون سایر حیوانات، از دل طبیعت برخاسته و تنها غایت او، پیش‌رفت در طریق مادیّت و تسلط بیشتر بر جهان است. بدیهی است زندگی در چنین فضایی، آشفتنگی و بی‌حوصلگی‌های ناشی از نداشتن نقطه اتکای معنوی، افسرده‌گی، دل‌تنگی و بحران معنویت ایجاد می‌کند.

امروزه در غرب، «پریشانی یک‌شنبه» معروف شده است. وقتی فشار کار هفته تمام می‌شود و ساعات فراغت افراد بیشتر می‌گردد، شخص درمی‌یابد که معنایی در زندگی وی وجود ندارد. پدیده‌های فراوانی مانند: الکلیسم، بزه‌کاری، اعتیاد، خودکشی و...، مربوط به تهی بودن زندگانی انسان امروزی است.

با این که در سایه‌ی رشد صنعت ارتباطات، برقراری رابطه میان آحاد انسانی بسیار سهل شده است اما گروهی از مردم، خود را در این دنیا به‌طور کامل تنها و غریب می‌یابند و چاره‌ای نیز جز تحمل آن ندارند. بر اساس یک نظرخواهی که از مردم آمریکا انجام گرفت، ۵۲٪ آنان اظهار داشته‌اند که احساس تنها‌ی و افسرده‌گی می‌کنند.^{۱۰}

۳- شکست و ناکامی: با توجه به محدودیت امکانات و میزان فراغت مردم برای دست‌یابی به آخرین مدها و تغییر و تحول شتابان و مهارناپذیر شکل زندگی، انسان هر چه تلاش کند نمی‌تواند به آرزوی خود برسد، از این رو احساس ناتوانی و فرسودگی می‌نماید.

۴- خانه‌گریزی: مسائلی مانند: بی‌بندوباری، دوستی‌های خیابانی و خانه‌گریزی، از بارزترین نشانه‌های تجدّد ظاهری و به روز شدن غلط محسوب می‌شود. هر چند در خانه‌گریزی جوانان،

به ویژه دختران، عوامل درونی و بیرونی مؤثرند ولی بنابر تحقیقات به عمل آمده، تعداد زیادی از دختران فراری، به دلیل تمایل به تنوع طلبی، الگوپذیری‌های غلط یا تقلید از فرهنگ غرب و به روز بودن از نوع نادرست آن، به سمت و سوی فرار از خانه کشیده شده‌اند.

۵- غرب‌زدگی: متأسفانه نوگرایی در زندگی جوانان جهان سوم و ممالک در حال توسعه، در عمل به غرب‌گرایی منجر شده است، زیرا آنان معتقدند که با گرایش به فرهنگ غربی، از ضعف و عقب‌ماندگی رهایی می‌یابند و در ردیف کشورهای پیش‌رفته قرار می‌گیرند.

بعضی از روشنفکران غرب‌زده، تنها راه نجات و پویایی را در مدرنیته و تجدّد دانسته و نسخه‌ی غربی شدن از «فرق سر تا ناخن پا» را تجویز کرده‌اند. رژیم پهلوی نیز با شعار مدرن‌سازی و گشودن درهای تمدن به سوی مردم ایران، راه نفوذ بیگانگان و سلطه‌ی آنان را هموار ساخت. این در حالی است که پیشرفت علمی، تابع شرایط ظاهری و شبیه کردن خود به غربی‌ها نیست، بلکه مکانیسم و سازوکارهای خاص خود را دارد. کشوری مانند ترکیه که رهبرانشان تلاش زیادی در تغییر لباس، خط و سبک زندگی مردم خود داشته‌اند، حتی برای عضویت در اتحادیه اروپا، با مشکل مواجه شده‌اند.

باید به هواداران این‌گونه افکار شعر اقبال لاهوری را یادآوری کرد که می‌گفت:

همچو آینه مشو محو جمال دگران از دل و دیده فرو شوی خیال دگران

در جهان بال و پر خویش گشودن آموز که پریدن نتوان با پر و بال دگران
۶- نابرابری اجتماعی و ایجاد فاصله‌ی طبقاتی: هرگاه مدد حالت جلوه‌گری پیدا کند، نابرابری اجتماعی را بیشتر به نمایش گذارد و به اختلافات طبقاتی دامن خواهد زد؛ زیرا اشراف و ثروتمندان جامعه تلاش خواهند کرد با ایجاد تغییر در نوع خانه، مدل اتومبیل، سبک زندگی، پوشاسک، آرایش، گفتار و رفتار، مال و دارایی خود را به رخ دیگران بکشند و وضع مسلط مادی خود را بر دیگران اعلام و تحمیل کنند. بدین ترتیب، «قشر مرphe و بی‌درد جامعه به‌طور دائم برای خودنمایی، خود را از شکل معمول جماعت مردم خارج می‌کند و با انتخاب یک مد تازه نظر دیگران را به سوی خود جلب می‌کند. توده‌ی عوام نیز به شوق تشبه به اشراف. به همان مد تازه هجوم می‌آورند. در نتیجه، مد تازه به سرعت همگانی می‌شود و درست به‌همین دلیل، برای اشراف بی‌خاصیت می‌شود؛ زیرا آن‌ها به‌دبیال چیزی هستند که آنان را از دیگران جدا کند. بنابراین، بلافصله به‌دبیال مد تازه‌ی دیگری می‌روند و عوام که هنوز از عهده‌ی خرج مد قبلی برنيامده‌اند، خود را در میدان جاذبه‌ی یک مد دیگر می‌بینند و باز دوباره به‌دبیال سلیقه‌ی قشر مرphe و ثروتمند می‌روند.»

در این جریان، مردم جامعه روز به روز بر فقر و عقب‌ماندگی خود دامن می‌زنند و بر حزن و اندوه خود می‌افزایند، چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «مَنْ نَظَرَ إِلَيْ ما فِي أَيْدِي النَّاسِ طَالَ حُزْنٌهُ وَ دَامَ أَسْفَهُ - کسی که چشمش به امکانات و دارایی‌های مردم باشد اندوهش طولانی و افسوسش پایدار خواهد شد.»^{۱۱}

بهترین سفارش به این گونه افراد برای رسیدن به آرامش خاطر و کاهش اندوهشان، عمل کردن به دستورات دینی است. امام صادق علیه السلام در روایتی به حمران بن أعين، چنین فرمودند: «يا حمران! اُنْظُرِ الٰي مَنْ هُوَ دُوْنَكَ فِي الْمُقْدَرَةَ وَ لَا تَنْظُرِ الٰي مَنْ هُوَ فَوْقَكَ فِي الْمُقْدَرَةَ فَإِنَّ ذَلِكَ اَقْعُنْ لَكَ بِمَا قُسِّمَ لَكَ وَ اَخْرِي اَنْ تَسْتُوْجِبِ الرِّيَادَةَ مِنْ رِبِّكَ - اي حمران! در مسائل مادی به پایین تر از خودت نگاه کن و نه به بالاتر از خودت؛ زیرا نگاه کردن به پایین دستان در مسائل مادی، باعث می شود که تو به آن چه داری قانع باشی و با شکرگزاری این نعمت‌ها، زمینه‌ی افزایش آن‌ها را فراهم گردانی.»^{۱۲}

و همچنین سعید بن هلال گفت به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: «بَهْ مِنْ تَوْصِيهِ وَ سَفَارَشِ بَفْرَمَا» فرمود: «توصیه می‌کنم تو را به تقوای الهی و ورع و کوشش، بدان جدیت در عبادت که با پرهیزگاری توانم نباشد سودی ندارد و در وضع زندگی دنیوی همیشه طبقات پائین‌تر از خود را نگاه کن و هیچ وقت به طبقات بالاتر توجه نداشته باش که خداوند مکرر پیامبر خود را هشدار می‌داد که: " وَ لَا تُعْجِلْكَ أَمْوَالُهُمْ وَ أَوْلَادُهُمْ - ثروت و اولاد و فرزندان این مردم دنیا طلب تو را شیفت‌هی آن‌ها نگرداند"^{۱۳} و نیز می‌فرمود " وَ لَا تَمَدَّنْ عَيْنِيْكَ إِلَى مَا مَعَنْتَهُ يَأْرُوا جَاهَ مِنْهُمْ رَهْرَهَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا - و هرگز چشمان خود را به نعمت‌های مادی که به گروههایی از آنان داده‌ایم، می‌فکن"^{۱۴} و اگر به طور از این جهات نفس اماره تو را وسوسه کرد زندگی پیامبر خود را به یاد آور و تأمل کن که حضرت خوراکش نان جو و حلوایش خرما و آتش‌گیریش برگ درخت خرما بود و اگر با حوادث و مصادیب مواجه شدی مصائب و ناراحتی‌های پیغمبر را متذکر شو که موجب تسليت تو خواهد شد چون هیچ‌کس مانند حضرتش رنج و مصیبت ندید.^{۱۵}

۷- مشکلات جسمی: یکی دیگر از نشانه‌های گرایش منفی به مد، پیدایش مشکلات جسمی برای مدگرایان است؛ زیرا در ساخت بسیاری از وسایلی که مددسان، تولید و به بازار عرضه می‌کنند، سلامت روح و جسم انسان موردنظر نیست. شاید منشأ بسیاری از بیماری‌های جسمی که افراد مدگرا به آن دچار هستند، استفاده‌ی نابجا از این لوازم غیر استاندارد و غیربهداشتی باشد؛ زیرا هدف مددسان بهویژه در جوامع غربی از تولید و تبلیغ کالا، کسب درآمد بیشتر با کمترین هزینه ممکن است. بر این اساس، برای غلبه صنعت و اقتصاد بر بخش سیاست‌های حاکم در جوامع، موازین عقلی، علمی، اخلاقی و بهداشتی در تولید کالا، نادیده گرفته می‌شود. تولید زیرپوش‌های مردانه و زنانه با الیاف مصنوعی - به جای لباس‌های پنبه‌ای - با توجه به خاصیت الکتروستیک و تحریک عصبی و دیگر ناهمانگی‌های موجود در این گونه بافت‌های مصنوعی با محیط بیولوژیکی که موجب بروز ضایعات و حساسیت‌های پوستی و جذب مواد شیمیایی به بدن و مسمومیت داخلی می‌شود و نیز تولید لباس در جنس‌های چرمی، جیر، پلاستیک و مشتقات آن که خاصیت چسبندگی پارچه و تنگ دوختن آن، تعریق، تنفس و دفع سوموم از بدن را با مشکل روبرو و انسان را بیمار می‌کند، همچنین افراط در استفاده از لوازم

آرایشی که سبب جذب مقدار زیادی از مواد شیمیایی بهویژه آنلین (AniLine) به بدن می‌شود، که پی‌آمدهای و خیمی به صورت حساسیت‌های پوستی، اگزما و پیری زودرس برای آن‌ها به همراه می‌آورد، مصادیقی از این مشکلات هستند.

راهکارهای پیشگیرانه

در هر حال برای جلوگیری از گرایش به مدل‌های بیگانه، تعمیق باورهای اسلامی، هویت‌بخشی حقیقی به افراد جامعه، بهویژه نسل جوان، تعریف صحیح تکالیف و جاذبه‌های دینی، ارائه مدل‌های جذاب دینی و ملی همانند مدل‌های بومی و اسلامی، هماهنگی نهادهای مرتبط و آموزش خانواده‌ها، ارائه نظرات اسلامی پیرامون لزوم آراستگی و زیبایی و نقش مهم دینداران در این زمینه، برخورد فرهنگی و قانونی با مظاہر و جلوه‌های مدهای بیگانه در حیطه‌ی رسانه‌ای و اجتماعی، پرکردن اوقات فراغت و ایجاد اشتغال فکری و عملی برای جوانان و...، می‌تواند در این راستا مفید باشد.

اسلام و آراستگی و خودآرایی

احساس لذت از زیبایی‌ها، تناسب‌ها و پاکیزگی‌ها با سرشت انسان آمیخته شده است.^{۱۶} از این‌رو در فرهنگ دینی به زیبایی، نظافت و آراسته بودن توصیه فراوان شده و از آن به عنوان یکی از نشانه‌های افراد با ایمان یاد شده (امیرالمؤمنین علی علیه السلام: «التَّجْمِلُ مِن أَحْلَاقِ الْمُؤْمِنِينَ»^{۱۷}) و ابعاد و جلوه‌های مختلف آن مورد توجه قرار گرفته است، که به چند نمونه‌ی آن اشاره می‌کنیم.

آراستگی چهره

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: «يَتَرَىٰ إِنَّ أَحَدَكُمْ لَا يَحِيِّ الْمُسْلِمٍ كَمَا يَتَرَىٰ لِلنَّارِ إِنَّ ذِي يُحِبُّ إِنْ يَرَاهُ فِي أَحْسَنِ الْهَيَّةِ - چون برادر مسلمان بر یکی از شماها در آید برای وی خود را بیارائید چنانچه برای بیگانه آرایش می‌کنید و می‌خواهید شما را در بهترین نمایش‌ها ببیند.»^{۱۸} امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَ التَّحَمُّلُ وَ يُغْنِضُ الْبُؤْسَ وَ التَّنَاؤُسَ - خداوند متعال، زیبایی و خودآرایی را دوست دارد و ژولیدگی و کشیفی را زشت می‌شمارد.»^{۱۹} همچنین پیرایش مو^{۲۰} و رسیدگی به آن، از جمله مواردی است که نسبت به تمیزی و زیبایی آن سفارش شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «مَنْ اتَّخَذَ شَعْرًا فَلَيُحْسِنْ وَ لَا يَتَّهَمْ أَوْ لَيَجْزُهُ - هر کس می‌خواهد موى بلند گذارد، آن را خوب نگهداری کند، و گرنه آن را بچیند و کوتاه کند.»^{۲۱}

آراستگی لباس

از جمله اموری که آراستگی افراد به آن بستگی دارد، برگزیدن و پوشیدن لباس‌های زیبا و پاکیزه است. البته نباید از این نکته غفلت ورزید که متنظر از لباس زیبا، تنها گران‌قیمت بودن یا مدل خاصی از آن نیست. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «فَالْبِسْ وَ تَجَمَّلْ فِإِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَ لَيْكُنْ مِنْ حَلَالٍ - لباس زیبا بپوش و خودت را زیبا نما؛ زیرا خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، اما باید از حلال باشد.»^{۲۲}

در مورد روش اهل بیت علیهم السلام نیز همین بس که زمانی که شرایط اقتصادی مردم رو به بهبودی رفت، آن بزرگواران نیز از لباس‌های زیبا استفاده می‌کردند به گونه‌ای که برخی از افراد که پوشیدن لباس‌های گران‌قیمت و زیبا از جانب ائمه علیهم السلام برایشان قابل هضم و درک نبود، با شک و تردید با این مسئله برخورد و حتی آن بزرگواران را مورد انتقاد قرار می‌دادند.

نقل شده که سفیان ثوری امام صادق علیه السلام را در مکه دید که لباس‌های زیبا و فاخری بر تن دارند. نزد حضرت آمد و گفت: «ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، پیامبر و علی و نه هیچ‌یک از پدران تو چنین لباسی نمی‌پوشیده‌اند!» حضرت پاسخ داد: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در زمانی زندگی می‌کرد که فقر و فلاکت بیداد می‌کرد؛ از این‌رو ایشان نیز با مردم همراه می‌شد ولی اکنون که وضع اقتصادی عموم مردم خوب است، شایسته‌ترین افراد برای استفاده از این نعمت‌ها نیکان و خوبان هستند.»^{۲۳}

رنگ لباس

نکته‌ی مهم دیگری که در مورد پوشیدن لباس وجود دارد، انتخاب رنگ لباس است؛ در اسلام توجه زیادی به پوشیدن لباس‌های روشن شده است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «لَيْسَ مِنْ لِبَاسِكُمْ شَيْءٌ أَحْسَنَ مِنَ الْبَيَاضِ، فَأَلْبِسُوهُ - لباس سفید بپوشید؛ زیرا برای شما لباسی زیباتر از سفید وجود ندارد.»^{۲۴} از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیشتر از این نوع رنگ استفاده می‌کرده‌اند.^{۲۵}

همچنین تنوع رنگ‌های مختلف سبز، زرد، قرمز و... از زندگی معصومین علیهم السلام به‌ویژه در مورد کودکان گزارش شده است.^{۲۶} از سویی دیگر پوشیدن لباس سیاه - جز در چند مورد خاص مانند چادر، عمامه، کفش و در عزاداری -^{۲۷} مکروه شمرده شده است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: «لباس سیاه نپوشید که لباس فرعون است.»^{۲۸}

استعمال بوی خوش

یکی از عوامل نشاط‌آور استفاده از بوی خوش است که در روابط انسان‌ها با یکدیگر تأثیر شگرفی داشته و بالعکس بوی بد باعث دوری و فاصله بین افراد می‌شود. انسان با استشمام بوی خوش گویا نیرویی تازه در کالبدش دمیده شده، به وجود می‌آید. از این‌رو یکی از سنت‌های پسندیده عطر زدن می‌باشد و همه‌ی انبیای الهی از بوی خوش بهره می‌جسته‌اند^{۲۹} و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآل‌ه‌وسلم برای بوی خوش بیشتر از خوارک هزینه می‌کرد.^{۳۰}

نیز درباره‌ی ویژگی‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآل‌ه‌وسلم نقل شده است که ایشان اگر از جایی عبور می‌کردد بعد از چند روز از بوی عطرشان متوجه می‌شند که حضرت از آن مکان عبور کرده است.^{۳۱} یا در تاریکی شب، از بوی خوش آن حضرت، حضور ایشان فهمیده می‌شد.^{۳۲}

سخن پایانی

همان‌طور که می‌دانیم هر نوع مدبی، حامل یک پیام و محتوا است؛ از این‌رو اگر الگوهای رفتاری و گفتاری که در هر دوره ظهور می‌کند، برخاسته از فرهنگ بومی بوده و با محتوای تاریخی و هویت فرهنگی، مغایر نباشد و در شرایطی سالم، آگاهانه و درست، گسترش یابد، این نوگرایی، حاکی از خلاقیت و تنوع طلبی جوانان است و آیین اسلام نیز با آن مخالفتی ندارد؛ آن‌چه اسلام با آن مخالف است، پشت پا زدن به ارزش‌ها، اسراف‌کاری، همانندسازی با بیگانگان و از خود بیگانگی است. مخالفت اسلام با بسیاری از رفتارها و الگوبرداری‌هایی است که با اصول اخلاقی و هویت دینی و ملی ما هم‌خوانی ندارد؛ مانند: آرایش مو به سبک جوانان غربی از جمله هم‌جنس‌گرایان یا به کارگیری وسایل زینتی غیر متعارف مثل: حلقه‌ی بینی برای دختران و حلقه‌ی گوش و انگشت‌تر طلا برای پسران.

به همین دلیل پوشیدن لباس شهرت و تشبیه به کفار در ظاهر و پوشش در اسلام حرام است.

نکته قابل تأمل این است که اسلام اگرچه توصیه به خودآرایی ظاهر دارد، اما آراستگی به فضایل معنوی و اخلاقی را که زمینه‌ساز سعادت و کمال روحی او هستند را مهم‌تر از آراستگی ظاهر می‌شمارد. تعالیم آسمانی اسلام بر آن است که انسان‌ها را به درک زیبایی‌های مافوق عالم ماده رهنمون کند، و آنان را از گرفتار شدن به هرگونه سطحی‌نگری در این مساله نجات بخشد. امیر المؤمنین علی علیه‌السلام می‌فرمایند:

«زِيَّةُ الْبَوَاطِينِ أَجَلٌ مِّنْ زِيَّةِ الطَّوَاهِيرِ - زینت درونی از زینت ظاهر بسیار زیباتر است.»^{۳۳}

پی‌نوشت‌ها:

- (۱) فرهنگ معین، ج ۳ ص ۳۹۵۷
- (۲) فرهنگ واژه‌ها - عبدالرسول بیات، ص ۵۰۷
- (۳) فرهنگ معین، ج ۳ ص ۳۹۵۷
- (۴) مجموعه آثار، ج ۱۹ ص ۱۰۴؛ نظام حقوق زن در اسلام، ص ۹۰
- (۵) کتاب نقد، ش ۲۷ ص ۶۲
- (۶) مجموعه آثار، ج ۱۹، ص ۱۱۰؛ نظام حقوق زن در اسلام ص ۹۶
- (۷) مؤمنون ۱۱۵/
- (۸) مجله حدیث زندگی، سال سوم، ش ۱۳، مهر و آبان ۱۳۸۲ ص ۲۵
- (۹) غرالحکم، ص ۳۲۳
- (۱۰) معارف اسلام - محمد سعیدی مهر، ج ۱ ص ۲۲ و ۲۴
- (۱۱) بخار الانوار، ج ۷۴ ص ۱۷۲
- (۱۲) کافی، ج ۸ ص ۲۴۴
- (۱۳) توبه/ ۸۵/
- (۱۴) طه/ ۱۳۱/
- (۱۵) بخار الأنوار ج ۶۷ ص ۳۱۹ شبیه به همین روایت در: الكافی ج ۲ ص ۱۳۷
- (۱۶) فطرت، شهید مطهری، ص ۸۰
- (۱۷) میزان الحکمه، ج ۱ ص ۴۱۶
- (۱۸) کافی، ج ۶ ص ۴۳۹
- (۱۹) بخار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۴۱
- (۲۰) کافی، ج ۶ ص ۴۸۵
- (۲۱) من لا يحضره الفقيه ج ۱ ص ۱۲۹
- (۲۲) کافی، ج ۶ ص ۴۴۲
- (۲۳) کافی، ج ۶ ص ۴۴۲
- (۲۴) کافی، ج ۳ ص ۱۴۸
- (۲۵) وسائل الشیعه، ج ۵ ص ۲۷
- (۲۶) مکارم الاخلاق، ص ۱۰۴
- (۲۷) کافی، ج ۶ ص ۴۴۹
- (۲۸) وسائل الشیعه، ج ۴ ص ۳۸۳
- (۲۹) کافی، ج ۶ ص ۵۱۰
- (۳۰) مکارم الاخلاق ص ۳۴
- (۳۱) کافی، ج ۱ ص ۴۴۲
- (۳۲) مکارم الاخلاق ص ۳۴
- (۳۳) شرح غرر و درر آمدی، ج ۴ ص ۱۱۷

چند استفتاء از مقام معظم رهبری در خصوص شکل ظاهر و نوع پوشش

س ۱۳۶۱: معیار لباس شهرت چیست؟ لباس شهرت لباسی است که پوشیدن آن برای شخص، به خاطر رنگ یا کیفیت دوخت یا مندرس بودن آن و علل دیگر مناسب نیست، به طوری که اگر آن را در برابر مردم بپوشد توجه آنان را به خود جلب نموده و انگشت‌نما می‌شود.

س ۱۳۶۴: آیا برای زنان پوشیدن لباس‌های تنگی که برجستگی‌های بدن آنان را نشان می‌دهد و یا پوشیدن لباس‌های بدن نما و عربیان در عروسی‌ها و مانند آن جایز است؟ اگر از نگاه مردان اجنبي و ترتیب مفسدہ در امان و محفوظ باشند، اشکال ندارد در غیر این صورت جایز نیست.

س ۱۳۶۵: آیا پوشیدن کفش سیاه برآق توسط زن مؤمن جایز است؟ اشکال ندارد مگر آنکه رنگ و شکل آن باعث جلب توجه نامحرم و یا انگشت نما شدن او شود.

س ۱۳۶۶: آیا بر زنان واجب است در لباس مانند مقنעה، شلوار و پیراهن فقط رنگ سیاه را انتخاب کنند؟ حکم لباس زن از جهت رنگ و شکل و کیفیت دوخت مانند کفش است که در جواب سؤال قبل بیان شد.

س ۱۳۶۷: آیا جایز است حجاب و لباس زن به‌گونه‌ای باشد که توجه دیگران را به‌خود جلب کند و یا باعث تهییج شهوت شود به عنوان مثال طوری چادر سر کند که توجه دیگران را به خود جلب کند و یا پارچه و رنگ حوراب را به‌گونه‌ای انتخاب کند که شهوت برانگیز باشد؟ پوشیدن چیزی که از جهت رنگ یا شکل و یا نحوه پوشیدن باعث جلب توجه اجنبي شود و موجب فساد و ارتکاب حرام گردد، جایز نیست.

س ۱۳۷۲: انداختن زنجیر توسط مردان چه حکمی دارد؟ اگر زنجیر از طلا باشد و یا از چیزهایی باشد که استفاده‌ی از آن‌ها مخصوص زنان است، انداختن آن برای مردان جایز نیست.

س ۱۴۱۰: مراد از فک پائین که باقی گذاشتن موهای آن واجب است چیست؟ آیا شامل گونه‌ها هم می‌شود؟ معیار این است که از نظر عرف، گذاشتن ریش صدق کند.

س ۱۴۱۱: ریش از نظر کوتاهی و بلندی باید چه مقدار باشد؟ حد معینی ندارد، بلکه معیار این است که عرفاً بر آن ریش صدق کند و بلند بودن آن بیشتر از قبضه دست کراحت دارد.

س ۱۴۱۲: بلند کردن سبیل و کوتاه کردن ریش چه حکمی دارد؟ این کار فی‌نفسه اشکال ندارد.

س ۱۴۱۳: بعضی از مردان موهای چانه خود را باقی گذاشته و باقیمانده را می تراشند، این کار چه حکمی دارد؟ تراشیدن مقداری از ریش حکم تراشیدن تمام آن را دارد.

س ۱۴۱۴: آیا تراشیدن ریش فسق محسوب می شود؟ تراشیدن ریش بنابر احتیاط حرام است و احوط این است که احکام و آثار فسق بر آن مترتب می شود.

س ۱۴۱۵: تراشیدن سبیل چه حکمی دارد؟ و آیا می توان آن را خیلی بلند کرد؟ تراشیدن سبیل و باقی گذاشتن و بلند نمودن آن فی نفسه اشکال ندارد، بله، بلند نمودن آن به مقداری که هنگام خوردن و آشامیدن با غذا یا آب برخورد کند، مکروه است.

س ۱۴۱۶: تراشیدن ریش با تیغ یا ماشین ریش تراشی برای هنرمندی که کارش آن را اقتضا می کند، چه حکمی دارد؟ اگر عنوان تراشیدن ریش بر آن صدق کند بنابر احتیاط حرام است، ولی اگر کار هنری او نیاز ضروری جامعه اسلامی محسوب شود، مبادرت به تراشیدن ریش به مقدار آن ضرورت، اشکال ندارد.

س ۱۴۱۸: در صورتی که گذاشتن ریش مستلزم اهانت باشد، تراشیدن آن چه حکمی دارد؟ گذاشتن ریش برای مسلمانی که به دینش اهمیت می دهد باعث سرشکستگی نیست و بنابر احتیاط، تراشیدن آن جایز نیست مگر در صورتی که گذاشتن ریش باعث ضرر یا حرج شود.

س ۱۴۱۹: آیا تراشیدن ریش در صورتی که گذاشتن آن مانع رسیدن به اهداف مشروع انسان شود جایز است؟ بر مکلفین واجب است حکم خداوند را امثال کنند مگر در مواردی که حرج یا ضرر قابل ملاحظه ای وجود داشته باشد.

س ۱۳۷۳: آیا پوشیدن لباس هایی که بر روی آن حروف و تصاویر خارجی چاپ شده، جایز است و آیا این لباس ها ترویج فرهنگ غربی محسوب می شوند؟ اگر مفاسد اجتماعی نداشته باشند پوشیدن آن ها فی نفسه اشکال ندارد و اما این که ترویج فرهنگ غربی معارض با فرهنگ اسلامی محسوب می شود یا خیر، موكول به نظر عرف است.

س ۱۳۷۴: امروزه وارد کردن لباس های خارجی و خرید و فروش و استفاده از آن ها در داخل شهرها متدائل شده است، با توجه به افزایش تهاجم فرهنگی غرب به انقلاب اسلامی، این کار چه حکمی دارد؟ واردات و خرید و فروش و استفاده از آن ها به مجرد این که از کشورهای غیر اسلامی وارد شده اند، اشکال ندارد، ولی آن چه که پوشیدن آن با عقّت و اخلاق اسلامی منافات داشته باشد و یا ترویج فرهنگ غربی که دشمن فرهنگ اسلامی است، محسوب می شود، واردات و خرید و فروش و پوشیدن آن جایز نیست و در این مورد باید به مسئولین مربوطه مراجعه شود تا از آن جلوگیری کنند.

س ۱۴۲۴: آیا اصلاح موى گونه‌ها اعم از اينکه با نخ باشد يا با موچين، حرام است؟ اصلاح موى گونه‌ها هر چند با تراشیدن، حرام نىست.

س ۱۳۷۵: تقليد از مدهای غربی در کوتاه کردن مو چه حكمی دارد؟ معيارهای حرمت در اين موارد، شبیه شدن به دشمنان اسلام و ترويج فرهنگ آن‌هاست و اين موضوع با توجه به كشورها و زمان‌ها و اشخاص مختلف، فرق مى‌كند و اين امر مختص به غرب هم نمى‌باشد.

س ۱۳۷۶: آیا جاييز است مربيان مدارس موهای دانش آموزان را كه موهای سر خود را به شكل‌های غربی كه مخالف آداب اسلامی و تشبه به كفار است، اصلاح و آرایش می‌كنند، بتراشند؟ با علم به اين كه راهنمایي و نصيحت آنان فايده‌ای ندارد؟ و آنان ظواهر اسلامی را در مدرسه رعایت می‌كنند ولی پس از خروج از مدرسه تغيير وضعیت می‌دهند، وظیفه‌ی ما چیست؟ تراشیدن موى سر دانشآموزان توسيط مربيان شایسته نىست. اگر مسئولین مدرسه تشخيص دادند كه بعضی از کارهای دانشآموزان با آداب و فرهنگ اسلامی تناسب ندارد، بهتر است آنان را نصيحت و راهنمایي‌های پدرانه نمایند و در صورت نياز اولیای آنان را برای کمک به حل مشکل، از وضعیت دانشآموزان خود آگاه نمایند و البته مراعات قوانین آموزش و پرورش، لازم است.

س ۱۳۷۷: پوشیدن لباس آمريکايی چه حكمی دارد؟ پوشیدن لباس‌هایي که توسط دولتهای استعماری تولید شده‌اند، از اين جهت که ساخت دشمنان اسلام است، في نفسه اشكال ندارد، ولی اگر اين کار مستلزم ترويج فرهنگ غير اسلامی دشمن باشد و يا باعث تقويت اقتصاد آنان برای استعمار و استثمار سرزمين‌های اسلامی شود و يا منجر به وارد شدن ضرر اقتصادي به دولت اسلامی گردد، داراي اشكال است و حتی در بعضی از موارد جاييز نىست.

س ۱۳۷۹: پوشیدن کروات چه حكمی دارد؟ بهطور کلى پوشیدن کروات و دیگر لباس‌هایي که پوشش و لباس غير مسلمانان محسوب مى‌شوند به طوری که پوشیدن آن‌ها منجر به ترويج فرهنگ منحط غربي شود جاييز نىست.

س ۱۳۸۱: امروزه وظيفه زنان برای مقابله با تهاجم فرهنگی به جامعه‌ی اسلامی ما چیست؟ يکی از مهم‌ترین وظایف آنان حفظ حجاب اسلامی و ترويج آن و پرهیز از لباس‌هایي است که پوشیدن آن‌ها تقليد از فرهنگ دشمن محسوب مى‌شود.

منبع: بخش استفتائات پايجاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آيت‌الله العظمى سيد علی خامنه‌اي

<http://farsi.khamenei.ir/treatise-index>

منشأهای خطای ذهن

از نظر قرآن

تئیه و تدوین: طاهره طوسی

منشأهای خطای ذهن از نظر قرآن

۱. پیروی از ظن و گمان

منطق صورت

چیستی منطق صورت

۲. تقلید از گذشتگان

کاستی‌های منطق صورت

۳. سرعت در قضاوت

منطق ماده

۴. هوای نفس

منطق بی‌قاعده

۵. پیروی از گُبراء

اثبات اعجازی دیگر از قرآن

مشاهی خطای ذهن

از نظر قرآن

اشاره

آنچه در پی می‌خوانید مطالب شهید مطهری در خصوص اشتباهات ذهنی بشر برای نتیجه‌گیری در بحث‌های منطقی است که فلاسفه و دانشمندان در طول قرن‌های مختلف اصول آن را بنا نهاده‌اند ولی همه‌ی این اصول با خطأ و اشتباه همراه بوده است. از طرفی قرآن به صورت دقیق به همه‌ی این مسائل پرداخته است و دلایل خطاهای ذهنی را بر شمرده است.

این مقاله خلاصه این مبحث از مجموعه آثار استاد شهید مطهری جلد ۴ (کتاب نبوت) از صفحه ۴۸۷ تا ۴۹۵ می‌باشد.

منطق صورت

در دو هزار و سیصد سال پیش منطقی تدوین شد که آن را «منطق ارسسطو» می‌نامند و امروز به آن «منطق صورت» می‌گویند، و منطقی بعدها در قرون جدیده پیدا شد که آن را «منطق ماده» می‌گویند؛ نه منطق مادی، منطق ماده در مقابل منطق صورت.

چیستی منطق صورت

دانشمندان به این مطلب پی برده‌اند که بشر وقتی که فکر می‌کند، فکر کردن عبارت است از این‌که یک سلسله مواد فکری در مغز انسان جمع می‌شود بعد ذهن روی آن مواد عمل می‌کند یعنی آن‌ها را تحلیل و ترکیب می‌کند، از مجموع آن مواد یک امر جدید استکشاف می‌کند. این را در مسائل ریاضی که در حدود ضعیف‌ش حتی من هم می‌توانم قضاویت کنم و شما آقایان بهتر و بیشتر، [می‌توان دریافت]. به عنوان مثال وقتی می‌خواهند یک قضیه هندسی را اثبات کنند، آن نتیجه و مدعای مجھول است، بعد می‌آیند صفری و کبری می‌چینند، مقدماتی که قبل از این به اثبات رسیده یا جزء اصول متعارفه است و از اول فرض کرده‌اند که صحیح است آن‌ها را می‌آورند، درست مثل یک پدر و مادر که با یکدیگر ازدواج می‌کنند و از ازدواج آن‌ها یک بچه پیدا می‌شود. انسان می‌بیند که از ترکیب یک چیزی که می‌داند با چیز دیگری که می‌داند، رسید به چیزی که تا حالا نمی‌دانست.

منطق صورت که منطق ارسسطوست فقط دنبال این است که ما صورت [مقدمات] را چگونه [شکل] بدهیم یعنی وقتی می‌خواهیم این مواد را با یکدیگر ترکیب کنیم فرمول آن چگونه است؟ کدام یک را باید مقدم قرار بدهیم و کدام یک را مؤخر، کدام یک باید موجبه باشد و کدام یک سالبه، کدام باید کلی باشد و کدام جزئی، اگر یکی موجبه بود و دیگری سالبه نتیجه غلط است. فرمول صوری قضیه را می‌دهد، درست مثل یک مهندس که فقط نقشه را می‌دهد، می‌گوید اگر می‌خواهید این ساختمان را بسازید این‌طور باید بالا ببرید. این را می‌گویند منطق صورت.

کاستی‌های منطق صورت

ولی منطق ارسسطو منطق صورت است و بس؛ ولی این برای بشر کافی نیست، برای این‌که

خطایی که ذهن می‌کند از دو راه است:

- ۱) گاهی از این راه است که افکار را با یکدیگر غلط ترکیب می‌کند،
- ۲) و گاهی از این راه است که آن ماده‌ای که برای ترکیب کردن آورده غلط است.

اگر یک ساختمان خراب باشد دو جور ممکن است باشد:

یک وقت از این راه است که حساب‌های مهندس غلط بوده؛ به عنوان مثال محاسبه فشاری که برستون وارد می‌شود درست نبوده، فواصل را درست معین نکرده است. موادی که در اختیارش قرار داده‌اند درست بوده، وقتی نگاه می‌کنند می‌بینند آهنگ درست، سیمانش خوب، آجر و آهکش، لوازم همه درست است ولی او نتوانسته این‌ها را خوب جور کند. نتیجه این است که این بنا نشست کرده.

ولی یک وقت هست که مهندس، بسیار صحیح پیش‌بینی می‌کند، اصول مهندسی اش خیلی خوب است ولی تقلیبی در مواد و مصالح است. سیمانش خراب بوده، گچش مرده بوده، آهنگ زنگزده بوده. باز هم نتیجه این است که ساختمان خراب می‌شود.

رسیده‌اند به این که فکر بشر که غلط می‌کند و اشتباه می‌رود از دو راه است: یا از این راه است که نظمش غلط است. این همان است که ارسسطو و بعد ارسسطوئیان خیلی روی آن فعالیت کرده‌اند، که نظم [فکر] یعنی مهندسی فکر چگونه باید باشد. منطق صورت منطق مهندسی فکر است. ولی ارسسطو و ارسسطوئیین دنبال این مطلب نرفته‌اند که اگر ما تنها مهندسی فکر را درست کنیم کافی نیست؛ مواد فکر ما باید درست باشد و بعد باید مهندسی اش درست باشد. و لهذا ما می‌بینیم بهترین مهندسان فکری‌ای که ارسسطو ساخته است افکارشان غلط از آب درآمده چون روی مواد فکری‌شان خوب فکر نکرده‌اند، از مواد خراب آمده‌اند [ساختمانی] با مهندسی خوب ساخته‌اند.

منطق ماده

این بود که علمای جدید آمدند گفتند که ما باید دنبال این مطلب برویم که مواد فکرمان صحیح باشد. اهمیت زیادی که بیکن و دکارت در دنیا پیدا کرده‌اند روی این جهت است. گشتنند که ببینند چه راهی پیدا می‌کنند که ماده‌های فکر، غلط از آب در نیاید.

دکارت به یک مسائل دیگری توجه کرد. آن‌چه که دکارت در درجه اول توجه کرد این است که به همین نکته پی برد که اشتباه علماً و فلاسفه بیشتر در این است که در قضاؤت خودشان عجله می‌کنند؛ وقتی می‌خواهند به ماده‌ای استناد کنند، قبل از آن که آن ماده آن‌چنان برایشان روشن باشد که راه احتمال مخالف به کلی مسدود باشد، لاقیدی به خرج می‌دهند، همین‌قدر که یک مطلب در ذهن‌شان کمی روشن شد کافی می‌دانند و فوری آن را پایه فکر قرار می‌دهند؛ و لهذا در اولین قاعده از چهار قاعده فکری خودش گفت: من پس از

این تا چیزی برایم روش نباشد، آن چنان روشنایی‌ای که هر کاری بخواهم بکنم که در آن شک بکنم نتوانم شک بکنم و راه احتمال خلاف بر من بسته باشد، آن فکر را نمی‌پذیرم. بعد دو سه قاعده دیگر گفت که دنبال این یک قاعده است؛ و بعد گفت بنابراین من مسائل را تحلیل می‌کنم - یعنی تجزیه می‌کنم تا بتوانم اجزایش را یک به یک بررسی کنم ببینم روی آن‌ها یقین دارم یا احتمال خلاف می‌دهم - بعد از تحلیل، باز ترکیب می‌کنم. در ترکیب هم مراقبت می‌کنم که روی اصول صحیحی ترکیب بشود.

بعد استقصا می‌کنم که چیزی از نظر من دور نمانده باشد و... ولی ریشه‌اش همان یکی است.

منطق بی‌قاعده

علمای جدید نتوانسته‌اند برای منطق ماده مثل منطق صورت قاعده درست کنند و شاید هرگز قاعده‌پذیر هم نباشد، یعنی فقط یک نوع تذکرات است: آفای بیکن تذکر می‌دهد که بدان! بشر در معرض این خطا هست، پس این خطا را نکن. هواهای نفسانی در فکر و عقیده تأثیر دارد؛ گاهی آن‌چه که تو می‌گویی، زبان هوای نفس است نه زبان فکر و عقلت، متوجهش باش. این چیزی که می‌گویی تلقین اجتماع است نه فکر عقل تو، پس مواطنش باش. آن‌چه که می‌گویی فکر تو نیست، تحت تأثیر اکابر و اسلاف قرار گرفته‌ای و مطلب را قبول کرده‌ای، اگر عظمت آن‌ها را دور بریزی می‌بینی یقین نداری، پس مواطنش باش.

منشأهای خطای ذهن از نظر قرآن

۱. پیروی از ظن و گمان

من خودم وقتی که دیدم تمام آن‌چه که این‌ها می‌گویند در قرآن وجود دارد، خدا می‌داند حیرت کردم. به عنوان مثال این [مطلوب که عرض می‌کنم] منطق ماده در قرآن است. قرآن راههای خطای اندیشه را زیاد ذکر کرده. مرتب ذکر می‌کند افرادی حرف غلط می‌گویند، اشتباه می‌کنند، چرا اشتباه می‌کنند؟

این «چرا اشتباه می‌کنند» را قرآن دارد. این‌ها خطا می‌کنند، چرا خطا می‌کنند؟ در چندین آیه از آیات قرآن همین مطلبی که آفای دکارت، قاعده‌ی اول منطق خودش می‌داند ذکر شده است.

قرآن یک منطقی دارد که پیروی از ظن و گمان را عجیب نهی می‌کند، بعضی صریح و بعضی صریح‌تر (نمی‌گوییم بعضی اشاره و بعضی صریح):

در جایی می‌فرماید: «وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ - از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن» (اسراء ۳۶)، در جای دیگر می‌فرماید: «إِنْ هُمْ إِلَّا يَظْنُونَ - تنها به پندارهایشان دل بسته‌اند» (بقره ۷۸ و جاثیه ۲۴) می‌گویند منطقی دارند اما این، منطق گمان است نه منطق علم و یقین؛ اگر این‌ها می‌خواستند به یقین خودشان اعتماد کنند چنین حرفی نمی‌زندند.

در یک جا صریح می‌گوید علت خطای اکثربت مردم پیروی از گمان است: «وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُصْلُوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ - اگر از بیشتر کسانی که در روی زمین هستند اطاعت کنی، تو را از راه خدا گماه می‌کنند» (انعام ۱۱۶) اگر تو بخواهی اکثر مردم روی زمین را پیرو باشی، (می‌خواهد بگوید پیرو بشر نباش) این را بدان اکثر مردم روی زمین این جورند که تو را منحرف می‌کنند، علت انحراف چیست؟ «إِنْ يَتَّعُونَ إِلَى الظَّنِّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ - زیرا جز گمان را پیروی نمی‌کنند و کارشان جز تخمین چیز دیگری نیست.

به خدا اگر آدم در همین یک آیه دقت کند عجیب چیزی می‌بیند؛ بعد در خودش دقت کند، بعد در مردم دیگر دقت کند، می‌بیند اکثر افراد و مکتب‌های مخالف که در مقابل هم‌دیگر قرار گرفته‌اند، او به جزم چنین می‌گوید او به جزم چنان می‌گوید، اگر دل او را بشکافی جز یک سلسله گمان‌ها چیزی نیست، در دل او هم جز گمان چیزی نیست. البته ممکن است یکی حق باشد.

نودونه درصد مردم در عقایدی که شدید از آن عقاید دفاع می‌کنند از علمشان دفاع نمی‌کنند، از گمانشان دفاع می‌کنند. راجع به خصوص مادیین، قرآن همین منطق را دارد، می‌گوید این‌ها هیچ وقت به «یقین به نفی خدا» نمی‌رسند و محال است برسند. راهی به این مطلب نیست. هر وقت در کمال جزم خدا را انکار می‌کنند بدان یک گمانی در ذهنشان آمده، این را به صورت جزم بیان می‌کنند: «وَ قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاةُ الدُّنْيَا الْمُؤْتَمِّنَةُ وَ تَحْيَا» (جاثیه ۲۴) گفتند که جز این زندگی دنیا زندگی دیگری نیست، می‌میریم و زنده می‌شویم؛ یعنی مردن و زندگی یک امری است که به حسب تصادف و اتفاق در سطح طبیعت رخ می‌دهد. تا این جا را می‌شود بگوییم انکار معاد است ولی عبارت: «وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» آن چیزی هم که ما را می‌برد جز دست طبیعت و روزگار چیز دیگری نیست. انکار خداست. قرآن در جواب این‌ها می‌گوید در اصل این منطق تو منطق متکی به علم نیست: «وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظْنُونَ» به همین چیزی که می‌گوید علم ندارد، گمان می‌برد که این جور باشد؛ مثل این که ما می‌گوییم «فکر می‌کنم چنین باشد». بسیار خوب، آدم فکر می‌کند چنین باشد، اما

«فکر می‌کند چنین باشد» غیر از این است که یقین دارد که چنین باشد. و اگر در واقع بشر بتواند خودش را قانع کند که از همین یک آیه پیروی کند نodonه در صد اختلافات افراد بشر از میان می‌رود. بشر گمان می‌کند، اما وقتی می‌خواهد بیان کند نمی‌گوید گمان می‌کنم چنین است، می‌گوید جزماً چنین است.

پس در این آیه، قرآن منشأ خطای اکثریت مردم را پیروی نکردن از علم می‌داند، علم در مقابل گمان؛ یعنی یک مطلب، صد در صد روش نشده، دنبالش می‌رود. می‌خواهد بگوید این خطاب بیشتر به فکر بشر بستگی ندارد، به اراده و اختیار بشر بستگی دارد. ما بشر را طوری ساخته‌ایم که اگر در مسائل، قناعت کند به آن‌چه که می‌داند، این همه گرفتار اشتباه نمی‌شود. اشتباه می‌کنند کسانی که خیال می‌کنند این فرد بشر یک جور می‌داند، آن فرد جور دیگر و آن جور دیگر؛ این طور نیست، خدا بشر را این‌گونه نساخته که آن یک جور بداند، آن جور دیگر و آن جور دیگر.

بشر طوری ساخته شده که اگر با گام‌های آهسته قدم بردارد، فقط آن‌چه را یقین دارد پیذیرد، چیزی را که یقین ندارد نپذیرد و به حالت تردید بماند، بعد می‌بینید اختلافات بشر رفع شد. منشأ اشتباها این است که ندانسته یک چیزی را می‌پذیرد و آن را به صورت امر دانسته تلقین و اظهار می‌کند و روی آن قسم می‌خورد. این یکی.

۲. تقلید از گذشتگان

آن چیزی که آقای بیکن آن را «بت بازاری» یا «بت نمایشی» می‌نامد، شما بگردید در دنیا اگر کتابی پیدا کردید که به اندازه‌ی قرآن روی این نکته تکیه کرده باشد که تقلید از گذشتگان انسان را به خطا می‌اندازد، [به ما بگویید]. من یک وقت قرآن را استقصا کردم دیدم راجع به همه پیغمبران [نفی تقلید نقل شده است]. قرآن احتجاجات پیغمبران را - که پیغمبری با قوم خودش صحبت کرده - نقل نموده است. می‌بینیم منطق‌ها مختلف است، فقط اصول مشترکی هست. اصول مشترکی که در همه‌ی پیغمبران است یکی این است که همه‌ی انبیاء مردم را به توحید دعوت کرده‌اند و با پرستش غیر خدا مبارزه کرده‌اند و دیگر این که مردم را توجه به معاد و پاداش اعمال داده‌اند. یک امر مشترک دیگر شما می‌توانید پیدا کنید و آن این است که همه‌ی پیغمبران که قرآن از آن‌ها نقل می‌کند، تقلید را نفی کرده‌اند؛ و الا ما می‌بینیم هر پیغمبری در محیط خودش دچار مشکلات بالخصوص بوده و متوجه آن مشکلات بوده است. به عنوان مثال تنها شعیب را می‌بینیم که در قوم خودش

مرتب روی مسأله نقص در مکیال و میزان یعنی تقلب در معامله فشار می‌آورد. معلوم می‌شود محیط او به این بیماری، خیلی شدید مبتلا بوده. یا لوط بر موضوع بالخصوصی خیلی اصرار می‌ورزد، چون قوم او مبتلا به این بیماری بوده‌اند. موسی به مطلب دیگری و عیسی به مطلب دیگری، ولی امری که همه بالاتفاق درباره آن صحبت کرده‌اند، غیر از مبدأ و معاد، مسأله تقليد است، چون بلاعه عمومی بوده، چون در واقع یکی از چیزهایی که بشر را به خطا می‌اندازد این است: انسان تمایل دارد که فکر کند آن‌چه گذشتگان ما گفته‌اند صحیح است. چون چنین تمایلی دارد، آن را می‌پذیرد بعد برایش دلیل می‌تراشد، دلیل‌های ساختگی که برای انسان علم هم ایجاد نمی‌کند. اگر همان زنجیر پیروی از گذشتگان را پاره کند و به آن عقل فطری خدادادی خودش اعتماد نماید و خودش را از هرگونه غرض و مرضی دور کند آن وقت می‌فهمد که آن‌چه گذشتگان گفته‌اند صحیح است یا باطل، یا نیمی از آن صحیح و نیمی باطل است.

۳. سرعت در قضاوت

یکی دیگر از موضوعاتی که باز قرآن درباره‌ی منشأ خطای ذهن ذکر می‌کند - که این را حتی دیگران کمتر ذکر کرده‌اند و قرآن بیشتر - این چیزی است که ما اسمش را «سرعت در قضاوت» می‌گذاریم.

سرعت در قضاوت یک بیماری دیگری است غیر از بیماری پیروی از گذشتگان و غیر از بیماری پیروی از ظن و گمان. می‌دانید به تناسب این‌که افراد مختلف هستند همه‌ی افراد کم و بیش ممکن است به «سرعت در قضاوت» گرفتار شوند و آن این است که بعضی وقتی به یک مسأله فکری می‌رسند حوصله توقف کردن‌شان کم است، دلشان می‌خواهد زودتر رأیشان را بدنهند و رد شوند.

این را می‌گویند سرعت در قضاوت. در اصل نمی‌خواهد خیلی تائی کند؛ مثل قاضی‌ای که تا پرونده‌ای در مقابله قرار می‌گیرد دلش می‌خواهد زود رأی بدهد قبل از این که فکر کند که آیا مدرک بهقدر کافی وجود دارد یا وجود ندارد؛ اگر مدرک بهقدر کافی وجود ندارد بگوید مدارک کافی نیست من نمی‌توانم قضاوت کنم. قرآن به این موضوع توجه دارد و بشر را متوجه می‌کند که در مسائلی که اظهار نظر می‌کند مدارک موجود بهقدر کافی نیست. این مسأله‌ای که می‌گوید: «وَ مَا أُوتِيْتُ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (اسراء/۸۵) «به این مضمون در قرآن هست و این را در جاهایی می‌گوید که افرادی قضاوت می‌کنند، می‌گوید قضاوت بکن اما این

حساب را هم داشته باش که مجموع اطلاعاتی که داری برای این قضایت کافی هست یا کافی نیست. آن‌چه تو باید بدانی و نمی‌دانی نسبت به آن‌چه می‌دانی خیلی بیشتر است. آیه «يَعْمُونَ ظاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (روم/۷) نیز تعبیر فوق العاده عجیبی است. اگر این را قرآن در این قرن گفته بود ما حدس و تخمين می‌زدیم که این بعد از آن است که منطق جدید پیدا شده و در منطق جدید می‌گویند انسان فقط پدیده‌ها را می‌تواند بشناسد، علم بشر به محسوسات و پدیده‌ها تعلق می‌گیرد، ذوات و بواطن را نمی‌تواند بشناسد، قرآن هم از این جاها گرفته می‌گوید: «يَعْمُونَ ظاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (من، من بیانی است) این‌ها فقط بر ظواهر و پدیده‌ها اطلاع دارند که آن عبارت است از زندگی دنیا «وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ - که نقطه‌ی مقابله "ظاهره" قرار می‌گیرد - غَافِلُونَ» از آخرت غافل و بی‌خبر هستند؛ یعنی بشر روی علم ظاهری خود فقط پدیده‌شناس است. این هم خودش حد علم بشر را بیان می‌کند.

۴. هوای نفس

یکی دیگر از چیزهایی که منشاً خطای ذهن می‌شود - که در منطق ماده باید متوجهش شد - خود هوای نفس شخص است که گفتیم آقای بیکن آن را «بت شخصی» می‌نامد. آن هم در قرآن زیاد هست. از جمله می‌فرماید: «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظُّنُّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنفُسُ» (نجم/۲۳) دو مطلب را ذکر می‌کند: یکی این که گمان را به جای علم می‌گیرند، و دیگر این که دلشان می‌خواهد این‌جور بگویند که می‌گویند. آن‌چه می‌گوید زبان عقل و فکر نیست، زبان استدلالش نیست، زبان هوای نفس است. این یک مطلب خیلی اساسی است که البته قدماء هم توجه داشتند، امروز هم خیلی به آن توجه کردند، همین بیکن این حرف را می‌زند، و بهترین مثال آن قضیه علامهٔ حلی است.

معروف است که علامه حلی برای اولین بار در تاریخ فقه شیعه معتقد شد که این که می‌گویند [اگر نجاستی در چاه بیفتند] چاه نجس می‌شود، اگر مرغی بیفتند چند دلو آب باید کشید، اگر الاغی بیفتند چهقدر و اگر انسانی در آن بمیرد چهقدر، کشیدن این آب‌ها مستحب است، واجب نیست و حال آن که تا عصر او تمام فقهای شیعه اتفاق داشتند که این‌ها واجب است. قضیه این بود که در خانه‌ی خودش این ابتلا پیدا شد. یک نجاستی در چاه افتاده بود و خواست نظر بدهد. آمد از نو مستقل روی این مسأله فکر کند (حلا من کار ندارم منزوحت بئر واجب است یا نه). کتاب‌ها و مدارک را جلوی خودش گذاشت که درباره‌ی این

مسئله قضاوت کند، فتوای واقعی خودش را به دست بیاورد که در واقع این کار واجب است یا واجب نیست. مطالعه کرد، یک دفعه دید آن گوشی دلش تمایل به این است که فتوایش این باشد که واجب نیست چون آن منفعتش ایجاب می‌کند که واجب نباشد. ترسید که این منفعت‌طلبی، فکرش را بدزد و بعد فتوای بدهد که این فتوا زبان فقه و فکر و استدلال و زبان یک فکر بی‌طرف نباشد، زبان یک فکر طرفدار باشد. می‌گویند دستور داد چاه را پر کردند. خودش را از این منفعت‌طلبی آزاد کرد، بعد نشست فکر کردن، دید آن هم عقیده‌اش همین است، آن وقت فتوا داد.

این خودش مطلبی بسیار اساسی است که اگر منفعت انسان یک طرف را ایجاب کند [یعنی] هوا نفسش به یک طرف باشد فکر انسان را می‌دزد. قرآن به این مطلب هم توجه دارد.

۵. پیروی از کبراء

مسئله اکابر و اعیان غیر از مسئله تقلید اسلاف است. تقلید اسلاف این است که انسان به نسل‌های گذشته‌ی خودش [تعلق خاطر داشته باشد،] دلش می‌خواهد که راهی را همان طور برود که آباء و اجداد رفته‌اند. قرآن این را ذکر می‌کند. مسئله‌ی دیگر همان است که بیکن آن را «بتهای نمایشی» می‌نامد. مقصودش مکتب‌های فلسفی است که شخصیت بزرگ علماء و دانشمندان فکر انسان را گمراه می‌کند. انسان در یک مسئله‌ای می‌خواهد بیندیشد، در مقابل خودش ارسطو را می‌بیند، بوعی سینا را می‌بیند، این‌ها با یک عظمتی آمده‌اند روح و فکرش را پر کرده‌اند. ته دلش این است که بزرگان که نمی‌توانند اشتباه کرده باشند پس لابد درست گفته‌اند. سبب می‌شود که وقتی هم به خیال خودش دارد آزاد فکر می‌کند نمی‌داند که در زنجیر مرعوبیت عظمت بزرگان است.

قرآن مسئله‌ی پیروی از کبراء - غیر از آباء - را صریح مطرح می‌کند. می‌گوید در قیامت وقتی که ما عده‌ای را می‌آوریم آن جا به آن‌ها می‌گوییم چرا راه خط‌را فتی و گمراه شدی؟ می‌گویند پروردگارا «إِنَّا أَطْعَنَا سَادَتَنَا وَ كُبَرَاءَنَا فَأَخْلُقُونَا السَّيِّلَا» (احزاب/۶۷) این بزرگان ما و این کبیرهای ما، چون عظیم و کبیر بودند، وقتی یکراهی را رفتند به صورت قهری کوچک‌ها هم از بزرگ‌ها پیروی می‌کنند (غیر از این است که نسل حاضر از نسل گذشته پیروی می‌کند).

اثبات اعجازی دیگر از قرآن

وقتی که ما می‌بینیم قرآن در آیات پراکنده‌ی خودش راههای ضلالت و خطا را بیان می‌کند (نه تحت عنوان این‌که من می‌خواهم راه خطای فکر [را بیان کنم؛] راه گمراهی را بیان می‌کند و گمراهی همان خطاست) و همان راههایی را نشان می‌دهد که ارسسطو نشان نداده است یعنی راه خطای فکر را در ماده نشان می‌دهد نه فقط در مهندسی و صورت، و می‌بینیم آن‌گاه که علمای جدید خواسته‌اند یک منطق جدید بسازند علاوه بر منطق ارسسطو، که تنها راه خطای در نظام را نشان نداده باشند، مصالح فکری را هم بتوانند [بسنجند] یا لاقل تذکراتی بدھند که مصالح درست بیاور در فکر خودت و فقط به مهندسی اش نپرداز، راههایی را گفته‌اند که تمام راهها در قرآن موجود است، آیا این از نظر منطق یک اعجاز نیست که یک مرد امی [چنین گفته باشد؟]

اگر ما و شما می‌بودیم در همین حدود درس‌خواندگی خودمان و می‌خواستیم مردم را تخطیه کنیم - و تا حالا هم تخطیه کردایم - آیا می‌توانستیم مردم را روی این اصول تخطیه کنیم که شما اشتباه می‌کنید چون گمان را پیروی می‌کنید، شما اشتباه می‌کنید چون مدارکتان کافی نیست، علمتان کم است، شما اشتباه می‌کنید چون از هوای نفس پیروی کردید، شما اشتباه می‌کنید چون از کبّرا پیروی کردید، شما اشتباه کردید علت‌ش این است که از اسلاف پیروی می‌کنید؛ یعنی آیا می‌توانستیم این زنجیرهایی را که می‌آید و فکر انسان را می‌گیرد این جور بشناسیم و این جور پاره کنیم؟ این ابدًا با فکر یک انسان که از افق دیگر الهام نگرفته باشد قابل توجیه نیست.

توبه غیبت

غیبت از جمله گناهانی است که مشتمل بر دو حق، یعنی حق الله و حق الناس می‌باشد؛ یعنی غیبت کننده از دو جهت مدیون است: اول، نسبت به خدای متعال که مخالفتش را مرتکب شده، دوم، نسبت به کسی که آبرویش بهوسیله‌ی غیبت مورد حمله قرار گرفته است. برای ادای حق الله، بر غیبت کننده واجب است پیشیمان شده و از کردار خویش متأسف باشد و توبه نماید. اما برای ادای حق الناس سه قول وجود دارد:

۱- گروهی قائل به کفایت استغفارند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «سُئِلَ النَّبِيُّ صَ مَا كَفَارَةُ الْأَغْيَابِ، قَالَ: تَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِمَنِ اغْتَبْتُهُ كُلَّمَا ذَكَرْتُهُ از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سوال شد: کفاره‌ی غیبت چیست؟ فرمود: این است که هرگاه کسی را که غیبتش را کرده‌ای به یادآوری، برای او طلب مغفرت کنی.» (اصول کافی ج ۲ ص ۳۵۷)

۲- گروهی طلب حلالیت از غیبت شده را ضروری می‌دانند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِيَّاكُمْ وَالْغَيْبَةَ فِيَّهَا أَشَدُّ مِنَ الرِّجَاءِ لَأَنَّ الرَّجُلَ يَرْتَبِعُ فِيَّتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَإِنَّ صَاحِبَ الْغَيْبَةِ لَا يُغْفَرُ لَهُ إِلَّا إِذَا غَفَرَهَا صَاحِبُهَا - از غیبت به شدت پرهیز کنید، زیرا از زنا بدتر است، و دلیلش این است که اگر کسی زنا کند و توبه نماید، خداوند توبه‌اش را قبول می‌فرماید، اما غیبت کننده را نمی‌بخشد، مگر غیبت‌شونده او را ببخشد.» (إرشاد القلوب ج ۱ ص ۱۱۶)

۳- راه سوم جام بین دو قول

روایتی از امام صادق علیه السلام رسیده است که می‌تواند جامع بین دو قول باشد حضرت فرمود: «إِنِّي أَعْتَبْتُ فَبَلَغَ الْمُعْتَابَ ، فَلَمْ يَقِنْ إِلَّا أَنَّ سَتْحَلَّ مِنْهُ، وَ إِنْ لَمْ يَلْحُقْهُ عِلْمٌ ذَلِكَ فَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ لَهُ - اگر غیبت کسی را کردی و او با خبر شد باید از او طلب حلالیت کنی ولی اگر مطلع نشد برایش طلب مغفرت کن.»

دلیل این حکم این است که اگر شخص غیبت شده اطلاع نداشته باشد طلب حلالیت از او به منزله خبر دادن و موجب برانگیختن فتنه و برافروختن آتش کینه است. به همین دلیل بر اساس عقل و منطق این راه صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

در دعای روز دوشنبه که در مفاتیح الجنان نقل شده هم به همین مطلب اشاره گردیده است: وَأَسْأَلُكَ فِي مَظَالِمِ عِبَادِكَ عِنْدِي ... أَوْ غَيْبَةَ اغْتَبْتُهُ بِهَا ... فَقَصَرَتِ يَدِي وَضَاقَ وُسْعِي عَنْ رَدَهَا إِلَيْهِ... و باز از تو درخواست می‌کنم در ظلمی که به بندگان تو کردم و حقی که بر من دارند که به لطف و کرمت ادا فرمایی پس هر کس از بندگان تو یا کنیز کان تو که مظلمه‌ای از او بر من است که ستمی بر او کرده‌ام چه به شخص او و چه به آبروی او یا در مال و عیال او و فرزندان او یا غبیتی از او کرده‌ام یا بر او بار گرانی نهاده‌ام به سبب حب نفس یا هواهی ریاست یا به کبر و حسد یا ریا و عصیت به هر کس ستم کرده‌ام از غائب و حاضر و زنده و مرده که دستم از ادای حق او کوتاه و مجالم از پرداختش تنگ است و نتوانم از احیلت خواست پس از تو ای کسی که مالک حوایج خلقی و به محض خواست تو و در آن اراده تو همه حاجت‌ها مستجاب است از تو می‌طلیم که بر محمد و آل محمد (ص) درود فرستی و آن بنده را که بر او ستمی کرده‌ام هرگونه خواهی از من راضی گردانی و مرا از جانب خود رحمتی بی‌حد عطا کنی.

انسان آزاد آفریده شده است

انسان آزاد آفریده نشده است

تهیه و تدوین: فاطمه حقیقت جو

۲- حدود اخلاقی

۳- در لیبرالیسم حدود را مادیات تعیین می کند

حدود آزادی اسلامی

آزادی ارجاف نیست

۴- آزادی و تکلیف

آزادی معنوی

آزادی معنوی چیست؟

وابستگی آزادی اجتماعی به آزادی معنوی

محدودیت یا مصونیت

عبد بودن، بزرگ‌ترین آزادی است

اگر بنده بود...

آزادی یک امر فطری است

آزادی، یک تفکر اصیل اسلامی

آزادی نسبی است

ذوی الحقوق چهارگانه

آزادی فکر یا آزادی عقیده

فرق این دو آزادی

جنگ‌های مسلمین

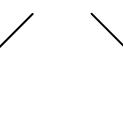
جنگ برای آزادی دعوت و رفع مانع از تبلیغ

لا اکراه فی الدین

تفاوت آزادی در اسلام و لیبرالیسم

۱- الهی بودن آزادی

انسان آزاد

آفریده شده است  آفریده نشده است

اشاره:

آزادی واژه‌ای است که در قرن نوزده و بیست مورد سوء استفاده‌های فراوانی قرار گرفت و تعاریف متعددی و البته همگی بر اساس مادی گرایی برای آن ارائه شد و شالوده‌ی فرهنگ غرب و لیبرالیسم بر اساس آن پایه‌ریزی شد. این تفکر با رنگ و لعاب و تبلیغات فراوان سراسر دنیا را فراگرفت و کعبه آمال همه‌ی ملت‌ها واقع شد.

با پیروزی انقلاب اسلامی که شعار محوری آن «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» بود تعریف جدیدی از آزادی به جهان ارائه شد که فرهنگ غرب و ارزش‌های لیبرالیسم را به چالش می‌کشید.

از این‌رو جهان غرب به مقابله برخاست و اصل آزادی اسلامی را مورد هجمه و حمله قرار داد و دم از سلب آزادی زد و البته محور مقایسه‌ی این موضوع را ارزش‌های آزادی تعریف شده در جهان غرب قرار داد.

در قرن بیست و یکم میلادی با فرآیندی شدن تفکر اصیل اسلامی و بیداری ملت‌ها، دوباره این هجمه آغاز شده و از طرفی تبلیغات می‌شنند که اسلام با آزادی مخالف است و از سویی مسلمان‌تر از مسلمانان گردیده و می‌گویند اسلام هیچ اجباری برای رعایت چهارچوب‌های دینی قرار نداده است و در جامعه‌ی اسلامی هر کس می‌تواند هرگونه که خواست زندگی کند.

این مقاله سعی دارد این مقوله را به صورت بسیار اجمالی از جهات یاد شده مورد بررسی قرار دهد.

آزادی یک امر فطری است

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است: « وَ لَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا -
بنده غیر خودت مباش؛ خدا تو را آزاد آفریده است.»^۱

«تاکنون دهها تفسیر از لیبرالیسم ارائه شده است؛ بهخصوص در این اواخر. این اواخر، نظریه پردازان و به اصطلاح ایدئولوگ‌های امریکایی یا پیشکرده‌ی امریکا، مرتب در این زمینه قلم می‌زنند... لیکن سرجمع همه‌ی این حرف‌ها، با وجود همه‌ی این تفاسیر گوناگونی که وجود دارد، دیدگاه اسلامی، یک دیدگاه راقی است... آن‌ها برای این‌که برای "آزادی" فلسفه‌ای ارائه دهنده، دچار مشکلنده. حرف‌های گوناگونی زده شده است: فایده، است استدلال و ریشه‌ی فلسفی داشته باشد. حرف‌های گوناگونی زده شده است: خیر جمعی، لذت جمعی، لذت فردی و حدّاً کثر حقی از حقوق مدنی. همه‌ی این‌ها هم قابل خدشه است؛ خود آن‌ها هم خدشه کرده‌اند. اگر به نوشتجاتی که در زمینه‌ی مقوله‌ی لیبرالیسم در همین سال‌های اخیر منتشر شده، نگاه کنید، خواهید دید که چه قدر حرف‌های وقت‌گیر و بی‌ثمر و بی‌فایده و شبیه مباحثات دوران قرون وسطی را در مقوله‌ی آزادی گفته‌اند. این یکی حرفی زده است، آن یکی جواب داده است؛ دوباره جواب او را پاسخ داده است! حدّاً کثر این است که منشأ و فلسفه‌ی آزادی، یک حق انسانی است. اسلام، بالاتر از این گفته است. اسلام - همان طور که در آن حدیث ملاحظه کردید - آزادی را امر فطری انسان می‌داند. بله؛ یک حق است، اما حقی برتر از سایر حقوق؛ مثل حقی حیات، حقی زندگی کردن. همچنان که حقی زندگی کردن را نمی‌شود در ردیف حقی مسکن و حقی انتخاب و ... گذاشت - برتر از این حرف‌هاست، زمینه‌ی همه‌ی این‌هاست - آزادی هم همین‌طور است. این، نظر اسلام است. البته استثنایی وجود دارد. این حق را در مواردی می‌توان سلب کرد؛ مثل حقی حیات. یک نفر کسی را می‌کشد، قصاصش می‌کنند. یک نفر فساد می‌کند، قصاصش می‌کنند. در مقوله‌ی حق آزادی هم این‌گونه است؛ منتها این‌ها استثناء است. این، دیدگاه اسلام است.»^۲

آزادی اجتماعی در قرآن

«در نص قرآن مجید، یکی از هدف‌هایی که انبیاء داشته‌اند این بوده است که به بشر آزادی اجتماعی بدهند، یعنی افراد را از اسارت و بندگی و بردگی یکدیگر نجات بدهند. یکی از حمامه‌های قرآنی، همین موضوع آزادی اجتماعی است. در این قرن‌هایی که

شعار فلسفه آزادی بشر بوده است و آزادی بیش از اندازه زبانزد مردم بوده و شعار واقع شده است. شما نمی‌توانید جمله‌ای پیدا کنید زنده‌تر و موجدارتر از این جمله‌ای که قرآن دارد: **قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابْ تَعَالَوْ إِلَى كَلْمَةِ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنُكُمْ أَلَا تَعْبُدُ إِلَّا اللَّهُ وَلَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ**^۳ - ای پیغمبر! به این کسانی که مدعی پیروی از یک کتاب آسمانی گذشته هستند، به این یهودی‌ها، مسیحی‌ها، زرتشتی‌ها - و حتی شاید به این صابئی‌ها که در قرآن اسمشان آمده است - و به همه‌ی ملت‌هایی که پیرو یک کتاب قدیم آسمانی هستند این طور بگو:

بیایید همه‌ی ما جمع شویم دور یک کلمه، زیر یک پرچم. آن پرچم چیست؟ دو جمله بیشتر ندارد. یک جمله‌اش این است: **أَلَا تَعْبُدُ إِلَّا اللَّهُ وَلَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا** در مقام پرستش، جز خدای یگانه چیزی را پرستش نکنیم؛ نه مسیح را پرستیم نه غیر مسیح را و نه اهرمن را، جز خدا هیچ موجودی را پرستش نکنیم.

جمله دوم: **وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ** هیچ‌کدام از ما دیگری را بندۀ و برده‌ی خودش نداند و هیچ‌کس هم یک نفر دیگر را ارباب و آقای خودش نداند. یعنی نظام آقایی و نوکری ملغی؛ نظام استثمار، مستثمر و مستثمر ملغی؛ نظام لامساوات ملغی؛ هیچ‌کس حق استثمار و استعباد دیگری را نداشته باشد.

تنها این آیه نیست. آیاتی که در قرآن در این زمینه هست زیاد است. (به عنوان نمونه): قرآن از زبان موسی علیه السلام نقل می‌کند که وقتی با فرعون مباحثه می‌کرد و فرعون به او گفت: **أَلَمْ تُرِبَّكَ فِينَا وَلِيَدًا وَلَبْثَتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ وَ فَعَلْتَ فَعَلَّاتَ فَعَلَّاتَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ**^۴.

موسی به او گفت: **وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُهُنَا عَلَى أَنْ عَبَدَتَ بَنِي إِسْرَائِيلَ**^۵

فرعون به موسی گفت: تو همان کسی هستی که در خانه‌ی ما بزرگ شدی، سر سفره ما بزرگ شدی؛ تو همان کسی هستی که وقتی بزرگ شدی آن جنایت را انجام دادی (به تعبیر فرعون)، آن آدم را کشتی. می‌خواست منت بر سرش بگذارد که در خانه‌ی ما بزرگ شده‌ای، سر سفره ما بزرگ شده‌ای. موسی به او گفت: این هم شد حرف؟! من در خانه‌ی تو بزرگ شدم؛ حالا که در خانه تو بزرگ شده‌ام، در مقابل این که تو قوم من را برده و بندۀ خودت قرار داده‌ای سکوت کنم؟ من آمده‌ام که این بردگان را نجات بدهم.»^۶

آزادی، یک تفکر اصیل اسلامی

«بنابراین، این فکر غلط است که تصوّر کنید تفکر آزادی اجتماعی، تفکری است که غرب به ما هدیه کرده است؛ هر وقت هم خواستیم حرف شیرین و جالبی در این زمینه بزنیم، حتماً کتاب فلان کس را آدرس بدھیم؛ نام فلان کس را که در غرب نشسته برای خودش فکر کرده و نوشته، ذکر کنیم؛ نه. باید مستقل فکر کرد؛ باید به منابع خودی و به منابع اسلامی مراجعه کرد. انسان از تفکرات دیگران، برای تشریح ذهن و یافتن نقطه‌های روشن استفاده می‌کند؛ نه برای تقلید کردن. اگر پای تقلید به میان آمد، ضرر بزرگ خواهد بود.»^۶

آزادی نسبی است

«گاهی در موضوع آزادی، در جامعه دینی و پایبند به قوانین الهی، سخن گفته می‌شود، و گاهی در جامعه لیبرال و سکولار که پایبند به قوانین الهی نبوده و به دین و مذهب یا اعتقاد ندارد، و یا آن را یک امر فردی و درونی تلقی می‌کند.

در مورد نخست چون انسان با کمال آزادی، دین را پذیرا می‌باشد، طبعاً هر نوع محدودیت دینی، برای او خلاف انتظار نیست و طبعاً هر نوع قید و بند در زندگی از مجرای خودمنختاری او عبور می‌کند، در این صورت مخالفت با این نوع محدودیت‌ها، نوعی مخالفت با آزادی و خودمنختاری انسان است.

مورد دوم هر چند، محدودیت دینی را پذیرا نمی‌باشد، ولی از محدودیت‌های اجتماعی که زاییده‌ی حکومت اکثریت است، گریزی ندارد و باید پذیرای آن باشد، و این محدودیت نیز به نوعی از مجرای خودمنختاری عبور کرده و به دست و پای او بسته می‌شود، زیرا دموکراسی را پذیرفته است.

بنابراین هیچ جامعه‌ای اعم از دینی و الحادی نمی‌تواند از آزادی مطلق بهره بگیرد، بلکه باید با خودمنختاری خویش آنرا محدود سازد.»^۷

ذوی حقوق چهار گانه

«انسان بالطبع خداخواه و خداجوست، بنابراین او در إعمال هر نوع آزادی باید، حقوق خدا، و جامعه، و سعادت فرد و مصلحت محیط‌زیست را در نظر بگیرد و بهره‌گیری از آزادی باید با رعایت حقوق این محورها صورت پذیرد.

به عنوان مثال عبادت و پرستش از آن کسی است که انسان را آفرید و اسباب زندگی را در اختیار او نهاده و او جز خدا کسی نیست. بنابراین هر نوع نظام و یا گروه خاصی که

بخواهد، غیر او را بپرستند به حقوق خدا نوعی تجاوز و ظلم صورت گرفته است. و به تعبیر کلام حق «إِنَّ الشُّرُكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (للمان/۱۳)، بنابراین آزادی تا آن جا محترم است که در آن به حقوق خدا، تجاوزی صورت نپذیرد.

محور دوم که حق بر گرد او می‌چرخد، جامعه است که فرد جزیی از آن می‌باشد، و طبعاً برای خود حقوقی دارد که باید رعایت شود، و انسان نمی‌تواند به بهانه‌ی آزادی، به حقوق جامعه تجاوز کند، و سعادت جامعه را به خطر بیفکند. به عنوان مثال: نمی‌توان برای اعمالی نظری؛ دعوت به و پوچ‌گرایی و تشکیل عشرتکده و کانون‌های فساد و فحشاء که با سعادت جامعه در تضاد است، تحت عنوان آزادی مجوز صادر کرد، زیرا این نوع گرایش‌ها تجاوز به حقوق جامعه، و نتیجه‌ی آن مایه‌ی فروپاشی خانواده‌ها و گسترش انواع بیماری جسمی و روحی می‌باشد.

محور دیگر، حق فرد و سعادت او است، آیا او حق دارد که خودکشی کند، و یا به هر عملی که مایه‌ی بدبهختی است دست یازد، تصور نمی‌کنم هیچ لیبرالی، برای این کار مجوز صادر کند.

محیط زیست چهارمین محور حق است، جنگل‌ها و معادن و دریاها و نظایر آن‌ها ثروت ملی است که به نسل انسانی متعلق است، نسل حاضر حتی به اتفاق آرا نمی‌تواند جنگل را آتش بزند، آب‌ها و نهرها را آلوده سازند، و به تاراج محیط زیست بپردازد.

از این تحلیل می‌توان نتیجه گرفت که آزادی به معنی یله و رهایی از هر نوع قید و بند تحت عنوان خودمختاری، مورد پذیرش هیچ فیلسوفی نیست.^۹

آزادی فکر یا آزادی عقیده

«آیه‌ی شریفه ۱۵۷ سوره اعراف می‌فرماید: الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأَمَّيَّ الَّذِي يَجْدُوْنَهُ مَكْتُوبًا عَنْهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحِرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضْعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ. خداوند یکی از خصوصیات پیامبر را این قرار می‌دهد که غل و زنجیرها را از گردن انسان‌ها بر می‌دارد و إِصْرَ يعني تعهدات تحمیلی بر انسان‌ها را از آن‌ها می‌گیرد. مفهوم خیلی عجیب و وسیعی است. اگر وضع جوامع دینی و غیر دینی در آن دوره را در نظر داشته باشید، می‌دانید که این إِصْرَ - این تعهدات و پیمان‌های تحمیلی بر انسان‌ها - شامل بسیاری از عقاید باطل و خرافی و بسیاری از قیود اجتماعی غلطی که دست‌های استبداد یا تحریف یا تحمیق بر مردم تحمیل کرده بود، می‌شود. «اغلال» هم که غل و زنجیرهای است، معلوم است.»^{۱۰}

فرق این دو آزادی

فرق است میان آزادی فکر و آزادی عقیده. فکر منطق است. انسان یک قوهای دارد به نام قوه تفکر که در مسائل می‌تواند حساب کند و بر اساس تفکر و منطق و استدلال انتخاب کند، ولی عقیده به معنی بستگی و گره خوردنگی است. ای بسا عقیده‌هایی که هیچ مبنای فکری ندارد، مبنایش صرفاً تقليید است، تبعیت است، عادت است، حتی مزاحم آزادی بشر است. آن‌چه که از نظر آزادی بحث می‌کنیم که باید بشر در آن آزاد باشد فکر کردن است. اما اعتقادهایی که کوچک‌ترین ریشه‌ی فکری ندارد، فقط یک انعقاد و یک انجام‌داد روحی است که نسل به نسل آمده است، آن‌ها عین اسارت است و جنگیدن برای از بین بردن این عقیده‌ها جنگ در راه آزادی بشر است نه جنگ علیه آزادی بشر. آن کسی که آمده در مقابل یک بت که خودش به دست خودش ساخته از او حاجت می‌خواهد، او به تعبیر قرآن از یک حیوان خیلی پست‌تر است؛ یعنی عمل این آدم کوچک‌ترین مبنای فکری ندارد، اگر فکرش یک ذره تکان بخورد این کار را نمی‌کند. این فقط یک انعقاد و انجام‌داد است که در دل و روحش پیدا شده و ریشه‌اش تقليیدهای کورکرانه است. او را باید به زور از این زنجیر درونی آزاد کرد تا بتواند فکر کند. بنابراین کسانی که آزادی تقليید و آزادی زنجیرهای روحی را به عنوان آزادی عقیده تجویز می‌کنند اشتباه می‌کنند. آن‌چه ما به حکم آیه: لا إِكْرَاهُ فِي
الدِّين^{۱۲} طرفدار آئیم، آزادی فکر است نه آزادی عقیده.^{۱۳}

جنگ‌های مسلمین

«مسلمین که هجوم بردنده به کشورهای ایران و روم، نرفتند به مردم بگویند باید مسلمان بشوید. حکومت‌های جباری دست و پای مردم را به زنجیر بسته بودند؛ مسلمین با حکومت‌ها جنگیدند، ملت‌ها را آزاد کردند. این دو را با همدیگر اشتباه می‌کنند. مسلمین اگر با ایران یا روم جنگیدند، با دولت‌های جبار می‌جنگیدند که ملت‌هایی را آزاد کردند، و به همین دلیل ملت‌ها با شوق و شعف مسلمین را پذیرفتند. چرا تاریخ می‌گوید وقتی که سپاه مسلمین وارد می‌شد مردم با دسته‌های گل به استقبال‌شان می‌رفتند؟ چون آن‌ها را فرشته‌ی نجات می‌دانستند... آن‌ها به مردم کاری نداشتند، با دولت‌های جبار کار داشتند. دولت‌ها را خرد کردند، بعد مردمی را که همین قدر شائبه‌ی توحید در آن‌ها بود در ایمان‌شان آزاد گذاشتند که اگر مسلمان بشوید عیناً مثل ما هستید و اگر مسلمان نشوید در شرایط دیگری با شما قرارداد می‌بندیم که آن شرایط را «شرایط ذمہ» می‌گویند.»^{۱۴}

جنگ برای آزادی دعوت و رفع مانع از تبلیغ

«ما می‌گوییم که ما باید آزاد باشیم که عقیده و فکر خاصی را در میان هر ملتی تبلیغ کنیم، به این معنی که بیان کنیم. چه به عنوان این که ما آزادی را یک حق عمومی و انسانی بدانیم و چه به عنوان این که توحید را یک حق عمومی انسانی بدانیم و یا به عنوان این که هر دو را یک حق عمومی انسانی بدانیم این امر جایز است. حالا اگر مانع برای دعوت ما پیدا شود، ببینیم یک قدرتی آمده مانع می‌شود و می‌گوید من به شما اجازه نمی‌دهم، شما می‌روید افکار این مردم را خراب می‌کنید (می‌دانید که غالب حکومتها فکر خراب را آن فکری می‌دانند که اگر پیدا بشود مردم، دیگر مطیع این حکومتها نیستند) آیا با حکومتهایی که مانع نشر دعوت در میان ملت‌ها هستند جایز است جنگیدن تا حدی که این‌ها سقوط کنند و مانع نشر دعوت از میان برود یا نه؟ بله این هم جایز است، این هم باز جنبه دفاع دارد، این هم جزء آن جهادهایی است که ماهیت آن جهادها در واقع دفاع است.»^{۱۴}

لا اکراه فی الدین

«پس اصل رفق، نرمی، ملایمت و پرهیز از خشونت و اکراه و اجبار راجع به خود ایمان (نه راجع به موانع اجتماعی و فکری ایمان که آن حساب دیگری دارد) جزء اصول دعوت اسلامی است: لا اکراه فی الدین قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرُ بِالظَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُتْقِیَّةِ.»^{۱۵}

خلاصه منطق قرآن این است که در امر دین اجباری نیست، برای این که حقیقت روشن است؛ راه هدایت و رشد روشن، راه غیّ و ضلالت هم روشن، هر کس می‌خواهد این راه را انتخاب کند و هر کس می‌خواهد آن راه را.

در شأن نزول این آیه چند چیز نوشته‌اند که نزدیک یکدیگر است و همه می‌تواند در آن واحد درست باشد. وقتی که بنی‌النضیر که هم پیمان مسلمین بودند خیانت کردند، پیغمبر اکرم دستور به جلای وطن داد که باید از اینجا بیرون بروید. عده‌ای از فرزندان مسلمین در میان آنها بودند که یهودی بودند... مسلمین آمدند خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم عرض کردند: ما نمی‌خواهیم بگذاریم بچه‌هایمان بروند. پیغمبر اکرم فرمود: اجباری در کار نیست. بچه‌های شما اگر دلشان می‌خواهد، اسلام اختیار کنند؛ اگر نمی‌خواهند، اختیار با خودشان؛ می‌خواهند بروند بروند، دین امر اجباری نیست. چون طبیعت ایمان اجبار و اکراه و

خشونت را به هیچ شکل نمی‌پذیرد. فَذَكْرُ أَنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصِيطِرٍ إِلَّا مَنْ تَوَلَّ وَ كَفَرَ * فَيَعْذِبُهُ اللَّهُ الْعَذَابُ الْأَكْبَرُ.^{۱۶} ای پیامبر! به مردم تذکر بده، مردم را از خواب غفلت بیدار کن، به مردم بیداری بده، به مردم آگاهی بده، مردم را از راه بیداری و آگاهی‌شان به سوی دین بخوان. اَنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ تو شائی غیر از مُذَكَّرٌ بودن نداری، تو مُصِيطِرٌ نیستی، یعنی خدا تو را این‌طور قرار نداده که به زور بخواهی کاری بکنی.

در تفسیر المیزان می‌فرماید که: إِلَّا مَنْ تَوَلَّ وَ كَفَرَ استثنای از فَذَكْرُ أَنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ است: تذکر بده مگر [به] افرادی که تو به آن‌ها تذکر داده‌ای. با این‌که تذکر داده‌ای معدله‌ک اعراض کرده‌اند و دیگر تذکر بعد از تذکر فایده ندارد. پس خدا او را عذاب می‌کند، عذاب اکبر که عذاب جهنم است.^{۱۷}

تفاوت آزادی در اسلام و لیرالیسم

همان‌طور که در قبل اشاره شد، هیچ فیلسوف و مکتبی آزادی را مطلق نمی‌داند و بالاخره قیدهایی برای آن زده است. بلکه نزاع و اختلاف بر سر نگاه و ارزش‌هایی است که آزادی را در چهارچوب‌هایی قرار می‌دهد.

رهبر معظم انقلاب به زبانی این تفاوت‌ها را بیان فرموده‌اند:^{۱۸}

در مکتب غربی لیرالیسم، آزادی انسان، منهای حقیقتی به نام دین و خداست. لذا ریشه‌ی آزادی را هرگز خدادادگی نمی‌دانند. هیچ‌کدام نمی‌گویند که آزادی را خدا به انسان داده است؛ دنبال یک منشأ و ریشه‌ی فلسفی برایش هستند. در اسلام، «آزادی» ریشه‌ی الهی دارد. خود این، یک تفاوت اساسی است و منشأ بسیاری از تفاوت‌های دیگر می‌شود.

۱- الهی بودن آزادی

بنابر منطق اسلام، حرکت علیه آزادی، حرکت علیه یک پدیده‌ی الهی است؛ یعنی در طرف مقابل، یک تکلیف دینی به وجود می‌آورد. اما در غرب چنین چیزی نیست؛ یعنی مبارزات اجتماعی که در دنیا برای آزادی انجام می‌گیرد، بنابر تفکر لیرالیسم غربی، هیچ منطقی ندارد. به عنوان مثال یکی از حرفهایی که زده می‌شود «خیر همگانی» یا «خیر اکثریت» است. این ریشه‌ی «آزادی اجتماعی» است. چرا من باید بروم برای خیر اکثریت کشته شوم و از بین بروم؟ این بی‌منطق است. البته هیجان‌های موسمی و آنی، خیلی‌ها را به

میدان‌های جنگ می‌کشاند؛ اما هرگاه هر کدام از آن مبارزانی که در زیر لوای چنین تفکراتی مبارزه‌ای کرده باشند - اگر واقعاً زیر لوای این تفکرات، مبارزه‌ای انجام گرفته باشد - به مجرد این که از هیجان میدان مبارزه خارج شوند، شک خواهند کرد: چرا من بروم کشته شوم؟ در تفکر اسلامی، این گونه نیست. مبارزه برای آزادی، یک تکلیف است؛ چون مبارزه برای یک امر الهی است. همچنان که اگر شما می‌بینید جان کسی را می‌خواهند سلب کنند، موظّفید بروید به او کمک کنید. یک وظیفه‌ی دینی است که اگر نکردید گناه کرده‌اید. در زمینه‌ی آزادی هم همین طور است؛ باید بروید، یک تکلیف است.

۲ - حدود اخلاقی

بر این تفاوت اساسی، باز تفاوت‌های دیگری مترتب می‌شود. یکی این است که در لیبرالیسم غربی چون حقیقت و ارزش‌های اخلاقی نسبی است، لذا «آزادی» نامحدود است. چرا؟ چون شما که به یک سلسله ارزش‌های اخلاقی معتقدید، حق ندارید کسی را که به این ارزش‌ها تعرّض می‌کند، ملامت کنید؛ چون او ممکن است به این ارزش‌ها معتقد نباشد. بنابراین هیچ حدی برای آزادی وجود ندارد؛ یعنی از لحاظ معنوی و اخلاقی، هیچ حدی وجود ندارد. منطقاً «آزادی» نامحدود است. چرا؟ چون حقیقت ثابتی وجود ندارد؛ چون به نظر آن‌ها، حقیقت و ارزش‌های اخلاقی نسبی است.

«آزادی» در اسلام این گونه نیست. در اسلام، ارزش‌های مسلم و ثابتی وجود دارد؛ حقیقتی وجود دارد. حرکت در سمت آن حقیقت است که ارزش و ارزش‌آفرین و کمال است. بنابراین، «آزادی» با این ارزش‌ها محدود می‌شود.

ارزش‌های اخلاقی در آن‌جا، هیچ مانعی برای آزادی نیستند. به عنوان مثال نهضت همجنس‌بازی در امریکا، یکی از نهضت‌های رایج است! افتخار هم می‌کنند؛ در خیابان‌ها تظاهرات هم راه می‌اندازند؛ در مجله‌ها عکس‌هایشان را هم چاپ می‌کنند؛ با افتخار هم ذکر می‌کنند که فلان تاجر و فلان رجل سیاسی جزو این گروه است؛ هیچ‌کس هم خجالت نمی‌کشد و انکار نمی‌کند! بالاتر از این، بعضی از اشخاصی که با این نهضت مخالف می‌کنند، مورد تهاجم شدید بعضی از مطبوعات و روزنامه‌ها واقع می‌شوند که ایشان با نهضت همجنس‌بازی مخالف است! یعنی ارزش اخلاقی، مطلقاً حد و مرزی برای آزادی معین نمی‌کند.

۳- در لیبرالیسم حدود را مادیات تعیین می کند

تفاوت دیگر این است که در غرب، حد آزادی را منافع مادی تشکیل می دهد. ابتدا برای آزادی های اجتماعی و فردی، محدودیت هایی را معین کردن؛ این یکی از آن هاست. آن وقته که منافع مادی به خطر بیفت، آزادی را محدود می کنند. منافع مادی، مثل عظمت این کشورها و سلطه‌ی علمی این کشورها. تعلیم و تربیت، یکی از مقولاتی است که آزادی در آن، جزو مسلم ترین حقوق انسان هاست. انسان ها حق دارند یاد بگیرند؛ اما همین «آزادی» در دانشگاه های بزرگ دنیای غربی محدود می شود! دانش و فناوری والا - به قول خودشان HIGH TEC - قابل انتقال نیست! انتقال فناوری به کشورهای معینی منوع است! چرا؟ چون اگر این دانش و این علم انتقال داده شد، از انحصار این قدرت خارج شده است و این قدرت مادی و این سلطه، به حال خود باقی نخواهد ماند. آزادی مرز پیدا می کند؛ یعنی استاد حق ندارد که فرضأً به شاگرد کشور جهان سومی - شاگرد ایرانی، یا دانش پژوه چینی - فلان راز علمی را بیاموزد!

آزادی انتقال اطلاعات و اخبار هم این گونه است. امروز همه‌ی جنجال دنیا، برای آزادی اطلاعات و اخبار است؛ بگذارید مردم باخبر شوند؛ بگذارید مردم بدانند. ترویج آزادی در غرب، یکی از مصادیق و مصروعهای بلندش این است؛ اما در حمله‌ی امریکا به عراق - در زمان ریاست جمهوری بوش - برای مدت یک هفته یا بیشتر، رسماً همه‌ی اطلاعات سانسور شد. افتخار هم کردند و گفتند که هیچ خبرنگاری حق ندارد یک عکس یا یک خبر از حمله‌ی امریکا به عراق منتقل و منتشر کند! همه می‌دانستند که حمله شده؛ خود امریکایی ها هم خبر دادند؛ اما از جزئیات آن هیچ کس مطلع نبود؛ چون مدعی بودند که این کار، امنیت نظامی را به خطر می‌اندازد! پس، امنیت نظامی، حق آزادی را محدود کرد؛ یعنی یک مرز مادی و یک دیوار مادی.

استحکام پایه های این حکومت هم، مرز دیگر است. چند سال قبل از این - حدود چهار، پنج سال پیش - در امریکا گروهی پیدا شدند، که خبرش را هم همه‌ی کسانی که اهل روزنامه اند، خوانده‌اند. گروهی پیدا شدند که این ها با گرایش مذهبی خاصی علیه حکومت فعلی امریکا - زمان همین آقای کلینتون - اقدام کردند. علیه آن ها مقداری کارهای امنیتی و انتظامی شد، اما فایده‌های نبخشید. خانه‌ای را که آن ها در آن جمع شده بودند، محاصره

کردند و آتش زدند که حدود هشتاد نفر در آتش سوختند! عکس‌هایش را هم منتشر کردند و همه‌ی دنیا هم دیدند. در میان این هشتاد نفر، زن هم بود، کودک هم بود، شاید یک نفرشان هم نظامی نبود. ببینید؛ آزادی زنده ماندن، آزادی عقیده، آزادی مبارزه‌ی سیاسی، به این حد محدود می‌شود. بنابراین، آزادی در دنیای مادی غرب هم حدود و مرزهایی دارد؛ منتها این مرزها، مرزهای مادی است.

مثال دیگر در کشورهای اروپایی است. به عنوان مثال آزادی بیان را، تبلیغات به نفع فاشیسم محدود می‌کند، که امر مادی و حکومتی است؛ اما تبلیغات عریان‌گری - که آن هم یک حرکتی است - محدود نمی‌کند! یعنی مرزهای آزادی در لیبرالیسم غربی، با آن فلسفه و با آن ریشه‌ی فلسفی و با آن نگرش، مرزهای مادی است؛ مرزهای اخلاقی نیست. اما در اسلام، مرزهای اخلاقی وجود دارد. در اسلام، آزادی، علاوه بر آن حدود مادی، مرزهای معنوی هم دارد.

حدود آزادی اسلامی

البته وقتی کسی علیه منافع کشور و علیه سود کشور اقدامی بکند، آزادیش محدود می‌شود - این منطقی است - اما مرزهای معنوی هم وجود دارد. اگر کسی عقیده‌ی گمراهی دارد، عیبی ندارد. وقتی می‌گوییم عیبی ندارد، یعنی پیش خدا و پیش انسان‌های مؤمن عیب دارد؛ لیکن حکومت هیچ وظیفه‌ای در قبال او ندارد. در جامعه‌ی مسلمان، یهودی و مسیحی و بقیه‌ی ادیان گوناگون هستند؛ الان در کشور ما هم هستند؛ در زمان صدر اسلام هم بودند؛ هیچ مانعی هم ندارد. اما اگر قرار باشد آن کسی که عقیده‌ی فاسد دارد، به جان ذهن و دل افرادی که قدرت دفاع ندارند، بیفتد و بخواهد آن‌ها را هم گمراه کند، این برای آدم یک مرز است. اینجا آزادی محدود می‌شود. از نظر اسلام این گونه است.

یا به عنوان مثال بخواهند اشاعه‌ی فساد بکنند، بخواهند فساد سیاسی و فساد جنسی و فساد فکری به وجود آورند؛ یا همین فیلسوف‌نماهایی که در گوش و کنار هستند، بخواهند درباره‌ی این که تحصیلات عالیه برای جوانان خوب نیست، مقاله بنویسند؛ بنا کنند عیوبش را ذکر کردن؛ البته به احتمال قوى، درصدی نود اثر نخواهد کرد؛ اما ممکن است درصدی ده جوانان تنبل اثر کند. نمی‌شود اجازه داد که کسانی بنشینند، با وسوسه و دروغ، انسان‌ها را از تحصیل علم باز بدارند.

آزادیِ ارجاف نیست

آزادی دروغگویی نیست. آزادی شایعه پراکنی نیست. آزادی ارجاف نیست. قرآن می‌فرماید: «لَئِنْ لَمْ يَتَّهِ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِيْنَةِ لَكَفَرُيْنَكُبِّهِمْ». ^{۱۹} مرجفون در کنار منافقان و بیماردلان - که آن‌ها دو دسته‌اند - قرار دارند. منافقان یک دسته‌اند، بیماردلان - آل‌الذین فی قلوبِهِم مرض - دسته‌ی دیگری هستند؛ این «مُرْجِفُونَ» در کنار آن‌ها گذاشته شده‌اند. **مُرْجِفُونَ** یعنی کسانی که مرتب مردم را می‌ترسانند. یک جامعه‌ی تازه تأسیس شده‌ی اسلامی، با آن‌همه دشمن، آن‌همه بسیج قرآنی، آن‌همه بسیج نبوی، همه باید برای دفاع از کشور و از این نظام عظیم انسانی و مردمی، از لحاظ روحی آماده باشند؛ اما یک عده مثل خوره به جان مردم بیفتند و روحیه‌ها را تضعیف کنند؛ این‌ها مرجفونند. قرآن می‌گوید: اگر «مُرْجِفُونَ» - یعنی کسانی که مرتب مردم را می‌ترسانند، آدم را نامید می‌کنند، مردم را از اقدام باز می‌دارند - دست برندارند، «لَكَفَرُيْنَكُبِّهِمْ»؛ تو را به جان آن‌ها خواهیم انداخت. این، مرز آزادی است. پس، آزادی در منطق اسلامی، یک تفاوت دیگرش این است که مرزی از ارزش‌های معنوی دارد.

۴- آزادی و تکلیف

تفاوت دیگر این است که آزادی در تفکر لیبرالیسم غربی، با «تکلیف» منافات دارد. در اسلام، آزادی آن روی سکه‌ی «تکلیف» است. اصلاً انسان‌ها آزادند، چون مکلفند. اگر مکلف نبودند، آزادی لزومی نداشت؛ مثل فرشتگان بودند. بشر خصوصیتش این است که مجموعه‌ی انگیزه‌ها و غرایز متضادی است و مکلف است که در خلال این انگیزه‌های گوناگون، راه کمال را بپیماید. به او آزادی داده شده، به خاطر پیمودن راه کمال. همین آزادی با این ارزش، برای تکامل است؛ کما این که خود حیات انسان برای تکامل است: «وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ». ^{۲۰} خداوند جن و انس را آفریده، برای رسیدن به مرتبه‌ی عبودیت او که مرتبه‌ی بسیار والایی است. آزادی هم مثل حقیقت حیات است؛ مقدمه‌ای برای عبودیت.

در غرب، در نفی «تکلیف» تا جایی پیش رفته‌اند که نه تنها تفکرات دینی را، حتی تفکرات غیر دینی و کل ایدئولوژی‌ها را که در آن‌ها تکلیف هست، واجب و حرام هست، باید و نباید هست، نفی می‌کنند! الان در آثار اخیر همین لیبرال‌نویس‌های امریکایی و شباه امریکایی و کسانی که پیامبران انسان‌ها هستند امّت‌های آن‌ها در کشورهای دیگر، از جمله متأسفانه بعضی‌ها در کشور خود ما دنبال همین هستند - دیده می‌شود که می‌گویند

تفکر آزاد غربی، با اصل «باید و نباید» و با اصل ایدئولوژی مخالف است! اسلام به کلی نقطه‌ی مقابل این است. اسلام، «آزادی» را همراه با «تكلیف» برای انسان دانسته که انسان بتواند با این آزادی، تکالیف را صحیح انجام دهد، کارهای بزرگ را انجام دهد، انتخاب‌های بزرگ را بکند و بتواند به تکامل برسد.

پایان فرمایش مقام معظم رهبری

«ویل دورانت» که یکی از فلاسفه مطرح جهان غرب می‌باشد در کتاب «لذات فلسفه» در خصوص آزادی‌های غربی چنین می‌گوید:

واضح است که اگر امریکایی از نبودن آزادی شکایت کند مقصودش آزادی معده است نه آزادی فکر؛ چند سال پیش در یکی از جلسات، اتحادیه‌ی کارگران امریکایی تهدید به انقلاب کردند، اما نه برای باز بودن و زیادی وقت کار کارگاه‌ها بلکه برای بسته بودن میخانه‌ها... آزادی خواهی بزرگ در امریکا محدود به این شده است که شراب را اوّلین واجبات یک مرد و وسعت نظر را اوّلین واجبات یک زن بدانند... اگر در شراب‌خواری آزادی هست از دست رفتن آزادی فکر چه باک! به جای آن که بگویند اوّل زندگی و بعد فلسفه، می‌گویند اوّل شراب و بعد فلسفه... قانون، آزادی را از دست ما نگرفته است بلکه فکر گند از کار افتاده‌ی ما، موجب از دست رفتن آزادی می‌گردد... شاید آزادی اخلاقی ما هم نوعی تقليد باشد و ويسکى هم مانند شهوت پرستی باشد که بی آن، کسی را مرد نتوان گفت.»^{۱۱}

آزادی معنوی

شهید مطهری درباره آزادی معنوی می‌فرماید:^{۱۲}

اما نوع دیگر آزادی، آزادی معنوی است. تفاوتی که میان مکتب انبیاء و مکتب‌های بشری هست در این است که پیغمبران آمده‌اند تا علاوه بر آزادی اجتماعی، به بشر آزادی معنوی بدهند، و آزادی معنوی است که بیشتر از هر چیز دیگر ارزش دارد.

تنها آزادی اجتماعی مقدس نیست، بلکه آزادی معنوی هم مقدس است و آزادی اجتماعی بدون آزادی معنوی میسر و عملی نیست. و این است درد امروز جامعه بشری که بشر امروز می‌خواهد آزادی اجتماعی را تأمین کند ولی به دنبال آزادی معنوی نمی‌رود؛ یعنی نمی‌تواند، قدرتش را ندارد، چون آزادی معنوی را جز از طریق نبوت، انبیاء، دین، ایمان و کتاب‌های آسمانی نمی‌توان تأمین کرد.

آزادی معنوی چیست؟

انسان یک موجود مركب و دارای قوا و غرایز گوناگونی است. انسان شهوت دارد، غضب دارد، حرص و طمع دارد، جاهطلبی و افزون طلبی دارد. در مقابل، عقل دارد، فطرت دارد، وجдан اخلاقی دارد. انسان از نظر معنا، باطن و روح خودش ممکن است یک آدم آزاد باشد و ممکن است یک آدم بردگی نمی‌رود و بندۀ باشد؛ یعنی ممکن است انسان بندۀ حرص خودش باشد، اسیر شهوت خودش باشد، اسیر خشم خودش باشد، اسیر افزون طلبی خودش باشد و ممکن است از همه‌ی این‌ها آزاد باشد.

ممکن است انسانی باشد که همان‌طور که از نظر اجتماعی آزاد مرد است، زیر بار ذلت نمی‌رود، زیر بار بردگی نمی‌رود و آزادی خودش را در اجتماع حفظ می‌کند، از نظر اخلاق و معنویت هم آزادی خود را حفظ کرده باشد، یعنی وجدان و عقل خودش را آزاد نگه داشته باشد. این آزادی همان است که در زبان دین «تزرکیه نفس» و «تقوا» گفته می‌شود.

وابستگی آزادی اجتماعی به آزادی معنوی

آیا ممکن است بشر آزادی اجتماعی داشته باشد ولی آزادی معنوی نداشته باشد؟ یعنی بشر اسیر شهوت و خشم و حرص و آز خودش باشد ولی در عین حال آزادی دیگران را محترم بشمارد؟

بشر دوران قدیم آزادی را از روی دانش سلب و پایمال می‌کرد، به خاطر این‌که سود خودش را تشخیص می‌داد. آیا بشر قدیم که آزادی و حقوق دیگران را محترم نمی‌شمرد از این جهت بود که قوانینش این‌طور وضع شده بود، که تا قانون را عوض کرده بگویند قانون بردگی بشود؟ مانند قوانین قراردادی که بشر می‌گذارد؛ به عنوان مثال در آمریکا بگویند قانون بردگی ملغی، همین که گفتند قانون بردگی ملغی، دیگر واقعاً بردگی ملغی شد؟ یا شکل و فرمش عوض شد، محتوا همان محتواست؟ آیا علت این‌که بشر قدیم آزادی و حقوق را محترم نمی‌شمرد طرز تفکر فلسفی‌اش بود؟ هیچ‌کدام از این‌ها نبود، فقط یک چیز و آن منفعت‌طلبی بود.

بشر قدیم به حکم طبیعت فردی خودش منفعت‌طلب و سودطلب بود، از هر وسیله‌ای می‌خواست به نفع خودش استفاده کند. یکی از وسایل، افراد بشر بودند.

همان‌طوری که از چوب و سنگ و آهن و گوسفند و گاو و اسب و قاطر می‌خواست به نفع خودش استفاده کند، از انسان هم می‌خواست استفاده کند. آن وقتی که درختی را می‌کاشت

یا می‌برید، چیزی که درباره‌اش فکر نمی‌کرد خود آن درخت بود، فقط درباره‌ی خودش فکر می‌کرد. اگر گوسفند را چاق می‌کرد و آن وقتی که سرش را می‌برید چه منظوری داشت؟ جز منافع خودش چیزی را در نظر نمی‌گرفت.

همین‌طور اگر افراد دیگر را بردۀ می‌گرفت و بنده خودش می‌کرد و حقوقشان را سلب می‌کرد، به خاطر منفعت‌طلبی خودش بود. پس آن علتی که در دوران گذشته بشر را وادرار به سلب آزادی اجتماعی و پاییمال کردن حقوق اجتماعی دیگران می‌کرد، حس منفعت‌طلبی او بوده است و بس. حس منفعت‌طلبی بشر امروز چه طور؟ هست یا نیست؟ بله هست، آن که فرقی نکرده است. دهان بشر امروز برای بلعیدن، اگر بیشتر از دهان بشر دیروز باز نباشد کمتر باز نیست.^{۲۳}

نه علم توانسته است جلوی آز را بگیرد نه تغییر قوانین. تنها کاری که کرده این است که شکل و فرم قضیه را عوض نموده است، محتوا همان محتواست؛ یک روپوش، یک زرورق روی آن می‌گذارد. بشر قدیم یک موجود صریح بود، هنوز به حد نفاق و دوروبی نرسیده بود. فرعون مردم را استعبداد می‌کرد، رسمًا هم می‌گفت: «وَ قَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُون»^{۲۴} موسی چه می‌گویی؟ این‌ها بندگان و بردگان ما هستند. دیگر یک روپوش روی استثمار و استعباد خودش نمی‌گذاشت. اما بشر امروز به نام جهان آزاد و دفاع از صلح و آزادی، تمام سلب آزادی‌ها، سلب حقوق‌ها، بندگی‌ها و بردگی‌ها را دارد، چرا؟ چون آزادی معنوی ندارد و در ناحیه روح خودش آزاد نیست و چون تقوا ندارد.

علی‌الله السلام جمله‌ای دارد که مانند همه‌ی جمله‌های ایشان بالازش است؛ می‌فرماید: «انْ تَقُوَى اللَّهُ مِفْتَاحُ سَدَادٍ وَ ذَخِيرَةً مَعَادٍ وَ عَنْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ وَ نَجَاهٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ»^{۲۵} تقوای الهی کلید هر راه راستی است. بدون تقوا انسان به راه راست نمی‌رود، راه خود را کچ می‌کند. بدون تقوا انسان اندوخته‌ای برای آخرت ندارد. بدون تقوا بشر آزادی ندارد؛ و عَنْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ، تقواست که بشر را از هر رقیتی آزاد می‌کند.

محدودیت یا مصونیت

اکنون این نکته را باید توضیح دهیم که تقوا محدودیت نیست، مصونیت است. فرق است بین محدودیت و مصونیت. اگر هم نام آن را محدودیت بگذاریم محدودیتی است که عین مصونیت است.

مثال‌هایی عرض می‌کنم: بشر خانه می‌سازد، اتاق می‌سازد با در و پنجره‌های محکم، به

دور خانه‌اش دیوار می‌کشد. چرا این کارها را می‌کند؟ برای این که خود را در زمستان از گزند سرما و در تابستان از آسیب گرما حفظ کند، برای آن که لوازم زندگی خود را در محیط امنی که فقط در اختیار شخص خود اوست بگذارد. زندگی خود را محدود می‌کند به اینکه غالباً در میان یک چهار دیواری معین بگذرد. حالا نام این را چه باید گذاشت؟ آیا خانه و مسکن برای انسان محدودیت است و منافی آزادی اوست یا مصونیت است؟

تقوا هم برای روح مانند خانه است برای زندگی و مانند جامه است برای تن.

اتفاقاً در قرآن مجید از تقوا به جامه تعبیر شده. در سوره اعراف، بعد از آن که نامی از جامه‌های تن می‌برد می‌فرماید: «وَ لِيَاْسُ التَّقْوَىٰ ذَلِكَ خَيْرٌ»^{۴۶} یعنی تقوا که جامه روح است بهتر و لازم‌تر است.

امیرالمؤمنین در یکی از کلماتش می‌فرماید: «أَلَا فَصُوْتُوهَا وَ تَصَوُّتُوا بِهَا»^{۴۷} یعنی تقوا را حفظ کنید و به وسیله‌ی تقوا برای خود مصونیت درست کنید.

امیرالمؤمنین تعبیری بالاتر از این هم دارد که نه تنها تقوا را محدودیت و مانع آزادی نمی‌داند، بلکه علت و موجب بزرگ آزادی را تقوای الله می‌شمارد.

«فَإِنَّ تَقْوَىَ اللَّهِ مَفْتَاحُ سَدَادٍ وَ دَخْرِيَّةٌ مَعَادٍ وَ عِنْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ وَ تَحَاهُ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ، بِهَا يَنْجَحُ الطَّالِبُ وَ يَنْجُوا الْهَارِبُ وَ تُثَالُ الرَّاغِبُ»^{۴۸}.. یعنی تقوا کلید درستی و اندوخته روز قیامت است، آزادی است از قید هر رقیت، نجات است از هر بدبخشی. به وسیله‌ی تقوا انسان به هدف خویش می‌رسد و از دشمن نجات پیدا می‌کند و به آرزوهای خویش نائل می‌گردد.

تقوا در درجه اول و به طور مستقیم از ناحیه اخلاقی و معنوی به انسان آزادی می‌دهد و او را از قید رقیت و بندگی هوا و هوس آزاد می‌کند، رشته حرص و طمع و حسد و شهوت و خشم را از گردنش بر می‌دارد، ولی به طور غیر مستقیم در زندگی اجتماعی هم آزادی‌بخش انسان است. رقیت‌ها و بندگی‌های اجتماعی نتیجه‌ی رقیت معنوی است. آن کس که بنده و مطیع پول یا مقام است نمی‌تواند از جنبه‌ی اجتماعی آزاد زندگی کند. لهذا درست است که بگوییم: «عِنْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ» یعنی تقوا همه‌گونه آزادی به انسان می‌دهد. پس تقوا تنها نه این است که قید و محدودیت نیست، بلکه عین حریت و آزادی است.

عبد بودن، بزرگ‌ترین آزادی است

انسان در عالم عالم هستی یا باید عبد پروردگار باشد یا بنده‌ی شیطان و اسیر شهوات. اگر بنده‌ی شیطان بود، بندگی دیگران را نیز می‌کند و آزادی خود را چه در اجتماع و چه شخصی لگد مال خواهد کرد. ولی اگر بندگی خدا را نمود از بندگی دیگران خلاص شده و خود را به معدن قدرت و عظمت الهی وصل نموده است.

آن بندگی حقارت و این بندگی عظمت را به دنبال خواهد داشت.

خداآوند در قرآن کریم می‌فرماید: «أَلَمْ أَعْهُدْ إِلَيْكُمْ يَئِنِّي وَادَّمَ أَنَّ لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَذُولٌ مُّبِينٌ - مگر با شما عهد نسبتم و نگفتم ای فرزندان آدم شیطان را اطاعت مکنید که او برای شما دشمنی آشکار است.»^{۲۹}

و می‌فرماید: «وَ الَّذِينَ اجْتَبَيْوَا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَ أَنَّابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادٍ - وَ كُسَانِی که از عبادت طاغوت پرهیز کردند و به سوی خداوند بازگشتند، بشارت از آن آن‌هاست پس بندگان مرا بشارت ده.»^{۳۰}

از این نگاه، باید گفت خداوند انسان‌ها را آزاد آفریده است که بهشت یا جهنم را انتخاب کنند. «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنِ الْغَيِّ» ولی اگر بخواهند بهشت را انتخاب کنند راهی ندارند جز این‌که خود را بنده‌ی شیطان نکرده و بنده‌ی خدا قرار دهند. به عبارتی باید عبد باشند و آزادی خود را در چهارچوب دستورات الهی محدود نمایند.

از طرفی کسانی که نمی‌خواهند عبد خدا باشند حق ندارند کاری کنند تا دیگران بنده‌ی شیطان شوند و به این صورت آزادی بندگان خدا را مورد تهدید قرار دهند.

اگر بنده بود...

بشر حافی یکی از اشراف زادگان بود که شبانه‌روز به عیاشی و فسق و فجور اشتغال داشت. خانه‌اش مرکز عیش و نوش و رقص و غنا و فساد بود که صدای آن از بیرون شنیده می‌شد. روزی از روزها که در خانه‌اش محفل و مجلس گناه برپا بود، کنیزش با ظرف خاکروبه، درب منزل آمد تا آن را خالی کند که در این هنگام حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام از درب آن خانه عبور کرد و صدای ساز و رقص به گوشش رسید. از کمیز پرسید: یا جاریه‌ای صاحب‌هذا الدار حُرُّ أَمْ عَبْدُ؟! ای خانم! مالک این خانه آزاد است یا بنده؟!

کنیز جواب داد: البته که آزاد و آقا است.

امام کاظم علیه السلام فرمود: صَدَقْتِ، لَوْ كَانَ عَبْدًا خَافَ مِنْ مَوْلَاهُ

راست گفتی؛ زیرا اگر بنده بود از مولای خود می‌ترسید و این چنین در معصیت گستاخ نمی‌شد.

کنیز به داخل منزل برگشت. بشر که بر سفره شراب نشسته بود از کنیز پرسید: چرا دیر آمدی؟

کنیز داستان سؤال مرد ناشناس و جواب خودش را نقل کرد.
بشر پرسید: آن مرد در نهایت چه گفت؟

کنیز جواب داد: آخرین سخن آن مرد این بود: راست گفتی، اگر صاحب خانه آزاد نبود (و خودش را بنده خدا می‌دانست) از مولای خود می‌ترسید و در معصیت این چنین گستاخ نبود.

سخن کوتاه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام همانند تیر بر دل او نشست و مانند جرقه‌ی آتشی قلبش را نورانی و دگرگون ساخت. سفره‌ی شراب را ترک کرد و با پای برنه (حافیاً) بیرون دوید تا خود را به مرد ناشناس برساند. دوان دوان خودش را به امام کاظم علیه السلام رسانید و عرض کرد: آقای من! از خدا و از شما معذرت می‌خواهم. آری من بندی خدا بوده و هستم، لیکن بندگی خودم را فراموش کرده بودم. بدین جهت، چنین گستاخانه معصیت می‌کرم. ولی اکنون به بندگی خود پی‌بردم و از اعمال گذشته‌ام توبه می‌کنم. آیا توبه‌ام قبول است؟

حضرت فرمود: آری خدا توبه‌ات را قبول می‌کند. از گناهان خود خارج شو و معصیت را برای همیشه ترک کن.

آری بشر حافی توبه کرد و در سلک عابدان و زاهدان و اولیای خدا در آمد و به شکرانه این نعمت، تا آخر عمر با پای برنه راه می‌رفت، لذا به او بشر حافی (پابرنه) می‌گفتند.^۳ بشر تصمیم گرفت تا آزاد نباشد و عبد باقی بماند.

پی‌نوشت‌ها:

- (۱) نهج‌البلاغه ص ۴۰۱ نامه‌ی ۳۱ وصیت به امام حسن علیه‌السلام
- (۲) بیانات مقام معظم رهبری در مراسم فارغ‌التحصیلی گروهی از دانشجویان دانشگاه تربیت مدرس ۱۳۷۷/۰۶/۱۲
- (۳) تمام پی‌نوشت‌هایی که در شماره‌های بعدی با عنوان «رهبر‌معظم» می‌آید مربوط به همین سخنرانی است که به صورت خلاصه نوشته شده است.
- (۴) ال عمران/۶۴
- (۵) شعر/۱۸/۱۹
- (۶) شعر/۲۲/۲۳
- (۷) مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳ ص ۴۳۹ - چون منبع مطالب از شهید مطهری فقط مجموعه آثار می‌باشد در پی‌نوشت‌های بعدی فقط شماره جلد و صفحه نوشته خواهد شد.
- (۸) رهبر‌معظم
- (۹) جعفر سبحانی؛ مقاله‌ی «آیا آزادی در خدمت انسان است یا انسان در خدمت آزادی» منتشر شده در مجله کلام اسلامی شماره ۴۶ - آن‌چه در پی‌نوشت‌های بعدی با عنوان «جعفر سبحانی» می‌آید مربوط به همین مقاله است.
- (۱۰) جعفر سبحانی
- (۱۱) رهبر‌معظم
- (۱۲) بقره/۲۵۶
- (۱۳) شهید مطهری، ج ۲۰ ص ۲۵۳
- (۱۴) شهید‌مطهری، ج ۱۶ ص ۱۸۶
- (۱۵) شهید‌مطهری، ج ۲۰ ص ۲۵۰
- (۱۶) بقره/۲۵۶
- (۱۷) غاشیه/۲۱ تا ۲۴
- (۱۸) شهید مطهری ج ۱۶ ص ۱۸۷
- (۱۹) رهبر‌معظم
- (۲۰) احزاب/۶۰
- (۲۱) ذاریات/۵۶
- (۲۲) لذات فلسفه ص ۳۱۶
- (۲۳) شهید مطهری ج ۲۳ ص ۴۴۱
- (۲۴) در شماره ۲۲ نشریه شمیم معرفت مقاله‌ای تحت عنوان «بردگی قرن ۲۱» آمده است که در آن توضیح داده شده که در حال حاضر حداقل ۲۷ میلیون برده در جهان وجود دارد.
- (۲۵) مؤمنون/۲۳
- (۲۶) غررالحكم ص ۲۷۲
- (۲۷) اعراف/۲۶
- (۲۸) نهج‌البلاغه ص ۲۸۴
- (۲۹) نهج‌البلاغه ص ۳۵۱ خطبه ۲۲۸
- (۳۰) پیس/۶۰
- (۳۱) زمر/۱۷
- (۳۲) روضات الجنات ص ۲۳۲

مهارتی برای برگزاری جلسات آموزشی

نویسنده: حامد مبلغ

جایگاه روش‌ها

روش انواعی

نکته‌های اجرایی

نمونه‌ها

الف. انواع نگاه (گروه سنی جوانان)

ب. انواع نماز (گروه سنی نوجوان)

ج. انواع دست (گروه سنی کودکان)

تمرین

مهمانی برای برگزاری جلسات آموزشی

مقدمه

عصری که در آن زندگی می‌کنیم، عصر تغییر، تحول، پیشرفت و توسعه است و گاه این تغییرات، مخصوصاً در سطح جهانی، در نهادهای مختلف، از جمله نهاد خانواده و به طور اخص در کودکان و نوجوانان تأثیر فراوان می‌گذارد. گاه ایجاد تغییرات در سطح اجتماعی موجب تغییر در شخصیت دینی کودکان و نوجوانان می‌شود و خطر بی‌هویتی و ابتذال فرهنگی صادراتی غرب، آنان را تهدید می‌نماید.

از این رو ضرورت دارد که نهادهای دینی و فرهنگی بیش از گذشته به فکر تربیت، رشد و ارتقای فرهنگی و دینی کودکان و نوجوانان باشند و این نسل آینده‌ساز را از هجوم فرهنگ مبتدل غرب محفوظ بدارند. تقویت و هدایت این بخش از جامعه که بازوی قدرتمند دفاع و سازندگی جامعه است، بدون شک مصونیت جامعه را در پی دارد، همان‌طور که تسخیر این گروه، بزرگ‌ترین دست‌مایه قدرت‌طلبان داخلی و خارجی برای رسیدن به اهداف شومنشان بوده است.

بنابراین، اهتمام به آموزش این نسل آن هم به روش‌های جذاب و نو بر همه‌ی متولیان فرهنگی، مخصوصاً مریبان و مبلغان لازم و ضروری است

جایگاه روش‌ها

عناصر ارتباطی در کلاس‌داری عبارتند از: مربی، مخاطب، پیام، روش‌ها و قالب‌ها، فضای آموزشی.

برای موفقیت در امر کلاس‌داری، تمام ارکان فوق باید مورد توجه قرار گیرند و عدم توجه به هر یک از آن‌ها از کیفیت کلاس می‌کاهد و نتیجه‌ی مطلوب نخواهد داشت. یکی از عناصر مهم کلاس‌داری استفاده از روش‌های مناسب و پرجاذبه است. و در صورتی که محتواهای غنی با روش‌های نامناسب ارائه شوند، گاه موجب عدم فهم مخاطب می‌شود و گاه بی‌انگیزه شدن او را در پی دارد.

روش انواعی

یکی از راه‌های جذاب ارائه مفاهیم دینی، استفاده از روش انواعی است.

روش انواعی عبارتست از: تجزیه و تقسیم یک موضوع به انواع و اقسام مختلف به جهت جذاب کردن موضوع و جلب رغبت مخاطب.

جذابیت روش انواعی به این سبب است که، دسته‌بندی یا انواعی کردن، به نوعی برای مخاطب ابهام ایجاد می‌کند و او را با چالش روپرور می‌نماید. با این روش مخاطب در حالت انتظار قرار می‌گیرد؛ بهطوری که وقتی مربی یک نوع را بیان می‌کند، مخاطب منتظر می‌ماند، تا بقیه‌ی انواع را هم بشنود و این حالت انتظار برای مخاطب جذاب است.

این روش برای تأثیر در تمام حیطه‌های انسان؛ یعنی اندیشه، احساس و رفتار او و خصوصاً در حیطه احساس بسیار مؤثر است و در بخش احساس نیز، بیشتر در حس زیباگرایی مخاطب اثر می‌گذارد.

نکته‌های اجرایی

۱- برای انتخاب موضوع باید نیاز‌سنگی کرد. شیوه‌های نیاز سنگی عبارتند از:
الف) پرسش از مخاطب:

مربی می‌تواند از طریق گفتگو با مخاطب و یا طرح سؤال‌هایی از او، به نیازهای وی پی برده و براساس آن محتواهای لازم را آماده سازد. به عنوان مثال می‌تواند بگوید: دوست دارید درباره‌ی چه چیزی برایتان صحبت کنم؟

ب) مشاهده:

با مشاهده اوضاع و احوال و رفتار مخاطب می‌توان به نیازهای وی پی‌برد؛ به عنوان مثال از دیدن بذریانی مخاطبان پی‌می‌بریم که باید در مورد حفظ و کنترل زبان بحث کنیم.

ج) پرسش از مربيان:

با پرسش از مربيان و مبلغان دیگر می‌توانيم مشکلات و نیازهای مخاطبان را بشناسيم.

د) مطالعه:

با مطالعه کتاب‌هایی که در زمینه‌ی مخاطب‌شناسی، جامعه‌شناسی، آسیب‌های اجتماعی، اخلاق و... تألیف و نگارش یافته‌اند نیز می‌توان نیازهای عمومی اقشار و گروه‌های اجتماعی را شناخت.

ه) تراوشتات ذهنی:

مطلوب و عناوينی که اولویت طرح آن‌ها به ذهن مربي با تجربه می‌آيد، می‌توانند موضوع آموزش و تدریس قرار گیرند.

(۲) تعداد انواع نباید آن‌قدر زیاد باشد که مخاطب را خسته کند.

(۳) در روش انواعی لازم است موضوع از زوایای مختلف مورد توجه قرار گیرد. به عنوان مثال اگر بحث درباره‌ی نگاه باشد، باید نگاه را از زوایا و جنبه‌های مختلف مورد توجه قرارداد و انواع آن را بیان کرد.

(۴) برای جذاب کردن انواع، می‌توان از تشبیه، طنز، قافیه و وزن خاص و... استفاده کرد؛ مانند: نماز ریایی، روایایی، سرپایی و...

(۵) گاهی ممکن است انواع، به ظاهر هیچ ربطی به هم نداشته باشند؛ ولی برای جذابیت انواع از آن‌ها استفاده می‌شود.

(۶) طرح انواع باید نتیجه داشته باشد و مخاطب را به مقصد از پیش تعیین شده برساند، والا طرح انواع بدون نتیجه، کار بی‌فایده‌ای است.

(۷) بعضی از انواع را می‌توان با توجه به اهمیت و هدف بحث، محور قرار داد و مابقی را به عنوان مقدمه استفاده کرد.

نمونه‌ها

در ذیل جهت آشنایی بیشتر، چند نمونه از تقسیم موضوع به انواع مختلف را برای چند گروه سنی می‌آوریم.

الف) انواع نگاه (گروه سنی جوانان)

۱- عفت:

امام علی علیه السلام : «مَنْ عَفْتُ أَطْرَافُهُ حَسِنَتْ أَوْ صَافَهُ - هر کس نگاه‌هایش پاک باشد، اوصافش نیکو شود.»^۱

۲- عبادت:

پیامبر اکرم صلی الله علیہ وآلہ وسلاطین : «النَّظَرُ إِلَي الْوَالِدَيْنِ بِرَأْفَةٍ وَرَحْمَةٍ عِبَادَةٌ - نگاه کردن به والدین از روی رافت و مهربانی عبادت است.»^۲

۳- لذت:

امام کاظم علیه السلام : «ثَلَاثَةٌ يَجْلُونَ الْبَصَرَ النَّظَرُ إِلَي الْخُضْرَاءِ وَالنَّظَرُ إِلَي الْمَاءِ الْجَارِيِّ وَالنَّظَرُ إِلَي الْوَجْهِ الْحَسَنِ - سه چیز نور چشم را زیاد می‌کند: نگاه کردن به سبزه، نگاه کردن به آب روان و نگاه کردن به صورت زیبا.»^۳

۴- دقت:

«فَارْجِعُ الْبَصَرَ هُلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ * ثُمَّ ارْجِعُ الْبَصَرَ كَرَتَيْنِ - بار دیگر نگاه کن آیا هیچ خللی (در آفرینش خدای رحمان) می‌بینی، بار دیگر نگاه کن... .»^۴

۵- خیانت:

در قرآن آمده است: «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ - او (خدا) چشمهایی را که به خیانت می‌گردد می‌داند.»^۵

امام صادق علیه السلام در پاسخ به سؤال از این آیه فرمودند: «دیدهای که گاه انسان به چیزی طوری می‌نگرد که انگار به آن نگاه نمی‌کند؟ این است معنای نگاه‌های دزدانه!»^۶

۶- شهوت:

امام علی علیه السلام فرمودند: «إِذَا أَبْصَرَتِ الْعَيْنُ الشَّهَوَةَ عَمِيَ الْقَلْبُ عَنِ الْعَاقِبَةِ - هر گاه چشم شهوت‌بین باشد، دیده عاقبت‌بینی دل کور می‌شود.»^۷

۷- حقارت:

قرآن کریم می‌فرماید: «وَإِذَا مَرُوا بِهِمْ يَتَغَامِزُونَ - بدکاران [چون بر اهل ایمان بگذرند، به چشم استهزا می‌نگرند.»^۸

۸- حسرت:

امام صادق علیه السلام فرمودند: «كَمْ مِنْ نَظَرٍ أَوْرَثَتْ حَسْرَةً طَوِيلَةً - ای بسا نگاهی که حسرتی طولانی به جای می‌گذارد.»^۹

۹- عبرت:

قرآن کریم می‌فرماید: «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولَى الْأَيْمَارِ - پس عبرت بگیرید ای صاحبان بصیرت.»^{۱۰}

ب. انواع نماز (گروه سنی نوجوان)

(۱) موشکی: نمازی که سریع خوانده شود.

(۲) کمکی: نماز نافله.

(۳) الکی: نماز ریایی: نمازی که برای جلب توجه دیگران خوانده شود.

(۴) آبکی: نماز بدون حضور قلب.

(۵) چپکی: نماز بدون رعایت قبله.

(۶) یوشکی: نماز ظهر و عصر.

(۷) یدکی: نماز احتیاط.

(۸) راستکی: نماز درست و حسابی.

ج. انواع دست (گروه سنی کودکان)

۱- کمک کننده:

دوست آن باشد که گیرد دست دوست و... .

۲- آزار دهنده (مردم آزار):

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآلہ فرمودند: «مَنْ آذِي مُؤْمِنًا فَقَدْ آذَانِي - هر کس مؤمنی را

بیازارد مرا آزرده است.»^{۱۱}

۳- معالجه کننده:

مثل دست پزشک که انسانها را معالجه می‌کند.

۴- کارکننده:

پیامبر اعظم صلی الله علیه وآلہ فرمودند: «أَزْكَى الْأَعْمَالِ كَسْبُ الْمَرْءِ بِيَدِهِ - پاکیزه‌ترین کارها به دست آوردن درآمد انسان با دسترنج خود است.»^{۱۲}

۵- کچ رونده:

قرآن کریم می‌فرماید: «وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيهِمَا - دست‌های مرد و زن دزد را قطع کنید.»^{۱۳}

۶- دهنده(نیکوکار):

امام باقر علیه السلام فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ اطْعَامَ الطَّعَامِ وَ هِرَافَةَ الدِّمَاءِ - خداوند غذا دادن و قربانی کردن را دوست دارد.»^{۱۴}

۷- نان دهنده (بابا):

امام علی علیه السلام فرمودند: «إِذَا أَطْعَمْتَ فَاشْبَعْ - هر گاه (به کسی) غذا دادی، (او را) سیر کن.»^{۱۵}

تمرین:

حال شما سعی کنید برای هر یک از موضوعات ذیل یا دیگر موضوعاتی که مد نظر دارید انواع گوناگون بسازید.

دوست، تقلب، دزدی، شکست، ترازو، زندانی.

اگر این مطالب را برای نشریه بفرستید مزید امتنان خواهد بود.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱)الكافی ج ۵ ص ۵۵۹
- ۲)حضر ۱۰/۲
- ۳)وسائل الشیعه ج ۶ ص ۲۰۵
- ۴)غرالحكم ص ۲۵۶
- ۵)مسدرکالوسائل ج ۹ ص ۹۹
- ۶)المحاسن ۲ ص ۶۲۲
- ۷)پیام پیامبر، متن عربی، ص ۷۱۶
- ۸)ملک/۳/۴
- ۹)مائدہ ۱۳/۳۸
- ۱۰)غافر ۱۹/۱۹
- ۱۱)تفسیر نمونه ج ۲۰ ص ۶۵
- ۱۲)الكافی ج ۶ ص ۲۵
- ۱۳)مسدرکالوسائل ج ۱۶ ص ۲۶۴
- ۱۴)غرالحكم ص ۳۰۵
- ۱۵)مطففین ۳۰/۱

پاکی از غل و غش و حسد و ریا و فسق و فجور

خداؤند در حدیث قدسی خطاب به پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرموده است: ای محمد، هر کس از امت تو بخواهد که من او را از غل و غش و حسد و ریا و فسق و فجور باز بدارم، خالصانه رو به من آورده (هنگامی که صدای اذان صبح را می‌شنود) بگوید:

يا مطفئ الأنوار بنوره، و يا مانع الأ بصار من رؤيته، و يا محير القلوب في شأنه، إِنَّكَ طاهر مطهر، تطهر بظهورتك من طهْرَتْه بـها، و ليس من دونك أحد أحوج إلى تطهيرك إِيَّاهُ مني لـديني و قلبي، فـأَيَّة حال كنت فيها مجانباً لك في الطاعة و الموى فأَلْزَمْتَنِي و إن كرهت حبَّ طاعتك بـحقّ محل جلالك منك حتـى أَنَّـا فضيلة الـطـهـرـةـ منك بـجـمـيـعـ شـؤـونـيـ، ربَّ و أجعل ما طهر من طهرتك على بـدنـيـ طـهـرـةـ خـيـرـهـ حتـىـ تـطـهـرـهـ بـهـ مـاـ أـكـنـ فيـ صـدـريـ و اـخـفـيـهـ فيـ نـفـسـيـ، و اـجـعـلـيـ عـلـىـ ذـلـكـ أـحـبـيـتـ أـمـ كـرـهـتـ، و اـجـعـلـ مـحـبـيـتـ تـابـعـةـ لـحـبـتـكـ، و أـشـغـلـيـ بـنـفـسـيـ عـنـ كـلـ مـنـ هوـ دـوـنـكـ شـغـلـاـ يـدـوـمـ فـيـهـ الـعـلـمـ بـطـاعـتـكـ، و أـشـغـلـ غـيـرـيـ عـنـيـ لـلـمـعـافـةـ مـنـ نـفـسـيـ و مـنـ جـمـيـعـ الـمـخـلـوقـينـ.

ای کسی که همه نورها را با تابش نورت خاموش می‌کنی، ای کسی که نمی‌گذارد چشمها او را ببیند، ای کسی که قلبها را در مورد شناخت خودش دچار حیرت کرده، به درستی که تو پاک و مطهر هستی و با پاکی خود می‌توانی هر که را اراده کنی پاک کنی. هیچ کس سزاوارتر به پاک کردن دیگران نیست و نمی‌تواند دین و قلب مرا پاک کند. پس هر وقت من در طاعت تو سستی کردم و پیرو هوای نفس خود شدم، مرا ملزم به طاعت خود بکن اگر چه من از دوست داشتن طاعت اکراه ورزم. به حق آن جلال و عظمتی که داری، حتی من در اثر این عنایت تو به فضیلت پاکی نایل شوم و در همه امورم پاک باشم. از پاکی خود مقداری به بدن من بده تا این که همه‌ی باطن و ظاهر من پاک باشد. این کار را با من بکن، خواه آن را دوست بدارم و خواه ندارم. محبت مرا نسبت به دیگران تابع محبت خودت بکن و مرا از مشغول شدن به هوی و هوس بازدار و مشغول کاری بکن که آن کار ادامه‌ی طاعت تو باشد و دیگران را از من دور کند تا من فقط همیشه به یاد تو و اطاعت تو مشغول باشم.

وقتی که بندهام این سخنان را بگوید، من او را ملزم به دوست داشتن اولیای خودم و دشمن داشتن دشمنانم می‌کنم. و او را در مقابل همه امورش کفایت می‌کنم همان‌طوری که امور بندگان صالح را کفایت می‌کنم.

محضرات آخرین سال

نویسنده: فرزادزاد محسن

تبیین اسلام ناب

پذیرش قطعنامه ۵۹۸

فتواهای موسیقی

پیام به گورباقف

اعلام ارتداد سلمان رشدی

پیام مهم به روحانیت

عزل منتظری

حذف شرط مرعیت از رهبری

محور مشترک اقدامات امام رحمت‌الله علیه

۱- دور اندیشی، آینده نگری و نگاه به افق‌های دور:

۲- دغدغه و نگرانی نسبت به آینده:

۳- نگاه جهانی و فرامنطقه‌ای به انقلاب و تداوم تاریخی آن:

۴- راه‌گشایی، عرصه‌آفرینی و تحول جویی:

۵- نگاه کلان، جامع و راهبردی به همه‌ی مقوله‌ها:

۶- ظهور، تکامل و اوج‌گیری ابعاد و عرصه‌های عرفانی، عاطفی و معنوی:

محجزات آخرین سال

مقدمه

بیش از دو دهه از معراج آن مبشر مطلع الشمس مشرق توحید و فاتح منظومه کرامات کامل انسان در اتصال با مناهج قدسی سر وصول و تشرف به سرچشمۀ نور الانوار «عبدیت» و «عرفان» می‌گذرد. آن که کاروان شب زدگان و اسیر ماندگان طلسما «شک» و «شکست» را به شهود آفتایی‌ترین حقیقت عالم برد و به کهکشان نور واصل کرد...

نظری به اجمال بر حوادث و اتفاق‌هایی که از آغاز سال ۱۳۶۷ تا خردادماه ۶۸ و عروج آن عزیز، از پی یکدیگر رخ داد. حجم و دامنه و شعاع بازتاب، نفوذ و اثرگذاری این رخدادها بر روند تحولات و سیر سرنوشت انقلاب و نظام، کیفیت و نحوه وقوع این حوادث و جست‌وجوی مواضع، تحلیل‌ها، برخوردها و واکنش‌ها و چگونگی نسبت و تعامل و زاویه‌ی دید امام رحمت‌الله‌علیه نسبت به آنها و تبیین آن بر اساس هندسه‌ی نگاه و افق کلی اندیشه و شخصیت و شناخت و نیز شیوه مدیریت، ساماندهی، جریان‌سازی و هدایت‌گری ایشان، منظر پژوهشی گسترده‌ای را در دورنمایی از آفاق شخصیتی و سلوک رهبری آن یگانه دوران به روشنی پیش چشم می‌گشاید. وسعت، امتداد و کیفیت این حوادث در فاصله‌ای کوتاه و

دامنه‌ی تأثیرگذاری هر یک بر حالات و روحیات و کلام حضرت امام رحمت‌الله‌علیه به حدی پراهمیت و بایسته‌ی بازشکافی و تعمق است که هر مطالعه‌ای بر محور سیره‌ی سیاسی و سلوک معنوی، روحی و عرفانی آن عزیز بدون دریافت نقش محوری سال آخر عمر ایشان ناقص و بی‌ثمر خواهد بود.

پیش از ورود به بحث باید ضرورت یک بررسی جامع و دقیق بر مراحل و مقاطع مختلف حیات و حرکت امام رحمت‌الله‌علیه از آغاز عمر تا رحلت را یادآور شد که مقطع مورد اشاره و بحث ما نیز می‌تواند حلقه‌ای از این زنجیره به شمار آید. این گفتار، تنها طرح موضوع و رهیافتی به یک گستره‌ی تحلیلی و پژوهشی وسیع‌تر می‌تواند بود.

مقطع مورد نظر (۶۷ - ۶۸) در برگیرنده‌ی شماری از مهم‌ترین حوادث تاریخ انقلاب و ایران بود. سال ۱۳۶۷ با انتخابات مجلس سوم آغاز شد که با موشکباران سنگین تهران توسط عراق و افزایش حجم گستردگی سلاح شیمیایی در حلبچه و دیگر مواضع ثبت شده توسط نیروهای ایران از سوی رژیم بعث و ورود جنگ به دوره‌ای بحرانی و پرتلاطم، همراه بود.

تبیین اسلام ناب

در این انتخابات، اولین صفحه‌ی سیاسی درون نظام نیز پس از سال ۶۰ با اعلام انشعاب مجمع روحانیون مبارز از جامعه‌ی روحانیت که تنها تشکل فرگیر، مسلط و مرجع سیاسی و روحانی داخل حاکمیت محسوب می‌شد در حال شکل‌گیری بود. پیام مهم امام رحمت‌الله‌علیه به مناسبت انتخابات در این شرایط منتشر شد. این پیام آغازگر جریانی شد که از آن پس در تمامی سخنان امام رحمت‌الله‌علیه تا هنگام رحلت انعکاس و امتداد یافت و آن تبیین و تشریح دو تلقی از اسلام: اسلام آمریکایی و اسلام ناب محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآل‌هوسلم و مرزبندی روشن و ترسیم دقیق افق‌های این دو بود که به عنوان اصلی‌ترین محور و اندیشه مرکزی در تمامی مواضع و رویکردهای ایشان از آن پس با جدیت و وضوح و تأکید و به‌طور بی‌وقفه دنبال شد.

پذیرش قطعنامه ۵۹۸

در ۲۸ تیر این سال پیام تاریخی و سرنوشت‌ساز امام رحمت‌الله‌علیه که طی آن ایران به طور رسمی قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل مبنی بر آتشبس را پذیرفت صادر شد و استراتژی کلی انقلاب و چشم‌انداز آینده‌ی نظام در آن ترسیم گردید.

فتاوی موسیقی

در شهریور این سال فتوای راهگشا و روشنگر امام رحمت‌الله علیه در مورد شطرنج و موسیقی و آلات مشترکه بازتاب فراوان و فراگیری چه در حوزه‌ها و مجتمع فقهی و چه در سطح عمومی و فرهنگی یافت و ایشان در پاسخ به نامه‌ی انتقادی یکی از مدرسان حوزه‌ی علمیه موضع خود را به نحوی روشن‌تر تبیین کردند.

پیام به گورباقف

در دی ماه این سال پیام تاریخی ایشان به گورباقف رهبر اتحاد جماهیر شوروی سابق تسلیم وی گردید که در آن سقوط قریب الوقوع نظام کمونیستی و جهان سوسيالیسم و اردوی شرق پیش‌بینی شده بود.

اعلام ارتداد سلمان رشدی

در بهمن این سال فتوای مهم امام رحمت‌الله علیه مبنی بر ارتداد و قتل سلمان رشدی (نویسنده‌ی کتاب کفرآمیز آیات شیطانی) انتشار یافت که خود منشأ تحولات و پیامدهای بسیاری در جهان اسلام و دنیای غرب شد و سیر روابط ایران با جهان غرب و اتحادیه‌ی اروپا را تحت الشعاع قرار داد.

پیام مهم به روحانیت

در اسفند همین سال پیام ایشان به روحانیت منتشر گردید که در آن با معرفی قدس‌نمایی و تحجر و کزاندیشی و تنگ‌نظری به عنوان بزرگ‌ترین خطر و چالش حوزه‌ها و روحانیت، افق آینده و دورنمای فقاوت و اجتهاد را تعیین کردند.

عزل منظری

در آغاز سال ۶۸ نامه‌ی مهم ایشان مبنی بر عزل آقای منظری از قائم مقامی رهبری صادر شد.

حذف شرط مرجعیت از رهبری

سرانجام در اردیبهشت همین سال و چند هفته پیش از بیماری و رحلت، نظر نهایی و تکمیلی خود را مبنی بر ضرورت نداشتن شرط مرجعیت برای رهبری نظام اعلام و عنوان کردند.

محور مشترک اقدامات امام رحمت‌الله علیه

نظری اجمالی به مواضع امام رحمت‌الله علیه در قبال مهم‌ترین حوادث این سال از قبیل: پایان جنگ و پذیرش قطعنامه، اختلافات بین جناح‌های سیاسی، تعیین خط مشی کلی نظام پس از جنگ و در دوران بازسازی، ادامه‌ی کار و حدود وظایف و اختیارات مجمع تشخیص مصلحت، تعیین شورای بازنگری قانون اساسی، ورود مؤثر و تعیین کننده در مسئله حوزه و جامعه مدرسین و چالش‌های روحانیت بر اساس یک احساس خطر جدی، عزل قائم مقام رهبری و... نشان از تأثیر و تسلط انکار نکردنی بر مسیر این رخدادها و هدایت و جهت بخشی آن در مسیری مطمئن دارد که در تمامی پیام‌ها و تصمیم‌گیری‌های این دوره‌ی یک‌ساله چند محور مشترک خواهیم یافت و در اینجا به آن اشارتی در حد مجال می‌رود:

۱- دور اندیشی، آینده نگری و نگاه به افق‌های دور:

در آخرین دوره از حیات مبارک امام رحمت‌الله علیه به وضوح در می‌یابیم که ایشان با گذر از حوادث روزمره و فراتر از سطح ظاهری رخدادها و تحولات پیرامون، بر فراز و فراسوی این جریان‌ها، افقی دورتر را فراروی خود می‌بیند و چشم‌اندازی وسیع‌تر را در نظر و میدان دید و اشراف خود دارد و هموار در پی ترسیم آن برمی‌آید. واکنش امام رحمت‌الله علیه نسبت به حوادثی متعارف و معمول در مدیریت نظام همچون تعیین تکلیف مجمع تشخیص مصلحت و محدوده و چارچوب اختیارات آن یا پاسخ به ایرادات فقهی یکی از مدرسین حوزه علمیه قم از فتاوی ایشان یا پیام به کارکنان صنعت نفت، جهادگران و مهاجران جنگ و پیام‌های سالگرد بسیج یا ارتش و... نه تنها در محدوده‌ی موضوع و مخاطب اصلی پیام منحصر نمی‌ماند؛ بلکه با عبور از آن گویی همه‌ی تاریخ را مخاطب گرفته و روی با همه‌ی جهان دارد و ایده‌ها و آرمان‌هایی را پیش رو می‌نهد که تنها از منظری به غایت دوراندیشانه، حکمت‌باور و یقین‌یافته و پیوسته به گسترده‌های بی‌انتهایی از احاطه ضمیر و ادراک ملهم و شهود باطنی و حدس اشراقی برمی‌خizد.

نگاهی گذرا به محتوای این پیام‌ها و مقایسه‌ی آن با سال‌های پیش از آن مؤید این معناست که امام رحمت‌الله علیه، گویی از رفتن زودهنگام خویش خبر دارد و بر آن است تا در اندک فرصت‌های باقی مانده و با هر بیهانه و به هر مناسبتی، مسیر پیش‌رو را در چشم آیندگان روشن سازد و خطرها و موانع را یکی پس از دیگری یادآور شود، معیارها را به وضوح تمام آشکار نماید و مواضع همیشگی خود را شفاف‌تر و بی‌پرده‌تر و در یک قالب و

صورت‌بندی جدیدتر بیان دارد و جای هیچ‌گونه ابهام و تردیدی باقی نگذارد. ایده و الگوی اصلی و راهبردی امام رحمت‌الله‌علیه، مرزبندی دقیق و صفات‌آرایی علنی و رو در روی اسلام ناب محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآل‌هوسلم به عنوان تجسم کامل همه‌ی ارزش‌ها و فضیلت‌های راستین مکتب توحید با همه‌ی حقانیت و اصالت خویش در برابر اسلام آمریکایی است که تقریباً هیچ‌یک از پیام‌ها و موضع‌گیری‌ها و اظهار نظرهای ایشان در این یک سال آخر، فارغ از آن نیست و در هیچ فرصت و مناسبتی از آن غفلت نشده است که از اهمیت این موضوع در تعیین مسیر آینده انقلاب و ضرورت جا انداختن آن در اذهان عمومی و فرهنگ انقلابی و سیاست‌های استراتژیک و دورنمای بین‌المللی نظام نزد ایشان خبر می‌دهد.

۲- دغدغه و نگرانی نسبت به آینده:

هر چه به پایان عمر امام رحمت‌الله‌علیه نزدیک‌تر می‌شویم حجم نگرانی و دغدغه‌ی ایشان را نسبت به آینده‌ی اسلام و نظام و انقلاب بیشتر و جدی‌تر احساس می‌کنیم. حتی طرح مسئله اسلام ناب محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآل‌هوسلم و اسلام آمریکایی نیز از متن همین دغدغه‌مندی بر می‌خیزد تا مبادا در آینده شاخص‌ها و معیارهای اصیل اسلام راستین با دروغ و نفاق و فریب و تزویر، صورتی دیگر‌گونه به خود گیرد و مشتبه و مقلوب و مسخ و تحریف شود.

این دغدغه‌ها از عمق درک هوشمندانه‌ی ایشان نسبت به نقاط آسیب شناختی و حساس و ضربه‌پذیر انقلاب و جمهوری اسلامی در طی مسیر آینده و در رویارویی با پیش‌آمددها و مخاطرات محتوم در میانه‌ی راه برآمده است. گذشت زمان و ظهور تدریجی بسیاری از مسائل و چالش‌ها و بحران‌ها در سال‌های پس از فقدان امام رحمت‌الله‌علیه نشان داد که عمق هوشمندی و نگاه واقع بینانه، جامع و فرانگ ایشان تا چه میزان، گره‌ها و گسل‌ها را از دور دست و پیشاپیش و زودهنگام رصد کرده و نسبت بدان هشدار داده است.

۳- نگاه جهانی و فرامنطقه‌ای به انقلاب و تداوم تاریخی آن:

سخنان یک سال آخر امام رحمت‌الله‌علیه نشان از یک نگاه جهانی و درگذر از مصلحت‌ها و موقعیت‌های داخلی و دارای ابعادی فرامنطقه‌ای و معطوف به تغییر هندسه سیاسی جهان و معادلات حاکم بر آن دارد. طرح ضرورت تشکیل هسته‌های مقاومت حزب‌الله در سراسر جهان، بخشیدن ابعادی جهانی به بسیج و عدم انحصار آن به ایران، توجه ویژه به جنبش‌های مقاومت شیعی در لبنان، پاکستان و... تأکید بر امتداد و گسترش جبهه‌های جدید در جنگ

فقر و غنا و توسيع و بسط دایره‌ی مفهومی مبارزه و مقاومت در یک گستره‌ی جهانی، با پایان یافتن جنگ عراق و ایران هم در این بستر شکل می‌گیرد.

امام رحمت‌الله‌علیه در این یک سال، حساسیت و هوشیاری مضاعفی تأمین با یک اشراف دقیق به موقعیت ایران در منطقه، جهان اسلام و نیز سراسر دنیا دارد. نسبت آن را با سیاست‌های بین‌المللی به خوبی می‌نگرد، چالش‌های سران قدرت‌های جهانی را با اندیشه و افق انقلاب اسلامی به دقت زیر نظر می‌گیرد و در هر مناسبتی، تداوم تاریخی انقلاب و گسترش آن از مرازهای گذشته به سمت تعیین تقدير آینده‌ی جهان و به تعبیر خود ایشان «فتح سنتگرهای کلیدی جهان» را گوشزد می‌کند. همچنین امام رحمت‌الله‌علیه در سال آخر، ابعاد رهبری خود را کاملاً در معیارهای جهانی و منطبق و متناظر با مفهوم «هدایت انقلاب جهانی اسلام» تعریف و تثبیت کرده است. ارسال پیام به گورباچف، دیدار با شواردنادزه، صدور حکم قتل سلمان رشدی، اعلام موضع صریح نسبت به بحران‌های ایجاد شده در روابط اتحادیه اروپا و سران غرب با جمهوری اسلامی پس از این فتوای تاریخی، بر جسته‌تر شدن و اهمیت بی‌سابقه مقوله سیاست خارجی، روابط بین‌الملل و اولویت‌های راهبردی نظام در این زمینه در مواضع ایشان بازنمای این رویکرد امام رحمت‌الله‌علیه در آخرین سال حیات و رهبری خویش است.

۴- راه‌گشایی، عرصه‌آفرینی و تحول جویی:

سراسر سخنان، تصمیم‌گیری‌ها و تدبیر حکومتی امام رحمت‌الله‌علیه در واپسین سال، منظری بی‌سابقه از جسارت، هوشمندی و به‌دست گرفتن ابتکار عمل در رفع محدوده‌ها و موانع و بسترسازی تحول در تمامی عرصه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی را آشکار می‌سازد. در نگاهی گذرا به برخی مواضع امام رحمت‌الله‌علیه از جمله: تصمیم تاریخی پذیرش قطعنامه با مسئولیت شخصی خویش، پاسخ به نمایندگان و تصمیم‌گیری درباره‌ی انطباق تمامی سیاست‌ها با قانون اساسی پس از جنگ، شورای بازنگری قانون اساسی، مسائل جامعه‌ی مدرسین و طرح نکاتی بی‌سابقه درباره‌ی آینده‌ی روحانیت و اداره‌ی حوزه‌ها و مدیریت فقهی، تعیین تکلیف رهبری، فتاوای مشهور به شطرنج و موسیقی و... نشانگر یک روحیه‌ی مصمم و اندیشه‌ی خلاق در سنت‌شکنی و گذر از چارچوب‌های پیشین با جسارت و جرأتی بی‌نظیر و بر اساس ضرورت حفظ مصلحت کلی نظام و اسلام دارد. این عرصه‌آفرینی،

مرزگشایی، ابداع و ابتکار و طرح نظریه‌های نوین و منطبق با نیازها و مقتضیات روز و گشودن افق‌های جدید، به نحوی که هیچ‌کس را جز او یارای این ورود شجاعانه به بسیاری از مقوله‌ها و حریم‌های غیرقابل تغییر نبود، حاکی از محوریت اندیشه و گفتمان «تحول‌آفرینی» در مسیر پیشبرد نظام و جلوگیری از رکود، جمود و توقف آن در لایه‌های جزم اندیشی، تنگ نظری و انحصار در منافع محدود و سیاست‌های معطوف به حفظ وضع موجود در نگاه و نظر ایشان دارد.

۵- نگاه کلان، جامع و راهبردی به همه‌ی مقوله‌ها:

در امتداد این اندیشه و نگرش راهگشاست که شاهد یک نگاه کلان‌نگر، منظومه‌وار، متكامل و فraigیر در تمامی مواضع و بیانات امام رحمت‌الله‌علیه در این یک سال هستیم. نگاهی که در کوتاه‌ترین زمان ممکن، با جامعیت و کلیت خود، جغرافیای اندیشه و هندسه‌ی معرفتی آن حضرت را ترسیم می‌کند. امام رحمت‌الله‌علیه حتی در نامه‌ها و پاسخ‌های کوتاه خود نیز، گویی نه با مخاطبی خاص که با همه‌ی تاریخ و بشریت رودررو است و می‌کوشد تا جوهره‌ی تفکر خود را به هر بهانه‌ای متبلور سازد.

نگاهی به افزایش حجم پیام‌های امام رحمت‌الله‌علیه - نسبت به سال‌های ۶۴ تا ۶۷ - و تحلیل محتوایی این پیام‌ها حاکی از این حقیقت است که ایشان در زمانی فشرده، گویی در پی آن است تا تمام ناگفته‌ها را مطرح و چکیده‌ی تمامی اندیشه‌های خود در طول تمامی سال‌های مبارزه و رهبری را یک‌جا عرضه و تبیین نماید.

این جامعیت، راهبردی بودن و تعییه راهکارهای عملی و ظرفیت‌های اجرایی را در مواردی چون منشور بازسازی و سازندگی، منشور برادری، توصیه‌ها و رهنمودها به روحانیت در زمینه‌ی اجتهاد و منابع فقهی و روزآمدی و کارآمدی آن، بازنگری قانون اساسی، اصلاح اساسنامه مجمع تشخیص مصلحت و... به وضوح می‌توان مشاهده کرد.

۶- ظهور، تکامل و اوج‌گیری ابعاد و عرصه‌های عرفانی، عاطفی و معنوی:

سرانجام در آخرین سال حیات و حضور حضرت امام رحمت‌الله‌علیه، شکفتگی و ظهور قابلیت‌های عظیم عرفانی و معنوی را در رفتار و سیره و سخن آن عزیز، در اوج و اكمال آن

شاهدیم. با گذری به اشعار سروده شده (در فاصله فروردین ۶۷ تا فروردین ۶۸) که حاوی بسیاری از منویات درونی و تأملات اشراقی و عرفانی و حالات عاطفی و روحی ایشان است تجلیات بدیع و بی‌سابقه‌ای از این تکامل را در آخرین حد خویش می‌توان یافت. نگارنده در گفت‌وگوهای متعددی که با برخی از نزدیکان حضرت امام رحمت‌الله‌علیه داشته این حقیقت را دریافته است که رفتار و سیره‌ی فردی آن یگانه اعصار در این یک‌سال نسبت به گذشته بسیار متفاوت و ناشی از یک ارتقا و اعتلای روحی و تصعید و تجلیه‌ی باطنی و سرشار از تجارب ناب برخاسته از شهودات باطنی و اتصال آن روح قدسی و جان ربانی با سرچشمه‌های فیض و حکمت و اشراق و معرفت قلبی بوده است.

جلوه‌ی روشن و برجسته‌ی این «حکمت» و «عرفان» و پررنگ شدن معنی‌دار و پررمز و راز آن در تمامی حالات و روحیات و بهویژه در ادبیات امام رحمت‌الله‌علیه - چه در وجه فردی آن که در اشعار یک سال آخر ایشان نمودی کامل و چشمگیر دارد و چه در وجه عمومی آن که پیام‌ها و مواضع علنی آن حضرت است - وجهی ناشناخته از آن شخصیت بی‌مانند را به قدر استعداد و استطاعت باز می‌نماید.

ردیف	نام و نام خانوادگی	استان	شهرستان	نام اثر
۱	محمد رضا شاکری	فارس	فسا	مقاله، ۳ جلد کتاب، نظر و پیشنهادات
۲	مختار افشاری	اصفهان	اصفهان	۲ مقاله - نظرات و پیشنهادات
۳	محمود فتح آبادی	فارس	داراب	مقاله
۴	صدیقه سلطانی نژاد	کرمان	بافت	مقاله - نظرات و پیشنهادات
۵	اسمعلی علیزاده	آذربایجان غربی	سلماس	نظرات و پیشنهادات
۶	رحمن غربی	کردستان	سنندج	نظرات و پیشنهادات
۷	مریم زهیری	آذربایجان غربی	تبریز	مقاله
۸	فرحناز محرابی	قزوین	آبیک	مقاله
۹	ام البنین عشقی	اصفهان	خمینی شهر	مقاله
۱۰	کریم عباسی اول	آذربایجان شرقی	مرند	۳ مقاله
۱۱	رضا صابر			مقاله
۱۲	فتانه رشنوبی	لرستان	خرم آباد	۲ مقاله
۱۳	محمد قنبری طلب			مقاله
۱۴	عمران هاشمی			مقاله
۱۵	لیلا اسد بیگی	همدان	کبودر آهنگ	نظرات و پیشنهادات
۱۷	محمد ولد بیگی			مقاله و نظرات
۱۸	سحر روزبهانی			مقاله و پیشنهاد
۱۹	محمد حسن یوسفی	تهران	تهران	مقاله
۲۰	شهاب رحمانی	کهکیلویه و بویر احمد		مقاله و نظرات
۲۱	ریحانه موسوی			مقاله
۲۲	مهری خوش نیت	خوزستان	شادگان	مقاله

خوانندگان محترم

۱- در پی تغییر شکل و محتوای نشریه در سال ۱۳۸۹ و همچنین اختصاص بخشی از محتوای نشریه به آثار قلمی اساتید و مریبیان عقیدتی - سیاسی بسیج، تعدادی از این عزیزان با ارسال نامه، مقاله و تالیفات خود، ما را از نظرات و پیشنهادات خویش نیز بهره‌مند نموده‌اند که ضمن تشکر از ایشان، مشخصات تعدادی از آنان در این شماره در جدول صفحه قبل درج گردیده و از سایر مخاطبان نیز تقاضا داریم به همراه ارسال آثار خود ما را از نظرات و پیشنهادات سازنده‌شان نیز بهره‌مند فرمایند.

۲- بهتر شدن محتوا و ارائه مطالب نو و به روز در نشریه بدون یاری و حمایت شما کاری بسیار دشوار و حتی محال خواهد بود، به همین دلیل تقاضا داریم پرسش‌نامه صفحه بعد را به دقت تکمیل نموده و ارسال نمایید.

۳- از آن جا که شما گرامیان در خط مقدم جبهه فرهنگی در حال مجاهدت هستید و بیش از هر کس دیگری با نیازهای امروز اعضای بسیج - بهویژه جوانان - آشنایی دارید از شما تقاضا داریم تا شباهات، موضوعات و مطالبی را که امروزه بیشتر احساس نیاز می‌کنید برای ما ارسال نمایید تا در شماره‌های آتی ضمن مشورت با علماء و اهل فن پیرامون آن‌ها مقالاتی را در این نشریه منتشر نماییم.

۴- مقالات و تحقیقات خود را در زمینه‌های اخلاقی و تربیتی، اعتقادی و معرفتی، بصیرتی و مهارتی، با حفظ جنبه آموزشی و کاربردی، به نشانی نشریه ارسال فرمایید که چنانچه با خط سیر و ملاک‌های محتوایی و فنی نشریه همخوانی داشته باشد با افتخار آن را منتشر خواهیم کرد.

مستدعي است پس از ارزیابی کامل مجله و مطالعه دقیق مقالات، جدول زیر را تکمیل نموده و آن را به عقیدتی سیاسی نواحی مقاومت تحويل داده و یا به نشانی آنها ارسال نمایید.

ردیف	عنوان	تفصیل	معنی	ردیف	عنوان	تفصیل	معنی	ردیف	عنوان	تفصیل	معنی
۱	گزینش مقالات و کیفیت آنها										
۲	تعداد مقالات و حجم مجله										
۳	چگونگی تلخیص‌ها و نتیجه‌گیری‌ها										
۴	تازگی و مفید بودن موضوعات و مطالب										
۵	جذابیت و میزان مورد استفاده بودن مطالب										
۶	صفحه‌بندی و فونت مطالب از نظر راحتی مطالعه و طرح جلد										
۷	کیفیت مباحث قرآنی										
۸	کیفیت مباحث اعتقد‌آری										
۹	کیفیت مباحث فقهی										
۱۰	کیفیت مباحث اخلاقی										
۱۱	کیفیت مباحث مهارتی										
۱۲	کیفیت مباحث گوناگون										

لطفاً نظرات گوتاه خود را مرقوم فرمایید و نظرات تفضیلی را همراه این برگه ارسال نمایید.